

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا



انتشارات اسماعیلیان

نام کتاب: شکست وصیت

نام نویسنده: سید مهدی مجتهد سیستانی

ناشر: اسماعیلیان

شمارگان: ۵۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

چاپخانه: نینوا

شابک: ۷-۷۴-۷۰۰۱-۶۲۲-۹۷۸

شکست و صیت

پانچ به پنج ادعای جریان مدعی یانی
در اعتبار بخشیدن به سند حدیث و صیت

سید مهدی مجتهد سیستانی

بهار ۱۴۰۰ خورشیدی



- سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور : مجتهد سیستانی، سیدمهدی، ۱۳۴۵ -
- مشخصات نشر : شکست وصیت : پاسخ به پنج ادعای جریان مدعی یمانی در اعتبار بخشیدن به سند حدیث وصیت/تهیه و تألیف سیدمهدی مجتهدسیستانی.
- مشخصات ظاهری : قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۴۰۰.
- فروست : ۱۷۱ ص:؛ ۱۴/۵×۲۱/۵سم.
- شابک : نقد جریان احمدالحسن؛ ۶.
- وضعیت فهرست : 978-622-7001-74-7
- نویسی : فیبا
- یادداشت : عنوان روی جلد: شکست وصیت در جواب کتاب پیروزی وصیت و دیگر کتاب‌های ناظم عقیلی.
- عنوان دیگر : پاسخ به پنج ادعای جریان مدعی یمانی در اعتبار بخشیدن به سند حدیث وصیت.
- عنوان دیگر : شکست وصیت در جواب کتاب پیروزی وصیت و دیگر کتاب‌های ناظم عقیلی.
- موضوع : احادیث خاص (وصیت)
- موضوع : (Hadiiths, Special (Vasiat*)
- موضوع : احادیث خاص (وصیت) -- نقد و تفسیر
- موضوع : Hadiiths, Special (Vasiat) -- Criticism and interpretation*
- موضوع : مهدویت -- مدعیان
- موضوع : Mahdism -- *Claimers
- موضوع : مهدویت-- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
- موضوع : Mahdism -- Apologetics works
- رده بندی کنگره : BP۱۴۵
- رده بندی دیویی : ۳۹۷/۳۱۸
- شماره کتابشناسی ملی : ۷۶۷۲۵۳۹
- اطلاعات رکورد : فیبا
- کتابشناسی :

فهرست مندرجات

اهدانامه	۱۱
مقدمه	۱۳
متن حدیث وصیت	۱۷

ادعای اول: تواتر معنوی حدیث وصیت

بخش اول: تواتر فرازهای حدیث وصیت	۱۹
پاسخ دقیق اجمالی	۲۱
پاسخ به روایات دسته اول (احادیث مهدیین):	۲۱
پاسخ به روایات دسته دوم (احادیث فرزندان قائم):	۲۵
پاسخ به روایات دسته سوم (احادیث امامانی بعد از قائم):	۲۶
پاسخ به روایات دسته چهارم (احادیث امامانی از نسل قائم):	۲۶
پاسخ به روایات دسته پنجم (دوازده امام از نسل ...):	۲۷
پاسخ تفصیلی	۲۹
مطلب اول: لفظ مهدی و معنای آن	۲۹
اسلوب های بیان حصر عدد حجت ها:	۳۱
شماره ۱. تعبیر به «تا روز قیامت»:	۳۱

- شماره ۲. ذکر اسامی اوصیای الهی: ۳۲
- شماره ۳. تعبیر به اینکه آنها نه زیاد می شوند و نه کم: ۳۳
- شماره ۴. تعیین اولین و آخرین وصی: ۳۴
- شماره ۵. تعیین «پایان دهنده اوصیا»: ۳۵
- شماره ۶. پاسخ به این سوال که: «تعداد امامان علیهم السلام، چند نفر است؟!»: ۳۸
- شماره ۷. ضمیر تأکید؛ که آن نیز جزو اسلوب های حصر است: ۳۹
- شماره ۸. تطبیق آنها بر گروهی که قطعاً می دانیم دوازده عدد هستند؛ همانند: ۴۰
- الف. تطبیق بر تعداد نقبای بنی اسرائیل: ۴۰
- ب. تطبیق بر عدد اسباط (نوادگان) یعقوب: ۴۲
- ج. تطبیق بر عدد حواریین: ۴۲
- د. تطبیق بر تعداد چشمه هایی که برای موسی شکافته شد: ۴۳
- هـ. تطبیق بر تعداد ماه ها: ۴۳
- و. تطبیق بر تعداد بروج آسمانی: ۴۴
- ز. تطبیق بر تعداد ساعات: ۴۶
- مطلب دوم: عَلم بودن وصف مهدی: ۵۰
- مطلب سوم. مهدیین، همان امامان ما علیهم السلام هستند: ۵۱
- مطلب چهارم: بررسی احادیثی که ادعا دارد: مهدیان، غیر از امامان دوازده گانه اند: ۵۴
- بخش دوم: تواتر سند وصیت..... ۸۳
- بخش سوم: گواهی شیخ طوسی به تواتر حدیث وصیت..... ۸۵

ادعای دوم: صحت رجالی سند وصیت

- بخش اول: گواهی شیخ طوسی به صحت سند وصیت ۹۳
- بخش دوم: گواهی شیخ بر صحت تمام روایات کتابهایش ۹۶
- بخش سوم: صحت سند وصیت طبق بعضی مبانی علم رجال ۹۸
- مطلب اول: بررسی مبنای علامه ۹۹
- نص کلام علامه رحمه الله در رجالش اینچنین است: ۹۹
- مطلب دوم: بررسی رجالی تک تک راویان حدیث وصیت: ۱۰۴
- الف) جماعت ۱۰۴
- ب) حسین بن علی بن سفیان ۱۰۴
- ج) علی بن سنان موصلی عدل ۱۰۵
- احادیث اهل سنت در نص بر امامان دوازده گانه: ۱۱۲
- حدیث ابو هریره درباره امامان دوازده گانه: ۱۱۲
- حدیث عمر بن خطاب درباره امامان دوازده گانه: ۱۱۳
- حدیث عثمان بن عفان درباره امامان دوازده گانه: ۱۱۴
- حدیث عایشه درباره امامان دوازده گانه: ۱۱۴
- حدیث عبد الله بن عمر درباره امامان دوازده گانه: ۱۱۵
- یاری رساندن های پوچ و خنک: ۱۱۶
- کمک اول) اعتماد حسین بن علی بزوفری به روایت علی بن سنان: ۱۱۶
- کمک دوم) نقل حدیثی ارزشمند توسط شیخ صدوق از علی بن سنان: ۱۲۰

- د) علی بن حسین ۱۲۵
- هـ) احمد بن محمد بن خلیل: ۱۲۶
- و) جعفر بن احمد مصری: ۱۲۷
- ز) حسن بن علی: ۱۲۹
- ح) علی بن بیان بن زید بن سیابه: ۱۳۱
- بخش چهارم: تصریح برخی رجالیه‌ها به صحت سند وصیت ۱۳۴

ادعای سوم: در مسائل اعتقادی، صحت سندی نقشی ندارد.. ۱۳۹

ادعای چهارم: وجوب قبول این وصیت هر چند ضعیف السند باشد

- مطلب اول: موضوع آیه..... ۱۴۴
- در کتاب "علل الشرایع" شیخ صدوق روایت است: ۱۴۹
- مطلب دوم: وصیت رسول خدا، چیزی غیر از حدیث وصیت است. ۱۵۰
- مطلب سوم: نقش وصیت و انگیزه نبی خدا صلی الله علیه و آله از نوشتن آن ۱۵۵

ادعای پنجم: بدعت بودن علم رجال!

- مطلب اول: وجود افراد دروغگو در بین راوی ها..... ۱۶۰
- مطلب دوم: تاریخچه علم رجال در اسلام..... ۱۶۲
- مطلب سوم: راههای شناخت راویان ۱۶۴
- اشکال اول: گفته های رجالی، حدسی است پس حجت نیست..... ۱۶۴

- اشکال دوم: گفته های علمای رجال، سند ندارد! ۱۶۶
- اشکال سوم: میان علمای رجال اختلاف وجود دارد ۱۶۷
- اشکال چهارم: علم رجال، ناقص است! ۱۶۸



اهدای نامه

سلام بر تو ای مهدی فاطمه؛ سلام بر تو ای مولود امیر المومنین؛ سلام بر تو ای فرزند حسن و حسین؛ سلام بر تو ای منتظر امتها^۱ و ای قائم منتقم؛^۲ خودم و مادرم و پدرم و فرزندانم و هر چه دارم فدای تو باد؛ ای کسی که اشکهایم در محبت تو جاری است، ای کسی که فریادم در علاقه به تو بلند است؛ و ای کسی که گریه ام از فراق تو شدت گرفته است.

- آری این منم! همانکه با گناهان و عیب هایش قلبت را می سوزاند! همانکه با ادعای شیعه بودن و پیروی از تو، مایه ننگ و عار توست! اما اینک آمده ام در حالیکه از تمام گناهانم شرمسار و در پیشگاهت خجالت زده و نسبت به رحمت تمناگرم، و با چشمی گریان به حضرتت پناه آورده ام.
- ای حبيب و ای محبوب من! دلم لبریز از شوق دیدار روی ماه توست؛ ای طاووس اهل بهشت!
- آه ای سرور و مولای من! من در حالی با تو سخن می گویم که دلم از فراق تو می سوزد؛ و این نوشته، تحفه ای است ناقابل، در حد بضاعتی، که آن را به شما پیشکش می کنم؛ اگر چه این هدیه در شأن شما نیست اما آستان بزرگواری شما آنقدر بلند هست که این اندک تحفه را از من بپذیرد...

۱. اشاره به حدیث اصبع بن نباته که جریان مدعی یمانی، آن را به فریب، منطبق بر احمد بصری می دانند.

۲. اشاره به حدیث گواهی خضر علیه السلام که جریان مدعی یمانی، فریبکارانه مصداق آن را احمد بصری می دانند.

۳. اشاره به غلط فاحش احمدی بصری که می گوید: امام زمان منتظر نیست! بلکه منتظر ۳۱۳ نفر است.

۴. اشاره به اینکه احمد بصری، خود را منتقم می داند نه امام زمان علیه السلام را.



مقدمه

سلام بر شما ای عبادت کنندگان خدا

بسم الله الرحمن الرحيم. سپاس خدایی که ما را آفرید و هدایت کرد و درود بی پایان بر صاحب حدیث «لولاک» و سرور افلاک، حضرت محمد مصطفی و وصی ایشان حضرت حیدر مرتضی اسد الله الغالب علی بن ابی طالب، و نیز یازده امام از فرزندان ایشان خصوصاً آخرین آنها، مهدی آنها و قائم آنها که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد تا به هر چه ظلم و ستم است پایان داده و زمین را پر از عدل و سعادت کند.

اما بعد، چندی است که فردی عادی از مردم بصره ادعا کرده امام تمام جهانیان است و برای اثبات این ادعا به قانونی ساختگی به نام "قانون معرفت حجت" استناد نموده است؛ قانونی که متشکل از سه رکن می باشد^۱: نص^۲،

۱. عقائد الإسلام ص ۶۷

۲. عقائد الإسلام ص ۶۸

سلاح و پرچم؛ او سلاح را به علم تأویل می کند^۱، و پرچم را به دعوت به حاکمیت الله^۲، و نص را نیز تأویل به دو معنا می برد:

نص مباشر از سوی خدا. که عبارت است از رؤیایی که مردم در خواب می بینند؛ اما در حقیقت این خوابها، از جانب همان وسواس خناسی است که در سینه های مردم وسوسه می کند؛ و ما پیشتر در کتابِ قویم «خوابنما» جواب این نص ادعایی را به شکل کافی و وافی داده ایم.

نص غیر مباشر از سوی خلیفه خدا. که عبارت است از: وصیتی که آن را «بازدارنده از گمراهی» نامیده است^۳. و مرادش روایتی است که هیچ کس جز شیخ طوسی در کتاب "غیبت" آن را ثبت نکرده، بگونه ای که اگر شیخ آن را نقل نمی کرد، احدی از اهل عالم از این روایت و مفادش خبردار نمی شد، و اینست شأن چیزی که قرار بوده مانع گمراهی تمام امت شود!!!

و در این میان یاور او ناظم عقیلی، این مدعی را با نوشتن سه کتاب به نامهای: «وصیت و وصی»، «پیروزی وصیت» و «دفاع از وصیت» یاری کرده است. ناظم، این سه کتاب را در اثبات صحت سند وصیت مذکور و اعتبار بخشیدن به مفاد آن و ذکر پاسخ های سبک و بی ارزش در مقابل اشکالات و شبهاتی نوشته که گروهی از علمای با اخلاص شیعیان در مورد آن وصیت

۱. عقائد الإسلام ص ۹۳

۲. عقائد الإسلام ص ۹۹

۳. عقائد الإسلام ص ۸۸

مطرح نموده اند! ما گفته های سبک و خنک او را در دو کتاب تحت عناوین: «لوح و قلم» و «اقیانوس جهل» پاسخ داده ایم و آنچه پیش روی شماست، گزیده مباحث ما در اثبات بی اعتبار بودن حدیث وصیت است که به شکل مختصرتر و نیکوتر و زیباتر در عرض سه روز به رشته تحریر در آورده ایم و آن را «شکست وصیت یا آخرین شکست» نامیده ایم؛ و اول و آخر همه کارها، ستایش مخصوص خداست.

پس ای صاحب ولایت کبری! یا بن الحسن؛ این اندک تحفه من است که آن را تقدیم محضر شما می کنم؛ ای نواده ی بخشنده ترین انسانها؛ یا سبط الجواد، آن را به نیکی از من بپذیر!

سید مهدی مجتهد سیستانی

متن حدیث وصیت

خبر داد ما را جماعتی از ابو عبد الله حسین بن علی بن سفیان بزوفری از علی بن سنان موصلی عدل از علی بن حسین از احمد بن محمد بن خلیل از جعفر بن احمد مصری از عمویش حسن بن علی از پدرش از ابو عبد الله جعفر بن محمد از پدرش باقر از پدرش صاحب پینه‌ها سرور عبادت‌کنندگان از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیر المومنین که فرمود: رسول خدا در شبی که در همان شب وفاتش رخ داد، به علی فرمودند: ای ابو الحسن! ورق و جوهری بیاور؛ پس رسول خدا وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که گفت:

ای علی! بعد از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی، و تو ای علی اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مومنان و صدیق اکبر و فاروق اعظم و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی به جز تو روا نیست.

ای علی! تو وصی من و سرپرست مرده و زنده ی اهل بیت من هستی و همچنین بر زنانم وصی من خواهی بود، پس هر کدام را که تو در عقد ازدواج

من باقی گذاری فردای قیامت به دیدار من نایل می شود، و هر کدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم، و در قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را خواهم دید. تو پس از من خلیفه ام بر اتم هستی. زمانی که وفات تو رسید آن را (خلافت یا وصایت) به پسر من حسن نیکوکار و بسیار عطا کننده تسلیم کن.

زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندم حسین شهید زکّی کشته شده تسلیم کند، و وقتی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش سید عبادت کنندگان و صاحب پینه ها، علی واگذار نماید، و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش جعفر صادق تسلیم کند، و آن گاه که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش موسی کاظم تسلیم کند، و وقتی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش علی رضا تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش محمد مورد اعتماد پرهیزگار تسلیم کند، و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش علی نصیحتگو تسلیم نماید، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش حسن فاضل تسلیم کند، و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش محمد حفظ شده از آل محمد تسلیم کند.

این دوازده امام بود، بعد از آن دوازده مهدی است، پس وقتی که وفات او رسید، آن را (خلافت یا وصایت) به فرزندش که اولین مقربین است، تسلیم نماید، او سه نام دارد، اسمی مانند اسم من و اسم پدرم و آن عبد الله و احمد است و اسم سومي هم مهدی، او اولین مومنان است.^۱

ادعای اول: تواتر معنوی حدیث وصیت^۲

بخش اول: تواتر فرازهای حدیث وصیت

توضیح ادعا: حدیث وصیت مشتمل بر سه فراز است: (۱) نوشتن وصیت به املاي رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتابت امیر المومنین علیه السلام که این فراز دارای تواتر معنوی است؛ (۲) ذکر عدد امامان اهل بیت و اسامی ایشان که این نیز به اتفاق نظر، متواتر است؛ (۳) ذکر مهدیین که روایات آن نیز متواتر می باشد؛ در نتیجه بحث درباره سند این حدیث، دستاویز انسان نادان یا دشمن حق است.^۳

۱. الوصیة المقدسة ص ۴

۲. الوصیة المقدسة ص ۴

۳. الوصیة و الوصی ص ۱۹۹

بررسی و نقد:

هیچیک از فرازهای این حدیث متواتر نیست؛ چرا که:

اولاً. شمار روایاتی که بیانگر "کتابت وصیت به املائی پیامبر صلی الله علیه و آله" می باشد، بیش از انگشتان دست نیست؛ و اینکه ما به کتابت وصیت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله قطع داریم الزاماً به معنای متواتر بودن روایات در این باره نیست؛ چون نسبت قطع با تواتر، عموم و خصوص مطلق است به این صورت که هر متواتری سبب حصول قطع هست اما هر قطعی حاصل از تواتر نمی باشد.

ثانیاً. تواتر روایات درباره تعداد امامان و اسامی آنان، ارتباطی به مفاد این وصیت ندارد؛ چرا که مفاد این وصیت، مکتوب بودن عدد و اسامی امامان است؛ که این متواتر نیست؛ و آنچه متواتر است شفاهی بودن بیان عدد و اسامی امامان اهل بیت می باشد. بدین معنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور شفاهی به صورت متواتر، تعداد امامان و اسامی آنان را بیان فرموده اند، نه اینکه نقل متواتر داشته باشیم که ایشان نام و تعداد آنها را مکتوب کرده اند؛ چنین مطلبی متواتر نیست.

ثالثاً. احادیثی که این مدعی و مبلغانش تحت عنوان «روایات مهدیین» آورده اند، به پنج دسته تقسیم می شود:

دسته اول) روایاتی که از شمار مهدیان پس از قائم سخن می کند و شمار این روایات در احادیث تمام فرقه های شیعه، منحصر به شش روایت است.

دسته دوم) روایاتی که تنها از وجود فرزندان برای قائم سخن می گوید.
دسته سوم) روایاتی که تنها از وجود امامانی پس از قائم سخن گفته است.
دسته چهارم) روایاتی که از وجود امامانی از نسل قائم حرف زده است.
دسته پنجم) روایاتی که از وجود دوازده امام از فرزندان رسول خدا یا فاطمه
یا علی علیه السلام سخن می کند.
ما به سه گونه نسبت به این روایات پاسخ می هیم:

پاسخ کلی اجمالی

اولاً. شمار تمام روایاتی که در مجموعه این پنج دسته وجود دارد، اندک
است و به حد تواتر نمی رسد.
ثانیاً. سند عموم این دست از احادیث، ضعیف و آکنده از راویان مجهول یا
مبتلا به ارسال یا دیگر اشکالات سندی است که قلب سلیم و عقل مستقیم، بر
آن تکیه و اعتماد نمی کند.
ثالثاً. بسیاری از این روایات دارای نسخه بدلهایی هستند که همخوان با
عقیده شیعه دوازده امامی است.

پاسخ دقیق اجمالی

پاسخ به روایات دسته اول (احادیث مهدیین):

اولاً. هیچیک از احادیث مهدیین پس از قائم، به نقل از شیعیان دوازده

امامی نیست؛ بلکه دو تا از آنها از سوی هفت امامی ها^۱، یکی از آنها توسط شش امامی ها^۲، یک روایت آورده اهل سنت^۳، و دو روایت هم توسط راویان متهم به غلو نقل شده که از لحاظ سندی نیز ضعیف و غیر قابل اعتماد می باشند.^۴

ثانیاً. این احادیث با دیگر احادیث اهل بیت علیهم السلام معارض است؛ زیرا ما لا اقل ده حدیث از اهل بیت داریم که تصریح می کنند مهدیان این امت، خود امامان دوازده گانه هستند نه غیر آنها.

ثالثاً. این احادیث در بین خودشان نیز تعارض دارند؛ چرا که:

➤ چهار روایت از آن شش حدیث می گویند: دوازده مهدی پس از قائم خواهند بود^۵ و دو روایت از آنها ادعا دارند که: یازده مهدی پس از قائم خواهد بود.^۶

➤ یکی از آن روایات ادعا می کند: مهدیین، پس از وصی هفتم یعنی امام کاظم علیه السلام خواهند آمد^۷ و پنج روایت دیگر می گویند: آن مهدیان

۱. الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث) ص ۲۶۸، کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸ ح ۵۶

۲. شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۰۰

۳. الغيبة للطوسی ص ۱۵۰-۱۵۱

۴. منتخب الأنوار المضيئة ص ۲۰۱، الغيبة للطوسی ص ۴۷۸

۵. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸ ح ۵۶، الغيبة للطوسی ص ۱۵۰، منتخب الأنوار المضيئة ص ۲۰۱،

شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۰۰

۶. الغيبة للطوسی ص ۴۷۸، الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث) ص ۲۶۸

۷. الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث) ص ۲۶۸

پس از قائم موعود یعنی وصی دوازدهم خواهند آمد^۱؛ و البته جریان احمد بصری مدعی است که منظور دو تا از آنها از قائم، وصی سیزدهم می باشد!

➤ یک روایت تصریح می کند: آن مهدیان، گروهی از شیعیان ائمه علیهم السلام هستند^۲، و چنین تعبیری با اینکه آنها از فرزندان ائمه باشند، خوانایی ندارد زیرا ائمه علیهم السلام هیچگاه از فرزندان خود تعبیر به شیعیان خویش نکرده اند. و دو روایت از آنها تصریح می کند: آنان از فرزندان حسین هستند^۳، و یک روایت تصریح می کند: مهدی اول از فرزندان قائم است^۴ و از آن چنین به دست می آید که دیگر مهدی ها نیز از نسل فرزندان قائم هستند. و یک روایت نیز درباره نسب مهدیین سخنی ندارد اما نویسنده کتاب یعنی قاضی نعمان اسماعیلی، از پیش خود، آنها را به «ذریه قائم» تفسیر کرده است^۵. بله! فرزندان قائم فرزندان حسین نیز هستند ولی اگر مراد آن دو حدیث، از فرزندان حسین، فرزندان قائم بود، خوب همان تعبیر را به کار می بردند نه اینکه بگویند: «آنان از نسل حسین هستند»، و مرادشان این باشد که: آنها «از نسل قائم هستند».

➤ یک روایت تصریح می کند که آنان دارای منصب الهی خلافت یا وصایت هستند^۶، در حالیکه روایتی دیگر تصریح می کند آنان گروهی از

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸ ح ۵۶، الغیبة للطوسی ص ۱۵۰ و ص ۴۷۸، منتخب الأنوار المضيئة

ص ۲۰۱، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۰۰

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸ ح ۵۶

۳. الغیبة للطوسی ص ۴۷۸، منتخب الأنوار المضيئة ص ۲۰۱

۴. الغیبة للطوسی ص ۱۵۱

۵. شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۰۰

۶. الغیبة للطوسی ص ۱۵۱

شیعیان ائمه علیهم السلام هستند^۱ و این تعبیر با منصوب بودن آنان از سوی خدای متعال تناسب ندارد.

➤ یکی از آن شش روایت می گوید: مسأله مهدینی که قرار است بعد از ائمه علیهم السلام بیایند جزء مفاد وصیت مکتوب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و پنج روایت دیگر به کلی از این موضوع ساکتند و کوچک ترین اشاره ای به این مسأله ندارند، طوری که اصلاً احدی گمان نمی کند مهدیین در وصیت مکتوب رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر شده بودند؛ خوب اگر در آن وصیت ذکر شده بودند چرا این پنج روایت به کلی ساکتند؟ و نبود هیچ اشاره ای در این پنج روایت، قرینه مهمی است مبنی بر اینکه وصیت حقیقی رسول خدا صلی الله علیه و آله فاقد ذکر مهدیین بوده است.

و به خاطر همین نکته ها، شیخ حر عاملی مضمون حدیث وصیت را غریب و دارای اشکال و شاذ و مخالف روایات متواتر دانسته و می گوید: «بدان! این مضمون در بعضی اخبار وارد شده که خالی از غرابت و اشکال نیست و طبق آنچه الآن در ذهن دارم، جز شمار بسیار اندکی از اصحاب ما متعرض آن نشده اند و امکان ندارد به طور حتمی اینچنین مطلبی را باور داشت؛ چون آنچه در این باره وارد شده، به حد یقین نمی رسد، بلکه ممکن دانستن آن هم مشکل است زیرا معارض های فراوان این مطلب، إن شاء الله در ادامه این بحث خواهد آمد، ... و در مثل چنین مطلب بزرگ و مهمی لازم

است اهل بیت به گونه متواتر خبر دهند».^۱

و بایستی توجه داشت که مسأله مهدیین پس از دوازده امام، جزء مسائل اصول دین است که در آن بیانی محکم و واضح و قطعی از سوی صاحب دین لازم است بگونه ای که جهل به آن قابل عذر آوردن نباشد؛ و چنین بیانی جز با تواتر لفظی محقق نمی شود؛ درست مثل مسأله امامت.

و تواتر معنوی که جریان احمد بصری برای مهدیین ادعا می کنند نتیجه ی تعدادی روایات پراکنده است که در طی چندین قرن جمع شده و امکان ندارد مستند یکی از اصول دین خدا قرار گیرد.

پاسخ به روایات دسته دوم (احادیث فرزندان قائم):

وجود نسل و نژادی برای حضرت قائم صلوات الله علیه، الزاماً به معنی امام بودن یا مهدی بودن آنان نیست. از طرفی شمار قابل توجهی از این روایات، خبر از وجود فرزندان برای آن حضرت نداده اند؛ بلکه صرفاً برای نسل و تبار ایشان، دعا و سلام و صلوات نثار کرده اند؛ مثل اینکه شما به فردی که هنوز صاحب فرزند نشده بگویید: خداوند نسل و اولادت را پر برکت گرداند؛ یعنی اگر روزی صاحب اولاد شدی، خداوند آنان را آکنده از برکت نماید؛ و این مانند کلام خداوند در قرآن کریم درباره حجاب همسران رسول خداست که می فرماید: «و

بر آنان در مورد پدران و فرزندانشان ... گناهی نیست»^۱، در حالیکه هیچکدام از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به جز امّ سلمه، در زمان نزول این آیه صاحب اولاد نبودند و بسیار بعید است که مراد خداوند متعال از این آیه با آن بیان عمومی، تنها امّ سلمه بوده باشد؛ که اگر اینچنین بود و این آیه تنها و تنها در حقّ وی نازل شده بود، همواره آن را سبب فخر خود می دانست و می گفت: «خداوند در این آیه فقط مرا قصد کرده و من را از تمام زنان نبی خدا، ویژه و برتر دانسته است»، در حالیکه چنین نکرده است.

پاسخ به روایات دسته سوم (احادیث امامانی بعد از قائم):

وجود امامانی پس از حضرت قائم علیه السلام، هیچ ربط یا تلازمی ندارد که آنان از نسل و نژاد آن حضرت باشند؛ بلکه مراد از امامان پس از قائم، همان امامان شیعه هستند که با رخداد رجعت بدین دنیا خواهند گشت.

پاسخ به روایات دسته چهارم (احادیث امامانی از نسل قائم):

روایاتی که در این باره یافت می شود، فراتر از شمار انگشتان نیست؛ از طرفی برخی از آن روایات هیچ تصریحی ندارند که آن امامان از نسل قائم هستند. به عنوان مثال، تعبیری که در صلوات ضراب اصفهانی آمده، اینچنین است: «و بر ولیّ خودت و ولیّ عهدهای خودت و امامان از نسل او، درود فرست»^۲ و هیچ

۱. الأحزاب: ۵۵

۲. مصباح المتهجد ج ۱ ص ۴۰۹

تصریحی مبنی بر اینکه مراد از «ولّی خود» امام زمان حضرت قائم علیه السلام باشد، وجود ندارد تا بخواهیم بر مبنای آن اثبات کنیم امامانی از نسل مهدی خواهند بود. بلکه ولّی خدا به صورت مطلق و بدون قید، حضرت امیر المومنین علیه السلام است، و امامان نیز از نسل اویند و این همان عقیده شیعه است.

پاسخ به روایات دسته پنجم (دوازده امام از نسل...):

چندین مورد از این روایات، نسخه دیگری دارند که به جای «دوازده» گفته است: «یازده»؛ از طرفی برخی از روایات یاد شده، صرفاً درباره شمار فرزندان سخن گفته است بدون آنکه اشاره ای به امام یا وصی یا مهدی بودنشان داشته باشد؛ لذا در احادیث نبوی، لفظ «ذریه رسول» شامل حضرت فاطمه علیها السلام نیز می باشد و با ایشان عدد دوازده فرزند پس از نبی خدا کامل می گردد، مثل این حدیث نبوی که می فرمایند: «من و دوازده تن از فرزندانم به همراه تو ای علی، زَرّ زمین هستیم یعنی میخها و کوههای آن، به خاطر ما خداوند زمین را پا بر جا کرده تا اهلش را فرو نبرد، پس چون این دوازده تن از فرزندانم بروند، زمین اهلش را در کام خود فرو خواهد برد و مهلت داده نمی شوند».^۱

خوب همانطور که می بینید در این حدیث هیچ سخنی از امامت دوازده فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان نیامده است تا مورد سوء استفاده جریان مدعی یمانی قرار گیرد.

و به همین رویه، عباراتی که در مورد دوازده فرزند از حضرت فاطمه یا حضرت علی علیهما السلام سخن گفته است نیز شامل محسن شهید و یا علی اکبر می شود.

به علاوه، از آن بابت که قریب به اتفاق امامان اهل بیت علیهم السلام، از ذریه پیامبر و فاطمه و علی علیهم السلام هستند، همه امامان از ذریه ایشان محسوب شده اند. و این یک اسلوب معروف ادبی در زبان عربی است که تحت عنوان: «قاعده تغلیب» از آن یاد می شود و تمام کسانی که از زبان عربی آگاهی دارند، این را به خوبی می دانند.

و آنچه سخن ما را اثبات می کند، حدیثی است که امام حسین علیه السلام از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که می فرمایند: «پس از من امامانی از ذریه من خواهند بود که بر پا کننده عدلند؛ مثل تعداد نقبای بنی اسرائیل؛ اولین آنان، علی بن ابی طالب است که امام و خلیفه پس از من می باشد و نه تن از امامان از نسل این است- و دستش را روی سینه من قرار داد- و قائم، نهمین ایشان خواهد بود».^۱

لازم به ذکر است که راویان برخی از این احادیث مثل همین حدیث و نیز روایت لوح جابر، از رهبران پنج امامی هایی هستند که مورد وثوق شیعه نمی باشند همانند ابو الجارود. لذا هیچ بعید نیست که او به این حدیث دستبرد زده و لفظ «یازده» را تبدیل به «دوازده» کرده باشد تا زید شهید را نیز در زمره

امامانِ اهل بیت بگنجاند؛ همچنانکه برخی با استناد به همین احادیث معتقد شده بودند تعداد امامان به علاوه زید شهید سیزده تاست!

مرحوم نجاشی درباره هبة الله بن احمد می گوید: «او به کلام می پرداخت و در مجلس ابو الحسین علوی زیدی مذهب حاضر می گشت؛ وی برای او کتابی گرد آورد که مفاد آن اینچنین بود: «شمار امامان، با احتساب زید بن علی بن حسین، سیزده تن است» و به حدیثی در کتاب سلیم بن قیس هلالی احتجاج نمود که می گفت: امامان از نسل امیر المومنین علیه السلام دوازده تن هستند»^۱.

پاسخ تفصیلی

آنچه عنوان نمودیم پاسخی اجمالی از این احادیث بود. اما در جایگاه پاسخ تفصیلی، می گوئیم:

پاسخ به احادیث مهدیین:

مطلب اول: لفظ مهدی و معنای آن

«مهدی» یک وصف اختصاصی نسبت به امامانِ امت محمدی و اوصیا و خلفای الهی است که ظاهراً در امت های گذشته، پیشینه ای ندارد. و مراد از آن، یعنی کسی به گونه ای به عنایت خاصی از خدا هدایت شده باشد که همین هدایت شدن سبب آنست که هدایتگر خلائق قرار داده شود. برای همین ممکن نیست کسی امام و وصی و خلیفه الهی و هدایتگر (هادی) باشد اما مهدی

نبوده و از سوی خدای متعال هدایت نشده باشد، همچنانکه نمی شود کسی از سوی خداوند مَهْدی باشد اما مُهْدی یعنی امام و وصی و خلیفه الهی و هدایتگر (هادی) نباشد.

بله در تک روایتی که منحصرأً از طریق واقفیه رسیده و در هیچ کتاب دیگری حتی "بحار الأنوار" ثبت نشده، گفته شده: محمد بن حنفیه فرزند امیر المومنین علیه السلام امام نبوده اما مهدی بوده.^۱

اما این روایت نه تنها هیچ مشابهی در مضمون ندارد که، تاریخ زندگی محمد حنفیه نیز آن را رد می کند، زیرا برای او هیچ هدایتگری یا جایگاه بلند دینی یا معنوی ذکر نشده است.

و با توجه به اینکه روایات بسیار زیادی تصریح کرده اند که تعداد اوصیا و خلفا و امامان و اولیا و حجت های الهی صلوات الله علیهم اجمعین دوازده تن می باشد، و تعداد ایشان را با انواع اسلوب های ادبی در همان دوازده نفر، حصر نموده اند، متوجه می شویم مهدیان این امت، همان امامان دوازده گانه هستند نه هیچ کس دیگر، و طبق توضیحی که بعداً می آید، روایات مهدیین بعد از قائم نیز بر ائمه رجعت تفسیر می شود، و اگر بر فرض اثبات شود که مهدیانی غیر از امامان دوازده گانه وجود دارند، برای آنها هیچ منصب الهی نخواهد بود، و این همان مطلبی است که روایت ابو بصیر به آن تصریح کرده است^۲، و الحمد لله.

۱. الإمامة و التبصرة ص ۶۰ ح ۴۷

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸ ح ۵۶

اسلوب های بیان حصر عدد حجت ها:

از جمله اسالیبی که روایات اهل بیت برای بیان حصر عدد در دوازده تن به کار برده اند، عبارتست از:

شماره ۱. تعبیر به «تا روز قیامت»:

الف) «من و برادرم و یازده امام که اوصیای من تا روز قیامتند همگی هدایتگر و هدایت شده هستند. اولین اوصیا پس از برادرم، حسن سپس حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین اند؛ همگی در بهشت، در یک جایگاه هستند».^۱

ب) «ابوبکر و عمر برخاسته و گفتند: یا رسول الله! آیا این آیات به طور خاص درباره علی نازل شده است؟ فرمود: بلکه در حق او و دیگر اوصیائمه تا روز قیامت؛ هر دو گفتند: ای رسول خدا آنان را برای ما بیان کن؛ فرمود: علی ... سپس فرزندم حسن سپس فرزندم حسین و سپس نه تن از نسل فرزندم حسین یکی بعد از دیگری، قرآن با ایشان و ایشان با قرآنند، نه آنها از او جدا می شوند و نه قرآن از ایشان، تا در کنار حوض بر من وارد شوند».^۲

ج) «سلمان فارسی گفت: ای رسول خدا! آیا این آیات به طور ویژه در حق علی نازل شده؟ رسول خدا فرمود: در حق علی و دیگر اوصیائمه تا روز قیامت ... سلمان گفت: ای رسول خدا آنان را برای من بیان فرما، فرمود: علی ... و

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۵۶۵-۵۶۶، کمال الدین ج ۱ ص ۲۶۳

۲. کتاب سلیم ج ۲ ص ۶۴۵، کمال الدین ج ۱ ص ۲۷۷، الإحتجاج ج ۱ ص ۱۴۷-۱۴۸

یازده امام از فرزندان او، اولینشان فرزندم حسن و سپس حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین یکی پس از دیگری؛ قرآن با ایشان است و ایشان با قرآنند تا در کنار حوض بر من وارد شوند»^۱.

عجیب اینکه یکی از مبلغان این مدعی به من گفت: تعبیر «تا روز قیامت» متشابه است لذا نمی توان به این احادیث استناد کرد! به او گفتم: آخر چه تشابهی در آنست؟ آیا در اسلام، لفظی روشن تر و بدون شبهه تر از «روز قیامت» وجود دارد؟! گفت: روز قیامت دارای چند معناست از جمله قیامت صغری که همان قیام قائم می باشد! گفتم: مگر شما ادعا ندارید که فقط و فقط تابع قرآن و اهل بیت هستید؟ خوب فقط یک حدیث حتی ضعیف بیاور که گفته باشد روز قیامت دارای چند معناست یا از قیام قائم تعبیر به قیامت صغری کرده باشد؛ «پس آنکه کافر بود بهتش زد: فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ»^۲ و او تا الآن برایم حدیثی نیاورده است.

شماره ۲. ذکر اسامی اوصیای الهی:

«وصی من و خلیفه پس از من علی بن ابی طالب و پس از او دو نوه ام حسن و حسین و پشت سرش، نه تن از صلب حسین هستند؛ امامانی نیکوکار... هنگامی که حسین از این جهان رود، فرزندش علی است و هنگامی که او برود فرزندش محمد، و هنگامی که او برود فرزندش جعفر، و هنگامی

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۷۵۹، الغیبة للنعمانی ص ۷۰

۲. البقرة: ۲۵۸

که جعفر برود فرزندش موسی، و هنگامی که موسی برود فرزندش علی، و هنگامی که علی برود، فرزندش محمد، و هنگامی که محمد برود فرزندش علی، و هنگامی که علی برود فرزندش حسن است، و هنگامی که حسن برود، بعدش فرزندش حجت بن الحسن است؛ پس این همان دوازده امام است که مطابق با تعداد نقبای بنی اسرائیل می باشد.^۱

شماره ۳. تعبیر به اینکه آنها نه زیاد می شوند و نه کم:

الف) «امامان پس از پیامبران، دوازده تن هستند؛ نجیبانی که به آنها فهمانده می شود؛ پس هر که از ایشان یکی را کم کند یا یکی بر آنها بیافزاید، از دین خدا خارج است و هیچ بهره ای از ولایت ما ندارد».^۲

ب) «... و گوینده ای بدین سخنش از دین خدا بیرون می رود که: این امر به امام سیزدهم و بالاتر می رسد».^۳

ج) «و گفته می شود مهدی در غیبتش از دنیا رفته و می گویند که او فرزندی دارد ... بر همه آنان لعنت خداوند باد».^۴

۱. کفایة الأثر ص ۱۳

۲. الإختصاص ص ۲۳۳

۳. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۴-۳۵۵ ح ۵۱، الغیبة للطوسی ص ۱۷۰

۴. الهدایة الکبری ص ۳۶۱

شماره ۴. تعیین اولین و آخرین وصی:

(الف) «امامان بعد از من دوازده نفرند، اولشان علی بن ابی طالب و آخرشان قائم است، ایشان خلفای من، و اوصیای من، و اولیای من و حجت‌های خدا بر امتم بعد از من هستند. اقرار کننده به ایشان مومن، و منکر ایشان کافر است».^۱

(ب) «ائمه بعد از من دوازده نفرند اولینشان توئی ای علی و آخرینشان قائمی است که خدای متعال بر دست او شرق و غرب زمین را فتح می کند».^۲

(ج) «خلفای من و اوصیای من و حجت های خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند، اول ایشان برادر من است و آخر ایشان فرزند من. گفته شد: یا رسول الله برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابی طالب، گفته شد: فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی که زمین را از قسط و عدل پر می کند همچنان که پر از ستم و ظلم شده باشد».^۳

(د) «من سید پیغمبران هستم و علی بن ابی طالب سید وصی هاست و اوصیای من بعد از من دوازده نفرند که اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان قائم است».^۴

۱ . كفاية الأثر ص ۱۴۶ و ۱۵۴، الفقيه ج ۴ ص ۱۸۰ ح ۵۴۰۶، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱

ص ۵۹ ح ۲۸، کمال الدین ج ۱ ص ۲۵۹ ح ۴

۲ . الإمامة و التبصرة ص ۱، کمال الدین ج ۱ ص ۲۸۲ ح ۳۵، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۵۳ ح ۳۴

۳ . کمال الدین ج ۱ ص ۲۸۰ ح ۲۷

۴ . عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۶۴ ح ۳۱، کمال الدین ج ۱ ص ۲۸۰ ح ۲۹

ه) «... گفتم: ای پروردگار اوصیای من کیستند؟ ندا داده شد: ای محمد اوصیای تو آناند که بر ساق عرشم مکتوبند. من در حالی که در پیشگاه پروردگار بودم به ساق عرش نظر کردم که دوازده نور دیدم، در هر نور، سطری سبز بود و بر آن نام یکی از اوصیای من نوشته بود، اولشان علی بن ابی طالب و آخرشان مهدی امت من بود. گفتم: پروردگارا آیا اینها اوصیای من بعد از من هستند؟ ندا آمد: ای محمد اینها اوصیای من و دوستان من و برگزیدگان و حجت های من بعد از تو بر خلق من هستند و همینها اوصیا و خلفای تو می باشند».^۱

شماره ۵. تعیین «پایان دهنده اوصیا»:

الف) امام زمان علیه السلام فرمود: «من پایان دهنده اوصیا هستم و خداوند به واسطه من بلا را از اهللم و شیعیانم دور می دارد.»^۲

ب) امام عسکری علیه السلام خطاب به ایشان فرمودند: «تو فرزند و وصی من هستی، من پدر تو هستم و تو محمد بن حسن، فرزند علی، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند موسی، فرزند جعفر، فرزند محمد، فرزند علی، فرزند حسین، فرزند علی بن ابی طالب هستی. تو زاده رسول خدایی و تویی پایان دهنده اوصیا و امامان پاک.»^۳

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۶۴، کمال الدین ج ۱ ص ۲۵۶، علل الشرائع ج ۱ ص ۷-۶

۲. الغیبة للطوسی ص ۲۴۶، کمال الدین ج ۲ ص ۴۴۱ ح ۱۲

۳. الغیبة للطوسی ص ۲۷۳

ج) «هر که دوست دارد خداوند را در حال امان، و مطهر ملاقات کند، و ترس بزرگ، او را محزون نکند باید ولایت تو و فرزندان تو را بپذیرد: حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد و علی و حسن سپس مهدی که او پایان دهنده آنان است».^۱

د) «خدایا به حق این شب نیمه‌ی شعبان و مولود در این شب و حجت تو ... خداوندا بر پایان دهنده آنان و قائم ایشان که از عوالمشان پنهانست، درود فرست».^۲

ه) «سلام خدا و برکات و تحیات و درودش بر مولایم صاحب الزمان ... و جانشین حسن.. سلام بر تو ای پایان دهنده اوصیا و فرزندِ پایان دهنده انبیا».^۳
بله ناظم عقیلی می نگارد: امیر المومنین علیه السلام نیز در چندین روایت خاتم الاوصیاء نامیده شده ... خوب آیا کسی گمان می کند که این روایات دلالت دارد که بعد از امیر المومنین علیه السلام کسی وصی نیست؟^۴
و یکی از مبلغانش هم می گفت: خاتم به معنای زینت است نه پایان دهنده!

غافل از آنکه اگر معنای پایان دهنده را از کلمه خاتم کنار بزنیم، پایان دهنده

۱. الغیبة للطوسی ص ۱۳۶

۲. مصباح المتجهّد ج ۲ ص ۸۴۲-۸۴۳

۳. بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۸۴

۴. الأربعون حدیثاً ص ۲۳-۲۴

بودن نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز زیر سوال می رود زیرا تنها لفظ قرآنی درباره ختم نبوت، همان خاتم النبیین می باشد، و این سخن از بی اطلاع بودن آنها از علم لغت و احادیث و نیز اصطلاحات کلام نشأت گرفته است.

این افراد از علم لغت بی خبرند زیرا هر آشنا به لغتی می داند خاتم در دو معنا استفاده می شود: یکی انگشتر و یکی پایان دهنده، اما عرب، خاتم به معنای انگشتر را در معنای زینت استفاده نمی کند و الا معنای خاتم النبیین می شود انگشتر همه انبیاء در حالیکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تاج سر انبیاست نه انگشترشان.

بلکه خاتم از ختم به معنای پایان گرفته شده و به انگشتر هم از آن جهت خاتم می گفته اند که پایان نامه های خود را با مهر کردن توسط انگشتر اعلام می نمودند.^۱ و از اصطلاحات کلامی بی خبرند چون خاتم الاوصیاء دارای دو اصطلاح است: یکی کسی که پایان دهنده سلسله وصایت انبیاست که حضرت علی علیه السلام می باشند و دیگری پایان دهنده سلسله اوصیای پیامبر اسلام که امام دوازدهم علیه السلام است.

۱. «الْحَتَمُ وَالْخَاتَمُ وَالْخَاتِمُ وَالْخَاتَمُ وَالْخَيْتَانِمُ: مِنَ الْخَلْقِ كَأَنَّهُ أَوَّلُ وَهْلَةٍ خُتِمَ بِهِ، فَدَخَلَ بِذَلِكَ فِي بَابِ الطَّائِعِ ثُمَّ كَثُرَ اسْتِعْمَالُهُ لَذَلِكَ وَإِنْ أُعِدَّ الْخَاتَمُ لِغَيْرِ الطَّائِعِ». لسان العرب ج ۱۲ ص ۱۶۳؛ «فَأَمَّا الْخَتْمُ، وَهُوَ الطَّبْعُ عَلَى الشَّيْءِ، فَذَلِكَ مِنَ الْبَابِ أَيْضاً؛ لِأَنَّ الطَّبْعَ عَلَى الشَّيْءِ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْدَ بُلُوغِ آخِرِهِ، فِي الْأَحْزَازِ. وَالْخَاتَمُ مُشْتَقٌّ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ بِهِ يُخْتَمُ. وَيُقَالُ الْخَاتِمُ، وَالْخَاتَمُ، وَالْخَيْتَانِمُ. وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ؛ لِأَنَّهُ آخِرُهُمْ». معجم مقائیس اللغة ج ۲ ص ۲۴۵؛ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لِأَنَّهُ خَتَمَ النَّبُوَّةَ، أَي: تَمَمَهَا بِمَجِيئِهِ». مفردات ألفاظ القرآن ص ۲۷۵

همچنان که از احادیث بی اطلاع اند زیرا امیر المومنین علیه السلام حتی در یک حدیث مسند، خاتم الاوصیاء نامیده نشده اند، بلکه تنها کسی که خاتم الاوصیاء نامیده شده وجود مقدس امام زمان علیه السلام است و تعبیری که درباره امیر المومنین علیه السلام وجود دارد "خاتم الوصیین" است نه خاتم الاوصیاء. و همین تعمد که امیر المومنین علیه السلام را فقط و فقط "خاتم الوصیین" بنامند و حضرت مهدی علیه السلام را فقط و فقط "خاتم الاوصیاء"، روشن می کند اهل بیت علیهم السلام دو معنای جدا از هم درباره خاتم بودن این دو امام بزرگ در نظر داشته اند؛ همان دو معنایی که در اصطلاح کلامی بیان کردیم.

شماره ۶. پاسخ به این سوال که: «تعداد امامان علیهم السلام، چند نفر است؟!»: **چند نفر است؟!»: «تعداد امامان علیهم السلام،**

الف) «جوان یهودی رو به علی کرد و گفت: مرا از سه مسأله دیگر آگاه ساز: از اوصیای محمد که چند امام عادل بعد از او هست؟... امیر المومنین فرمود: ای هارونی! به راستی برای محمد دوازده وصی است که امام عادل هستند».^۱

ب) «بعد از شما - ای رسول خدا- چند امام هست؟ فرمود: دوازده تن؛ به تعداد نقبای بنی اسرائیل».^۲

ج) «ای فرزند رسول خدا! آیا پیامبر شما عهدی با شما کرد که چند امام

۱. تقریب المعارف ص ۴۲۴، إعلام الوری (ط - الحديثة) ج ۲ ص ۱۷۰

۲. کفایة الأثر ص ۸۸-۸۹

پس از او هست؟ فرمود: بله دوازده تن به تعداد نقبای بنی اسرائیل.^۱
(د) «چند امام پس از شما هست؟ فرمود: به عدد حواریان عیسی و اسباط موسی و نقبای بنی اسرائیل».^۲

شماره ۷. ضمیر تأکید؛ که آن نیز جزو اسلوب های حصر است:

(الف) «خداوند، محمد و علی و یازده تن از فرزندان او را از نور عظمتش آفرید ... و همانها امامان از فرزندان رسول خدا هستند».^۳
(ب) «زمانی که من به آسمان عروج داده شدم به ساق عرش نظر افکنده و دیدم به خطی از نور نوشته شده: لا اله الا الله محمد رسول الله؛ او را با علی تأیید و وی را با علی پیروز نمودم، و یازده نام پس از علی بر ساق عرش با نور نوشته دیدم: حسن و حسین و علی و علی و محمد و محمد و محمد و جعفر و موسی و حسن و حجت؛ گفتم: خدایا اینان که تکریمشان نمودی و نامشان را مقارن نام خود آوردی کیستند؟! ندا داده شدم: ای محمد! همانها اوصیای پس از تو و امامان هستند؛ خوشا به حال دوستانشان و بد ا به حال دشمنان».^۴

۱. کفایة الأثر ص ۲۳۸

۲. کفایة الأثر ص ۱۷. اسباط موسی در سوره اعراف ذکر شده اند و ظاهراً افرادی غیر از نقبای بنی اسرائیل هستند و شاید لفظ درستش مطابق روایات دیگر، اسباط یعقوب باشد.

۳. الکافی ج ۱ ص ۵۳۰ ح ۶

۴. فضائل أمير المؤمنين عليه السلام ص ۱۶۸ و ص ۱۹۰، کفایة الأثر ص ۱۱۸

ج) «جابر بن عبد الله انصاری بلند شد و گفت: یا رسول الله، ائمه از فرزندان علی بن ابی طالب چه کسانی هستند؟! فرمود: حسن و حسین ... علی بن حسین سپس باقر، محمد بن علی ... صادق: جعفر بن محمد، آنگاه کاظم: موسی بن جعفر، بعد رضا: علی بن موسی، سپس تقی: محمد بن علی، بعد نقی: علی بن محمد، بعد زکی: حسن بن علی، سپس پسرش قائم به حق، مهدی اتمم که زمین را پر از قسط و عدل می کند همان طوری که پر از ظلم و ستم شده است. ای جابر! همانها خلفای من و اوصیای من و اولاد و عترت من هستند؛ هر که از آنها اطاعت کند مرا اطاعت نموده و هر که با آنها مخالفت کند مرا معصیت نموده و هر کس منکر يك نفر از آنها باشد، منکر من است».^۱

شماره ۸. تطبیق آنها بر گروهی که قطعاً می دانیم دوازده عدد هستند؛ همانند:

الف. تطبیق بر تعداد نقبای بنی اسرائیل:

قرآن می فرماید: «خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت، و از میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم».^۲

حال به روایات زیر توجه کنید:

الف) «امامان پس از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند که دوازده تن

۱. کفایة الأثر ص ۱۴۴-۱۴۵، کمال الدین ص ۲۵۸-۲۵۹ ح ۳، الإحتجاج ج ۱ ص ۶۹

۲. المائدة: ۱۲

بودند؛ سپس دستش را بر پشت حسین گذاشته و فرمود: نه تن از نسل او هستند و نهمین فرزند، مهدی ایشان است که زمین را از عدل و داد پر کند، همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد».^۱

(ب) «مرا از اوصیای پس از خودت آگاه کن تا به ایشان تمسک نمایم؛ فرمود: ای جندب: اوصیای پس از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل هستند؛ گفت: یا رسول الله: نقیبان دوازده تن بودند و ما در تورات اینچنین دیده ایم؛ فرمود: بله! امامان پس از من دوازده تن هستند ... یکی پس از دیگری جانشین هم ... علی بن ابی طالب بعد از من است سپس فرزندش حسن سپس حسین ... و بعد نه تن از صلب حسین که مهدی هم جزو ایشان است. زمانیکه مدت حسین تمام شود فرزندش علی ... بعدش محمد ... جعفر ... موسی ... علی ... محمد ... علی ... سپس حسن ... سپس امام مردم از ایشان غائب می شود؛ پرسید: ای رسول خدا همان حسن از آنان غائب می شود؟ فرمود: خیر! بلکه فرزندش حجت غائب می شود».^۲

(ج) «خلفای بعد از من دوازده نفر به تعداد نقباء بنی اسرائیل هستند».^۳

(د) «از امامان پرسیدم، فرمود: به تعداد نقبای بنی اسرائیل».^۴

۱. کفایة الأثر ص ۴۷

۲. کفایة الأثر ص ۵۸-۵۹

۳. کفایة الأثر ص ۲۷

۴. کفایة الأثر ص ۱۵۵

ه) «مرا از تعداد امامان پس از رسول خدا آگاه کن؛ فرمود: دوازده تن به عدد نقبای بنی اسرائیل».^۱

ب. تطبیق بر عدد اسباط (نوادگان) یعقوب:

«اسباط (نوادگان) از فرزندان یعقوب بودند و تعدادشان دوازده تن بود و امامان پس از من از اهل بیت نیز دوازده تن هستند؛ علی اولینشان است و وسطشان محمد و آخرینشان محمد و مهدی این امت است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز خواهد خواند؛ هشدار، هر که پس از من به ایشان تمسک کند، به جبل الله چنگ زده است و هر که دست از ایشان بر کشد، دست از خدا شسته است».^۲

ج. تطبیق بر عدد حواریین:

در روایت است: «و اما حواریون، دوازده مرد بودند».^۳

حال به روایات توجه کنید:

الف) «امامان بعد از من به تعداد نقباء بنی اسرائیل و حواری های عیسی هستند».^۴

۱. کفایة الأثر ص ۲۳۳، و نزدیک به آن: ص ۲۳۱

۲. کفایة الأثر ص ۸۰-۸۱

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۵۸

۴. فضائل أمير المؤمنين علیه السلام ص ۱۵۱ ح ۵

ب) «من خورشیدم و علی ماه است و حسن و حسین دو ستاره هستند ... و اما ستارگان درخشان همان امامان نهگانه از صلب حسین هستند که نهمینشان مهدی ایشان است؛ و آنان همان اوصیا و خلفای پس از من می باشند، امامانی نیکوکار به تعداد اسباط یعقوب و حواری های عیسی؛ گفتم: ایشان را برایم نام ببر ای رسول خدا؛ فرمود: اولینشان علی بن ابی طالب و پس از او دو نوه ام سپس علی ... محمد ... جعفر صادق ... کاظم همانام موسی ... علی ... محمد ... علی ... حسن ... و حجت قائم که در غیبتش، انتظارش کشیده می شود؛ آنان عترت من از خون و گوشتم هستند؛ علمشان علم من و حکمشان حکم من است، هر کس من را با آزدن ایشان، بیازارد، خداوند شفاعتم را به او نمی رساند».^۱

د. تطبیق بر تعداد چشمه هایی که برای موسی شکافته شد:

«جابر بلند شد و گفت: ای رسول خدا تعداد امامان چقدر است؟ فرمود: ... تعداد آنها همان تعداد چشمه هایی است که برای موسی بن عمران جوشید در آن زمان که عصایش را بر زمین زد و دوازده چشمه از آن جوشید».^۲

هـ. تطبیق بر تعداد ماه ها:

الف) «تعداد آنان تعداد ماهها است».^۳

۱. کفایة الأثر ص ۴۱-۴۲

۲. مائة منقبة من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة ص ۷۲

۳. کمال الدین ج ۱ ص ۲۶۰ ح ۵، إعلام الوری (ط - القديمة) ص ۳۹۹-۴۰۰، قصص الأنبياء

(ب) «یقیناً علی خلیفه خدا بر خلقش هست و از فرزندان وی امامانی بعد از من خواهند بود ... همانها (علی و فرزندان) اولیای حقیقی خدا و خلفای راستین من هستند، و تعدادشان همان تعداد ماه هاست که همان دوازده ماه است و تعدادشان همان تعداد نقبای موسی بن عمران است...»^۱

(ج) «جابر بلند شد و گفت: ای رسول خدا تعداد امامان چقدر است؟ فرمود: ... ای جابر، خداوند تو را رحمت کند، از همه اسلام پرسیدی، تعداد آنان تعداد ماههاست که نزد خدا دوازده عدد می باشد در کتاب خدا از آن روزی که آسمانها و زمین را خلق نموده است»^۲.

و. تطبیق بر تعداد بروج آسمانی:

(الف) «... خدمت رسول خدا بودم که از ایشان درباره امامان بعد از وی سوال شد، حضرت در جواب سائل فرمود: "وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ" عدد امامان مانند تعداد برجهاست، به پروردگار شبها و روزها و ماه ها قسم که عدد امامان به اندازه ماه هاست. سائل پرسید: آنها چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ حضرت دست خود را روی سر من (علی) نهاد و فرمود: اول آنان این است و آخرشان هم مهدی است ... اینان اوصیای من و خلفای من و امامان مسلمین و سرپرستان مومنین هستند»^۳.

- ب) «و اما بروج پس مراد امامان پس از من هستند که اولینشان علی و آخرینشان مهدی است؛ صلوات الله علیهم اجمعین».^۱
- ج) «کسی درباره امامان بعد از ایشان پرسید، پیامبر در پاسخ به سوال کننده فرمودند: "و السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ"، عدد آنها به تعداد برجهاست».^۲

ص ۲۵۳-۲۵۴، إثبات الهداة ج ۲ ص ۷۸ همگی از کمال الدین ج ۱ ص ۲۵۹-۲۶۰ ح ۵. بله در کمال الدین به جای «أوصیائی» دارد: «أصفیائی»، لکن ظاهراً با توجه به نقل آن چهار مصدر، نسخه صحیح همان «أوصیائی» می باشد.

۱. الاختصاص ص ۲۲۴

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۲۶۰؛ متن کامل حدیث بدین قرار است: اصبح بن نباته گوید: روزی علی بن ابی طالب دست حسن را گرفته بود و بر ما وارد شد و می گفت: روزی رسول خدا دست مرا بدین گونه گرفته بود و بر جمعیت ما در آمد و می گفت: بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این برادرم است و او امام هر مسلمانی و مولای هر مؤمن پس از وفات من است. و من می گویم: بهترین خلائق و سرور ایشان پس از من این فرزندانم است و او امام و مولای هر مؤمن پس از وفات من است، بدانید که به او ستم می شود همچنانکه پس از رسول خدا به من ستم شد، و پس از فرزندانم حسن، بهترین خلائق و سرور ایشان برادرش حسین مظلوم است که در سرزمین کربلا کشته می گردد، بدانید که او و اصحابش از سروران شهداء در روز قیامت هستند، و پس از حسین نه تن از صلب او خلفای خدا در زمین و حجت‌های او بر بندگان و امنای او بر وحیش می باشند که امامت مسلمین و رهبری مؤمنین و سروری متقین با ایشان است، و نهمین آنان قائم است که خدای تعالی به واسطه او زمین را پس از تاریک شدن و پر شدنش از ستم و نادانی پر از نور و عدالت می کند. قسم به خدایی که برادرم محمد را به نبوت برانگیخت و مرا به امامت اختصاص داد این مطلب به وحی آسمانی نازل شده و بر زبان جبرئیل روح الامین جاری گشته است و من نزد رسول خدا بودم که از آن حضرت از امامان پس از او پرسش شد و ایشان به سوال کننده فرمود: سوگند به آسمانی که صاحب بروج می باشد عدد ائمه به تعداد بروج است، قسم به پروردگار شبها و روزها و ماهها که عدد ائمه به تعداد ماههاست. سوال کننده گفت: ای رسول خدا! آنان چه کسانی هستند؟ رسول خدا

ز. تطبیق بر تعداد ساعات:

الف) «خداوند سال را در قالب دوازده ماه آفرید و شب را دوازده ساعت و روز را نیز دوازده ساعت قرار داد، از ما نیز دوازده نفر آفرید که فرشتگان با آنان حدیث می کنند، و امیر المؤمنین یکی از آن ساعتها است».^۱

ب) «شب دوازده ساعت است و روز نیز دوازده ساعت می باشد و ماهها نیز دوازده ماه است، و ائمه نیز دوازده امام هستند، و نقبا نیز دوازده نقیبند، و علی ساعتی از آن دوازده ساعت است، و این سخن خداوند عز و جل است: «بلکه ساعت را تکذیب نمودند و ما شعله های آتش را برای کسی که ساعت را تکذیب کند آماده ساخته ایم».^۲

و خنده دار اینست که مبلغ آن مدعی، یعنی ناظم عقلی به این دو حدیث برای اثبات مهدیین چنگ زده است، با این بهانه که: علی بن ابی طالب علیه السلام «ساعتی از ساعات دوازده گانه شب است که رمزی است برای امامان

دستشان را بر سر من نهادند و فرمودند: اولین آنها این است و آخرین ایشان مهدی است؛ هر که آنان را به ولایت برگزیند ولایت مرا پذیرفته و هر که آنان را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که ایشان را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که کینه ایشان را داشته باشد کینه مرا به دل گرفته و هر که آنان را انکار کند مرا انکار کرده و هر که آنان را بشناسد مرا شناخته است. به واسطه ایشان است که خدای تعالی دینش را حفظ کرده و بلادش را آباد نموده و بندگان را روزی می دهد و به سبب ایشان است که باران از آسمان فرو می بارد و برکات زمین را بیرون می آورد، آنان برگزیدگان و خلفای من و ائمه مسلمانان و سرپرستان مؤمنانند.

۱. الغیبة للنعمانی ص ۸۴ ح ۱۳

۲. الغیبة للنعمانی ص ۸۵ ح ۱۵

دوازده گانه ای که تحت حکومت ظالمین سر کرده اند؛ و ساعات دوازده گانه روز همان نقیبان دوازده گانه (یعنی مهدیین) هستند که در دولت روز که همان دولت عدل و مساوات است، خواهند بود»^۱.

در حالیکه شما خود شاهدید که در این دو حدیث حتی اشاره هم به این نشده که امیر المومنین فقط ساعتی از ساعات شب است، و نه روز. بلکه پر واضح است که هدف هر دو حدیث تنها و تنها بیان یک عدد دوازده است نه دو عدد دوازده جدا از هم، برای همین امیر المومنین علیه السلام را به طور مطلق جزو یکی از ساعات دوازده گانه حساب کرده است بدون تفصیلی بین ساعات شب و ساعات روز، لذا فهمیده می شود که آن حضرت هم اولین ساعت از ساعات شب است و هم اولین ساعت از ساعات روز.

گفته نشود که: حدیث دوم میان امامان و نقبا تمایز قائل شده و مراد از نقبا، همان مهدیین هستند: «امامان، دوازده امام هستند و نقیبان، دوازده نقیب»، چرا که طبق روایات فراوان، مراد از نقبا همان نقبای بنی اسرائیل هستند که در بسیاری از احادیث تعداد اوصیا و امامان و خلفای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تعداد آنها تطبیق شده، و تفسیر نقبا به مهدیین، صرفاً یک ادعای دروغ است؛ بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله نقبای خود را همان امامان دوازده گانه دانسته اند و این خودش دلیلی دیگر بر دروغگویی این مدعی و یارانش می باشد:

«سلمان می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای سلمان

آیا شناختی چه کسانی نقیبان دوازده گانه من هستند که خداوند آنان را برای امامت پس از من برگزیده است؟ ... علی ... و از علی و فاطمه ... حسن ... حسین ... سپس از نور ما و نور حسین، نه امام آفرید و ایشان را فراخواند و آنان اطاعتش نمودند ... گفتم: ای رسول خدا آیا ایمان به آنها بدون دانستن نام و نسب آنها امکان دارد؟

فرمود: نه ای سلمان؛ گفتم: پس من چگونه ایشان را بشناسم؟ فرمود: حسین را که دانستی ... سپس سید العابدین علی بن حسین.. سپس پسرش محمد باقر ... سپس جعفر بن محمد ... سپس موسی بن جعفر... سپس علی بن موسی ... سپس محمد بن علی ... سپس علی بن محمد.. سپس حسن بن علی ... سپس فرزندش حجت خداوند فلانی - نامش را برد - فرزند حسن، مهدی و ناطق قائم به حق خدا.

سلمان گوید: من گریه کردم و گفتم: یا رسول الله! کجا سلمان آنان را درک خواهد نمود؟ رسول خدا فرمود: ای سلمان! تو آنها را درک خواهی کرد و نیز امثال تو و هر کس با حقیقت معرفت ولایت آنها را قبول داشته باشد؛ سلمان گوید: من خداوند را بسیار سپاس کردم و گفتم یعنی من تا زمان آنها خواهم بود؟ رسول خدا فرمود: ای سلمان این آیه را بخوان (سپس آیه ای درباره رجعت تلاوت کردند، یعنی سلمان رجعت خواهد نمود) سلمان گوید: گریه و اشتیاق من شدت گرفت و گفتم: ای رسول خدا به عهدی از شما؟ فرمود: بله به خدایی که محمد را فرستاده این به عهدی از من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام است (بعد توضیحاتی درباره رجعت فرمودند) سلمان گوید:

من از مقابل رسول خدا برخاستم و دیگر برای سلمان مهم نبود کی مرگ را ملاقت می کند یا مرگ او را ملاقات می نماید»^۱.

از طرفی:

اولاً. نگاه هر دو روایت تنها به عدد دوازده است نه دوازده و دوازده! لذا دوازده ماه بر همان یک مجموعه دوازده نفره عطف شده است یعنی هر دو حدیث می گویند: همانگونه که تعداد ماه ها، دوازده تاست و تعداد ساعات شب دوازده تا و تعداد ساعات روز دوازده تا و تعداد محدّثان دوازده تا و تعداد نقبا دوازده تا؛ به همان سیاق تعداد امامان علیهم السلام نیز دوازده تاست.

ثانیاً. چه دلیلی بر این وجود دارد که مراد این دو حدیث از ساعات شب، دوره حکومت های ظالم، و مقصودشان از ساعات روز، دوران حکومت عدل و مساوات است؟! آیا ناظم عقیلی از غیب خبر دارد یا این مطلب را از تفسیر اهل بیت علیهم السلام به دست آورده است؟! بنا بر این مراد از شب و روز همان معنای عرفی شان می باشد و امامان، هم امامان شب هستند و هم امامان روز.

ثالثاً. در هیچ حدیثی ائمه علیهم السلام خود را امامان شب ننمیده اند! و این تاویلی ساختگی از سوی مدعی و یارانش می باشد. حتی اگر این تفسیر نادرست را درست بدانیم و مراد از شب و روز را دولت ظلم و دولت عدل تصور کنیم، باز امامان علیهم السلام به واسطه رجعتشان در دولت حق، هم امامان شب خواهند بود و هم امامان روز.

رابعاً. چرا امام دوازدهم جزو امامان شب و مهدی اول جزو امامان روز شمرده شده است؟! در حالیکه حال هر دو یکسان است؛ چون امام دوازدهم علیه السلام در دوران ظهورش، دولت روز را درک خواهد کرد همانگونه که در عصر غیبتش، دولت شب را درک نموده است؛ همچنین مهدی اول - که این مدعی ادعا می کند خود اوست - نیز قبل از امامتش تا زمانیکه خروج کند در دولت شب به سر برده و وقتی خروج نماید و دولت روز را تشکیل دهد دولت روز را درک خواهد نمود!

مطلب دوم: عَلم بودن وصف مهدی:

احادیث فراوانی در این باره داریم که: دوازدهمین امام از امامان دوازده گانه، مهدی است؛ و یا یازدهمین امام از اولاد حضرت علی علیه السلام و یا نهمین امام از اولاد امام حسین علیه السلام و یا هشتمین امام از نسل امام زین العابدین علیه السلام و یا هفتمین امام از اولاد امام باقر علیه السلام و یا ششمین امام از اولاد امام صادق علیه السلام و یا پنجمین امام از اولاد امام کاظم علیه السلام و به همین منوال. روایات در این باره به قدری زیاد است که وصفِ «مهدی» را مختص آن حضرت نموده، با اینکه تمام امامان دوازده گانه مهدی هستند. برای همین شما حتی یک شیعه را هم نمی یابید که به جز امام دوازدهم علیه السلام را با عنوان مهدی یاد کند. و ظاهراً علت این اختصاص، ظهور هدایت خاصه آن حضرت برای مردم پس از خروجش می باشد:

«پرسیدم: برای چه او مهدی نامیده شده؟ فرمود: برای اینکه به هر امر مخفی

هدایت می شود: لِأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ قَالَ لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى كُلِّ أَمْرٍ خَفِيٍّ^۱.
«(فرمود: او فقط مهدی نامیده شده چون به امری مخفی هدایت می شود:

إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يُهْدَى إِلَى أَمْرٍ خَفِيٍّ»^۲.

و در روایتی این امر مخفی، علم غیب آن حضرت به جُرْمِها معرفی شده که بر اساس همان، مجرم را مجازات می نمایند: «إِنَّمَا سُمِّيَ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرٍ خَفِيٍّ، حَتَّى أَنَّهُ يَبْعَثُ إِلَى رَجُلٍ لَا يَعْلَمُ النَّاسُ بِهِ وَ أَهْلُ الْكُوفَةِ أَنَّ لَهُ ذَنْبًا فَيَقْتُلُهُ، حَتَّى أَنَّ أَحَدَهُمْ يَتَكَلَّمُ فِي بَيْتِهِ فَيَخَافُ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهِ الْجِدَارُ»^۳.

و از اینجا فهمیده می شود چرا صحیح است ائمه رجعت هم توصیف به مهدیین شوند چون هدایت خاصه آنها نیز بعد از رجعت شان نمود پیدا می کند.

مطلب سوم. مهدیین، همان امامان ما علیهم السلام هستند:

احادیث گوناگونی درباره اینکه امامان شیعه همان مهدیان امت هستند، وارد شده است؛ از جمله:

۱. «خداوند به من وحی نمود: ای محمد ... و به تو این را عطا کردم که از صلب او (علی) یازده مهدی خارج سازم که همه آنها از نسل تو از بکر بتول خواهند بود، و آخرین ایشان کسی است که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند،

۱. الغيبة للطوسي ص ۴۷۱

۲. الغيبة للنعماني ص ۲۳۷ ح ۲۶

۳. سرور أهل الإيمان ص ۱۱۲

- او زمین را پر از عدل می کند همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد».^۱
۲. «من و اوصیای من از فرزندانم همگی مهدی و محدث هستیم، گفتیم: یا امیر المومنین آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین سپس پسر علی بن حسین - و علی در آن موقع شیرخواره بود - سپس هشت نفر بعد از او».^۲
۳. «اوصیای من یازده تن از فرزندانم هستند که همگی هادیان مهدیین اند».^۳
۴. امام حسین علیه السلام فرمود: «از ما دوازده مهدی وجود دارد، اولین ایشان امیر المومنین و آخرین ایشان نهمین فرزند من است، او قائم به حق می باشد و خداوند با وی زمین را پس از مرگش زنده می کند و دین حق را بر تمامی ادیان برتری داده و پشتیبانی می نماید، گر چه مشرکین ناخشنود باشند. برای او غیبتی است...».^۴
۵. «خداوند از نسل او - امام کاظم - باقیمانده دوازده امام مهدی را به وجود خواهد آورد امامانی که خدا به خویش مخصوصشان کرده و در عالم قدسش جایشان داده است، کسی که منتظر دوازدهمین نفر آنها باشد مانند کسی است که در پیش روی پیغمبر شمشیر بدست بگیرد و از وی دفاع نماید».^۵
۶. «ما دوازده مهدی هستیم».^۶

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۲۵۰-۲۵۱ ح ۱

۲. بصائر الدرجات ص ۳۷۲ ح ۱۵

۳. کتاب سلیم ج ۲ ص ۸۲۴

۴. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۷ ح ۳

۵. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۴-۳۳۵ ح ۵ و ص ۶۴۷ ح ۸

۶. کمال الدین ص ۳۳۵ ح ۶

۷. «پرسید: برای این امت چند امام هدی هست؟ فرمود: برای این امت دوازده امام هادی و مهدی است که خواری آنان که خواهان خواری ایشان هستند، گزندی به ایشان نرسانند».^۱

۸. «خداوندا! رحمت و صلوات خود را بر محمد و اهل بیتش که امامان هادیان مهدیین هستند بفرست، آنان که عالمان راستگو، نیکوکاران پرهیزکار، ستون‌های دین تو، و ارکان توحیدت، و مترجمان وحی تو بوده، و حجت‌های تو بر خلقت، و جانشینان تو در زمینت می باشند. کسانی که ایشان را برای خودت اختیار کردی، و آن‌ها را بر بندگان برگزیدی و برای [ترویج و تبلیغ] دینت به آن‌ها راضی شدی ...».^۲

۹. «علی بهترین کسی است که به جانشینی می گذارم، او امام و خلیفه پس از من است و دو نوه ام نیز؛ و نه امام از صلب حسین نیز امامانی نیکوکار هستند؛ اگر از ایشان پیروی کنید می بینید که ایشان هادیان و مهدیان هستند».^۳

۱۰. امام صادق علیه السلام فرمود: «از ما دوازده مهدی است که شش مهدی از ایشان رفته و شش مهدی از ایشان باقی مانده؛ و خداوند با ششمین نفر هر چه خواهد، بکند (یعنی غائبش می نماید)».^۴

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۵

۲. الغیبة للطوسی ص ۲۷۹

۳. کفایة الأثر ص ۱۹۹

۴. کمال الدین ج ۲ ص ۳۳۸ ح ۱۳

مطلب چهارم: بررسی احادیثی که ادعا دارد: مهدیان، غیر از امامان دوازده گانه اند:

ما در پاسخ اجمالی بیان کردیم که شمار این روایات، منحصر در شش عدد است؛ که تفصیل آن به قرار زیر می باشد:

شماره ۱. «از ما بعد از قائم یازده مهدی از فرزندان حسین، خواهد بود».^۱

پاسخ:

اولاً. سند این روایت ضعیف است و دلیلی بر صدورش از جانب معصوم نداریم؛ لذا نمی توان بر مبنای آن بنای عقیده نمود. سبب ضعف این روایت: محمد بن فضیل است که متهم به غلو بوده^۲ و او را ضعیف دانسته اند^۳. بله عقلی برای اثبات وثاقت این راوی، خود را به زحمت انداخته^۴ و می گوید:

الف) «شیخ طوسی متذکر شده که او متهم به غلو است؛ و من مکرر بیان کردم که اتهام غلو نمی تواند سبب تضعیف باشد ... و آنچه برائت محمد بن فضیل از تهمت غلو را تأیید می کند، عدم بیان اینچنین سخنی از سوی نجاشی است».

اما عقلی با این سخن با مخاطب خدعه کرده است، چون شیخ طوسی دو جا درباره محمد بن فضیل سخن گفته و یکجا او را متهم به غلو دانسته و بار

۱. الغیبة للطوسی ص ۴۷۸

۲. رجال الطوسی ص ۳۶۵ رقم ۳۶

۳. رجال الطوسی ص ۳۴۳ رقم ۲۵

۴. الأربعون حدیثاً حاشیه ص ۳۵-۳۶

دیگر صریحاً حکم به ضعف نموده است؛ و عقیلی تنها سخن شیخ درباره غلو او را آورده و با این دلیل ردش نموده که شیخ نجاشی سخنی از غلو او به میان نیاورده است؛ اما هیچ سخنی درباره تضعیف شیخ طوسی به میان نمی آورد! خوب به فرض این بهانه او درباره مسئله غلو را بپذیریم، با تضعیف مستقیم شیخ طوسی درباره این راوی چه می کند؟! حتماً تضعیف یک راوی هم دلالتی بر ضعفش نمی کند؟!۱

ب) می گوید: «میرزای نوری نقل کرده که محمد بن فضیل همان محمد بن قاسم بن فضیل است».

اما محقق خویی تصریح می کند که این صرفاً یک احتمال بدون دلیل می باشد بلکه دلیل محاوره، خلاف آن است.^۱

ج) او می گوید: «شیخ مفید، محمد بن فضیل را جزو فقیهان و بزرگان و سران شمرده است؛ آنان که حلال و حرام و فتوی و احکام از ایشان گرفته می شده و نه بر ایشان طعنی وارد است و نه راهی برای ذم آنان وجود دارد».

لکن مرحوم محقق خویی در نصف خط این استدلال را سرنگون کرده است؛ آنجا که می گوید: «این سخن (توثیق شیخ مفید) با تضعیف شیخ طوسی در تعارض می باشد».^۲

غیر از اینکه که شیخ مفید، محمد بن فضیل را به طور مستقل توثیق نکرده،

۱. معجم رجال الحديث ج ۱۷ ص ۱۴۷

۲. همان

بلکه به صورت کلی گفته است: کسانی از فقها که من اینجا از آنها روایت نمودم...؛ و این گواهی با گفته های خود شیخ مفید در تعارض است؛ چرا که برخی از روایتی که ایشان در اینجا ذکر نموده، نزد خود وی جزو راویان معروف به ضعف هستند؛ از جمله محمد بن سنان که شیخ مفید روایتی در این قسمت از او روایت نقل کرده لذا شامل فقهای می شود که قرار است طعنی بر آنها وارد نشود^۱، اما چند صفحه قبلش روایتی از همین محمد بن سنان نقل نموده و آن را مردود دانسته و گفته: «این حدیث شاذ و نادر و غیر قابل اعتماد است و در سندش محمد بن سنان است که مورد طعنه می باشد و جماعت شیعه در متهم بودن او و ضعفش، اتفاق نظر دارند؛ و حدیثی که راویش چنین کسی باشد، در دین به آن عمل نمی شود»^۲.

بنا بر این اگر برای عقلی عقلی بود به چنین گواهی استناد نمی کرد. ثانیاً. این حدیث مخالف روایات دهگانه ای است که تصریح می کردند مراد از مهدیین امت، همان امامان دوازده گانه اند.

ثالثاً. این روایت می گوید مهدیین از وُلد حسین هستند؛ در حالیکه روایت موسوم به وصیت، تصریح می کند مهدی اول فرزند قائم است و از سیاقش چنین فهمیده می شود که دیگر مهدیان نیز از نسل قائم هستند. و هیچ شاهی در این روایت وجود ندارد که مراد از ولد حسین همان ولد قائم است، بلکه اگر

۱. جوابات أهل الموصل ص ۳۰

۲. جوابات أهل الموصل ص ۲۰

واقعاً مراد امام علیه السلام از "ولد حسین"، همان ولد قائم بود، خوب همان را می فرمود؛ چرا که امام، هدایتگر بشر و بازدارنده ایشان از گمراهی است، و اگر مرادش این بود که مهدیین از نسل قائم هستند، همان را می فرمود تا بدین وسیله سد راه دو ادعای انحرافی گردد: (۱) ادعای مهدویت از جانب نسل سادات حسنی، و (۲) ادعای مهدویت از جانب سادات حسینی از نسل باقی امامان علیهم السلام؛ پس این دو حدیث در تعارض با همدیگرند نه در راستای هم.

رابعاً. هیچ بعید نیست که مراد از مهدیین در این روایت، همان امامان رجعت باشند که چون اکثر آنها از اولاد امام حسین علیه السلام هستند همه شان از اولاد ایشان شمرده شده اند؛ و طبق همین برداشت است که مؤلف «مختصر البصائر» این حدیث را در فصل احادیث رجعت ثبت نموده است.^۱ خامساً. وجود مهدیانی پس از قائم در تنافی با رجعت امامان نیست؛ چون روایت ابو بصیر تصریح کرده که آنان دارای مقام امامت نیستند؛ عالم بزرگ سید نعمت الله جزائری در این باره می گوید: ممکن است «آن مهدیان از اوصیای قائم و هدایت کنندگان خلق در زمان دیگر امامان رجعت باشند».^۲

شماره ۲. «از ما پس از رسول خدا هفت وصی و امام مفترض الطاعة وجود دارد که هفتمین ایشان، قائم است اگر بخواهد؛ خداوند عزیز حکیم است و هر چه بخواهد مقدم می کند و هر چه بخواهد تاخیر می اندازد؛ و او عزیز و حکیم

۱. مختصر البصائر ص ۱۴۲ ح ۹

۲. ریاض الأبرار ج ۳ ص ۲۶۸

است؛ و پس از قائم یازده مهدی از نسل حسین خواهد بود؛ گفتم: آن امام هفتم کیست؟ فدایت شوم، دستور تو بروی سر و چشم ما جای دارد. فرمود: سه بار گفتم! و فرمود: سپس بعد از من امام و قائم شما خواهد آمد إن شاء الله».^۱

پاسخ:

اولاً. این روایت در هیچیک از کتب حدیثی شیعه در تمام قرون ثبت نشده است تا اینکه چندی پیش نوشته ای منتسب به محمد بن مثنیٰ حضرمی پیدا شد که این خبر در آن از جعفر بن محمد بن شریح نقل شده که درباره اش هیچ وصفی در کتب رجالی ذکر نگشته^۲، و او نیز این روایت را از ذریح محاربی نقل کرده است؛ ولی عجیب اینجاست که در تمام کتب حدیثی، حتی یک روایت پیدا نمی کنید که محمد بن مثنیٰ از جعفر بن محمد بن شریح نقل کرده باشد، جز در همین نوشته منسوب! و باز در تمام آثار حدیثی، هیچ روایتی پیدا نمی کنید که جعفر بن محمد بن شریح از ذریح محاربی نقل کرده باشد، جز در همین نوشته! حال به نظر شما این مطلب، گویای چه حقیقتی است؟!

اما عقلی در اثبات اعتبار کتاب محمد بن مثنیٰ حضرمی زحمت بسیار کشیده^۳ و از این مطلب واضح غافل مانده که تمام تاییداتی که او آورده، مربوط به اصل کتاب ابن المثنیٰ است نه آن نوشته ای که پس از قرن ها پیدا شده و به

۱. الأصول الستة عشر (ط - دار الحديث) ص ۲۶۸

۲. فهرست الطوسی ص ۱۱۱ رقم ۱۴۸

۳. الأربعون حديثاً ص ۳۰-۳۱

او منسوب است، که میان این دو تفاوت بسیار می باشد.

ثانیاً. ابتدای روایت تصریح می کند: پس از رسول خدا هفت وصی و امام خواهد بود که هفتمین ایشان، قائم است؛ و در خاتمه نیز باز تأکید می کند که قائم، همان امام هفتم می باشد؛ و در وسطش این را بیان کرده که: «یازده مهدی از نسل حسین خواهند بود» که پس از آن قائم که امام هفتم است، خواهند آمد. لکن این عقیده باطل با ادعای مدعی تطابق ندارد پس چگونه به آن استناد کرده است؟! همچنانکه با مذهب شیعه دوازده امامی نیز ناسازگار است!

گفته نشود: این عدد از خود امام صادق علیه السلام شروع شده لذا او اولین وصی از آن هفت وصی است و هفتمین نفر، می شود امام دوازدهم! نیز گفته نشود: این عدد، بعد از امام صادق علیه السلام آغاز می گردد لذا هفتمین وصی، می شود امام سیزدهم! چون در پاسخ می گوییم: این روایت تصریح کرده که عدد اوصیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع شده نه از امام صادق یا امام کاظم علیه السلام: «از ما پس از رسول خدا هفت وصی و امام مفترض الطاعه وجود دارد»، همچنانکه تصریح می کند: قائم همان کسی است که بعد از امام صادق علیه السلام می آید: «و پس از من امام و قائم شما خواهد آمد». پس این روایت بی تردید باطل است و با هیچ توجیهی جور در نمی آید.

اما با این وجود، باز عقلی دست به قلم شده و نوشته:

الف) «معنی این روایت اینچنین می شود که: پس از امام صادق علیه السلام هفت امام است که هفتمین ایشان قائم علیه السلام می باشد؛ خوب امامانی که پس از امام صادق علیه السلام هستند، پس از رسول خدا صلی الله

علیه وآله نیز هستند دیگر! و هیچ ضرورتی ندارد که بعدیت در اینجا، بعدیتِ بلا فاصله پس از رسول خدا باشد».^۱

اما شما خود به خوبی از آداب محاوره آگاهید و می بینید که تفسیر به رأی او در مخالفت کامل با ظاهر این روایت است؛ آن هم بدون وجود هیچ دلیلی. خوب اگر امام صادق علیه السلام واقعاً می خواست آن هفت امام را پس از خود بداند، به وضوح می گفت: پس از من، هفت وصی و امام مفترض الطاعة است؛ نه اینکه بگوید: «پس از رسول خدا»؛ براستی کدام عاقل از این عبارت که: «پس از رسول خدا هفت وصی و امام است» می فهمد که پس از امام صادق (ششمین امام) هفت امام خواهد بود؟! و جالبتر آنکه خود راوی می پرسد: آن قائم هفتم چه کسی است؟ و امام علیه السلام جواب می دهد: «سه بار گفتم» و فرمود: «پس از من، امام و قائم شما خواهد آمد»!

ب) او می گوید: «بلکه چه بسا امام صادق علیه السلام از سخنش: «از ما» خودش را اراده کرده باشد، یعنی از من، بعد از اینکه آنها بعد از رسول صلی الله علیه و آله هستند؛ و این نظر را روایت دیگری تأیید می کند که: «سر هفتمین از ما، فرج است»^۲ که یعنی سر هفتمین نفر از فرزندان امام صادق علیه السلام، و این همان ردیه ای است که شیخ طوسی بر ضد واقفیه بیان کرده و گفته:

«احتمال دارد هفتمین از او (امام صادق) حساب شود؛ چون ظاهر سخن امام

۱. الأربعون حدیثاً ص ۳۳

۲. الغيبة للطوسی ص ۵۳

که فرموده: «منا: از ما» اشاره به خودش است، و ما نیز همین را می‌گوییم که هفتمین نفر از او همان قائم به امر است؛ و در این خبر نیامده که هفتمین از اول ما؛ و با وجود احتمالی که ما دادیم معارضه کردن با این حدیث ساقط می‌شود.^۱

لکن اینکه در حدیث مورد بحث، مراد از «از ما»، «از من» باشد جداً خلاف ظاهر است و با تعبیر روایت که به وضوح، امام هفتم یعنی حضرت کاظم علیه السلام را قائم معرفی می‌کند، نا مطابق می‌باشد. شما بار دیگر این روایت را بخوانید و منصفانه در این قضیه درنگ کنید، بی تردید حق را خواهید یافت.

و اما آنچه شیخ طوسی فرموده، در مقابل فرقه واقفیه بوده و هر فهمیم و محقق می‌داند که کلام شیخ، جدلی است نه برهانی که مورد قبول عرف محاوره باشد! و آن روایت که: «سر هفتمین از ما، فرج است» نیز از روایات واقعی مذهبان بوده و در هیچ یک از کتب حدیثی شیعه اثری از آن نیست، همانگونه که تنها آورنده آن ابو اسماعیل ابرص است که نامش در سند هیچ حدیثی جز همین روایت واقعی مذهبان، وجود ندارد؛ خوب آیا اینچنین روایتی و اینچنین روایتگری، می‌تواند تأییدیه‌ای بر تأویل نادرست عقیلی قلمداد شود؟! بماند که شیخ طوسی این را فقط به عنوان یک احتمال در مقابل ابطال استدلال واقفیه مطرح کرده است و حتماً شما می‌دانید که برای ابطال استدلال، صرف احتمال کافی است اما برای استدلال، وجود احتمال کفایت نمی‌کند.

حال بر فرض که سخن شیخ طوسی را پذیرفتیم، اما ایشان می‌گوید مراد از

"از ما" یعنی از امام صادق علیه السلام - که احتمالی معقول است، چون قطعاً وقتی متکلم می گوید: "ما" بدون شک خودش هم جزء "ما" می باشد - در حالیکه عقیلی ادعا دارد: مراد از "از ما" یعنی از بعد از امام صادق علیه السلام! پس چگونه او کلام شیخ طوسی را شاهد صحت ادعای خود می داند؟!

عقیلی در ادامه به سه روایت که درباره هفت نفر از ائمه آمده، استناد می کند تا حدیث مورد بحث را تقویت و تأیید نماید؛ در حالیکه هر سه روایت بدون سند و مرسل بوده و تنها در «تفسیر عیاشی» وجود دارند، لذا هم بی سندند و هم مصدرشان منفرد است، و آن کس که ذره ای از نعمت عقل، بهرمند باشد، به چنین روایاتی در اثبات عقیده اعتماد نمی کند.

شماره ۳. ابو بصیر گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: «ای فرزند رسول خدا! من از پدر شما شنیدم که فرمود: پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود، امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فقط گفت دوازده مهدی و نگفت دوازده امام، لکن آنها قومی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و معرفت حقّ ما فرا می خوانند».^۱

پاسخ:

اولاً. در سند این حدیث علی بن احمد دقاق وجود دارد که در کتب رجالی سخنی درباره او نیست. اگر چه عقیلی مطالبی در وثاقت او عنوان نموده^۲، اما

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸ ح ۵۶

۲. الأربعون حدیثاً حاشیه ص ۲۰

سخنان وی همواره نزد پژوهشگران رنگ باخته است. و نیز در سند این روایت موسی بن عمران نخعی وجود دارد و عقیلی برای اثبات وثاقت او به وجودش در میان روات "تفسیر قمی" و "کامل الزیارات"، تمسک کرده^۱؛ در حالیکه هر دو دلیل نزد پژوهشگران و محققان، مخدوش است؛ و نیز در این روایت حسین بن یزید نوفلی وجود دارد و او نیز به همان مشکل موسی بن عمران نخعی مبتلا است؛ و سر سلسله روات این روایت، علی بن ابی حمزه بطائی است که سرکرده فرقه واقفیه بوده و مطرود امام رضا علیه السلام است؛ همانکه در کلام امام کاظم علیه السلام به عنوان «حمیر: الاغ»! یاد شده^۲؛ و نزد اصحاب شیعه معروف به کذاب^۳ و ملعون می باشد^۴. و نیز نزد علمای رجالی سابقه خوشی ندارد؛ ابن غضائری درباره اش گوید: علی بن ابی حمزه بطائی لعنت خدا بر او باد، او بانی واقفی گری و دشمن ترین بندگان خدا با حضرت امام رضا علیه السلام بود^۵. و علامه حلی می گوید: ابن ابی حمزه بطائی جداً ضعیف است^۶. نیز محمد بن فضیل به ابو الحسن علیه السلام گفت: فدایت شوم! من ابن ابی

۱. الأربعون حدیثاً حاشیه ص ۲۰-۲۱

۲. رجال الکشی ص ۴۰۳ رقم ۷۵۴، ص ۴۰۴ رقم ۷۵۷، ص ۴۴۴ رقم ۸۳۲ و ۸۳۵، ص ۴۴۵ رقم ۸۳۶

۳. رجال الکشی ص ۴۰۳ رقم ۷۵۵

۴. رجال الکشی ص ۴۰۴ رقم ۷۵۶

۵. رجال ابن الغضائری ص ۸۳

۶. خلاصة الأقوال ص ۹۶

حمزه و ابن مهران و ابن ابی سعید را دشمن ترین خلق با خداوند قلمداد نمودم. امام فرمود: «وقتی تو هدایت شده ای، گمراه به تو ضرری نمی زند. آنان بر رسول خدا و امیر المومنین و فلانی و فلانی و بر جعفر و موسی دروغ بسته اند و من نیز دنباله رو پدرانم هستم ...؛ و شنیدم درباره ابن ابی حمزه می فرماید: آیا هنوز دروغگویی او برایتان روشن نشده است؟! مگر همو نبود که روایت می کرد: سر مهدی برای عیسی بن موسی هدیه برده خواهد شد در حالیکه او صاحب سفیانی است؟ و گفت: ابو الحسن (امام کاظم) پس از هشت ماه، برخواهد گشت»؟^۱

و یونس بن عبد الرحمن می گوید: خدمت امام رضا رسیدم؛ پرسید: علی بن ابی حمزه مُرد؟ گفتم: بله! فرمود: یقیناً وارد آتش شد! با این سخن امام من هراسان شدم؛ امام فرمود: وقتی از امام پس از پدرم موسی پرسیدند، گفت: امامی پس از او نمی شناسم، پس گفته شد: نه! و شلاقی در قبرش زده شد که قبرش پر از آتش گشت.^۲

حال با این سخنانی که از اهل بیت علیهم السلام و علمای بزرگ شیعه بیان نمودیم، سخن ناظم عقلی را بشنوید که می گوید:

الف) «اینکه علی بن ابی حمزه واقفی است، سبب سلب اعتماد از روایات او نیست؛ اگر در نقل جزو ثقات باشد؛ و این نظریه مشهور نزد قوم است»^۳؛ و

۱. رجال الکشی ص ۴۰۵ رقم ۷۶۰

۲. رجال الکشی ص ۴۴۴ رقم ۸۳۳

۳. الأربعون حدیثاً حاشیه ص ۲۱

شما پس از سخنانی که از بزرگان شیعه شنیدی، کشف دروغ بزرگ عقلی
برایت خیلی دشوار نیست!

(ب) می گوید: «و به همین دلیل شیخ طوسی در کتاب «عُدّة» و دیگر علما
او را توثیق کرده اند! شیخ طوسی می گوید: به واسطه آنچه عنوان نمودیم:
طایفه شیعه به اخبار فطحی ها همانند عبد الله بن بکیر و دیگران و اخبار
واقفی ها همانند سماعة بن مهران و علی بن ابی حمزه و عثمان بن عیسی و در
پی آنها به روایات بنی فضال و بنی سماعة و طاطاریون و دیگران در جایی که:
نزد شیعه روایت مخالفی وجود نداشته نباشد عمل می کنند».^۱

حال آنکه شما متوجهید این سخن شیخ طوسی، به منزله توثیق ابن ابی
حمزه نیست و اگر واقعاً شیخ طوسی باور به وثاقت او داشت، وی را در رجال
خود یا فهرستش توثیق می نمود؛ بلکه قید نهایی سخنش که گفت: «نزد شیعه
روایت مخالفی وجود نداشته نباشد» روشن ترین گواه بر این است که ابن ابی
حمزه بطائنی نزد شیعه ثقه نیست؛ و گر نه اگر حدیثی در تعارض با روایت ابن
ابی حمزه می بود، هر دو در اثر تعارض، ساقط می شدند نه اینکه حدیث
معارض بر روایت ابن ابی حمزه مقدم شود! بنا بر این، مدار سخن شیخ طوسی
بر بیان نحوه عملکرد شیعه با روایات دیگر مذاهب است نه توثیق بطائنی! پس
هر حدیثی که بطائنی نقل نموده و طایفه شیعه به آن عمل کرده؛ آن حدیث
مورد قبول است و هر حدیثی که شیعه بدان عمل نکرده نامقبول می باشد؛ حال

آیا روایت مهدیین نزد طایفه شیعه، پذیرفته و مقبول است؟! هرگز و باز هم هرگز و باز هم هرگز.

ج) عقیلی می نویسد: «محقق حلی می گوید: مبدا گفته شود علی بن حمزه واقفی است و عمار فطحی مذهب است و به روایات آن دو عمل نمی شود؛ که می گوئیم: وجهی که طبق آن به روایت ثقه عمل می شود، پذیرفته شدنش نزد اصحاب و انضمام قرینه است. که اگر این دو نباشد، عقل، آدمی را از عمل به روایت ثقه نیز باز می دارد؛ چون کسی به صرف گفته ثقه اعتماد نمی کند؛ و این معنی اینجا نیز فراهم است؛ زیرا اصحاب شیعه به روایت اینها عمل کرده اند همچنانکه آنجا عمل کرده اند؛ و اگر گفته شود: روایت هر کدام از آنان در برخی مواضع رد شده است؛ می گوئیم: روایت ثقه را نیز در برخی موارد رد کرده اند آن هم بدین علت که خبر واحد است؛ و گر نه شما کتب اصحاب را نظر کن تا ببینی آن کتب از روایات علی و عمار آکنده است و ما کسی از فقهایمان را ندیده ایم که ردیه ای بر این دو روایت بزند؛ بلکه فقهای فتوا دهنده به مضمون این دو روایت عمل کرده اند».^۱

و شما می بینید که مدار سخن محقق حلی، بر عمل اصحاب است نه وثاقت بطائنی. همچنانکه خواهر زاده ایشان علامه حلی درباره همان دو روایتی که مرحوم محقق درباره اش سخن می گفت، می گوید: «حدیث ابو بصیر و عمار، اگر چه هر دو ضعیف هستند، چون در اولی علی بن ابی حمزه

است که واقعی مذهب می باشد؛ و در دومی عمار است که فطحی مذهب است؛ اما با مذهب ما تناسب دارد».^۱

و همه این مطالب با چشم پوشی از آن است که سخن شیخ طوسی و محقق حلی صرفاً درباره روایاتی است که احکام شرعی را بیان می کند نه آنچه مرتبط با اصول و ارکان عقائد دین می باشد.

(د) او می گوید: «افزون بر آنکه این راوی در اسناد "تفسیر قمی" نیز آمده است که مولفش به وثاقت تمام رواتش گواهی داده است».^۲

اما اولاً. ظاهراً عقیلی نه فقط نام فامیلی او که واقعاً وصف حقیقی وی است و او فقط عقیل «عقل کوچک» دارد نه عقل کامل! و گر نه کدام عاقل پس از مشاهده لعن و نفرین و تکذیب بطائی و مطرود دانستنش توسط امام رضا علیه السلام و دیگر تضعیفات فراوان امت شیعه درباره او، می تواند بر گواهی "تفسیر قمی" اعتماد کند؟! در حالیکه خود تفسیر قمی از حیث انتساب و نیز دلالت مقدمه آن بر وثاقت جمیع راویانش، هر دو نزد محققان مخدوش و پر اشکال است.

ثانیاً. این روایت - همچنانکه می بینید - رد کرده که امام باقر علیه السلام گفته باشند بعد از قائم دوازده امام خواهد بود و تصریح دارد که آن مهدیان، «قومی از شیعیان ما هستند»؛ و پر واضح است که اینچنین تعبیری با آن جایگاه الهی که آنان «امامانی منصوب از سوی خداوند که حائز مقام عصمت

۱. منتهی المطلب ج ۱ ص ۱۵۷

۲. الأربعون حدیثاً حاشیه ص ۲۱

الهی و امامت و وصایت و خلافت و حجیت و مهدویت» باشند، همخوانی و تناسبی ندارد. همچنانکه با سید بودن آنها و اینکه آنان از اولاد ائمه علیهم السلام باشند نیز متناسب نیست؛ چون ائمه از اولاد خود تعبیر به شیعیان خویش نمی کرده اند. پس این حدیث با روایت وصیت در تعارض است همانگونه که با روایاتی که مهدیین را از نسل امام حسین علیه السلام برشمرده است تعارض دارد.

اما عقیلی برای اثبات همخوانی این حدیث با روایت وصیت، طولانی سخن گفته و نگاشته:

الف) «شاید برخی از آنانکه نسبت به حقیقت جهل دارند اینطور گمان کنند که امام صادق علیه السلام، امامت را از مهدیین منتفی نموده است ... و کلام امامان علیهم السلام اهداف و حکمتهایی دارد که ما از آن بی خبریم»^۱ و ما از او می پرسیم: قبول! ما نسبت به حقیقت، جاهل و بی خبریم! اما تو چطور حقیقت را توانستی دریابی؟! مگر تو یکی از ما و همانند ما نیستی؟ یا نکند علم غیب داری؟! اگر ادعا می کنی علم غیب داری که ادعایت بر سرت خراب شود! و اگر تو نیز یکی از ما هستی و بر مبنای ظاهر حدیث، حکم می کنی، این حدیث به روشنی و در کمال آشکاری امامت را از مهدیین منتفی می دارد؛ به ویژه آنجا که می فرماید: «آنان گروهی از شیعیان ما هستند».

ب) او می نویسد: «ممکن است امام صادق علیه السلام در اثر حضور برخی

ها تقیه کرده و از ترس اشاعه این راز و عدم کتمان‌ش، اینچنین گفته است»^۱!

حال آنکه خود می دانید نوع گویش حاکم بر این روایت، به کلی از تقیه به دور است و اصلاً چرا امام علیه السلام تقیه کند در حالیکه دارد تصریح می کند پس از قائم دوازده مهدی خواهد بود؟! خوب اگر امام واقعاً در مقام تقیه بود آیا برایشان این امکان نبود که به همین عبارت کلی بسنده کند که: «بله! پدرم چنین گفته است»؟! یا صرفاً بیافزاید که: «آنان گروهی از شیعیان ما هستند»؟! بدون اینکه متعرض شود که: پدرش هرگز نفرموده آن مهدیان، امام خواهند بود؟! (ج) او مدعی است: «گاهی معنای نفی امامت از مهدیین، صرفاً به معنی امامت اکمل است که در امامان دوازده گانه بوده».^۲

ادعایی به کلی پوچ و بی پایه! خوب در کدام دسته از روایات، امامت الهی به امامت اکمل و امامت غیر اکمل تقسیم شده است؟! افزون بر اینکه این جواب با پاسخ قبلیش در تناقض است؛ چون آنجا رد نمود که امام علیه السلام امامت مهدیین را رد کرده باشد و می گفت تقیه بوده، و اینجا از در دیگر در آمده و مدعیست امامت اکمل از مهدیین منتفی شده است نه اصل امامت!

(د) و ادعا دارد: «اگر از باب کوتاه آمدن بپذیریم که این روایت نهایتاً متشابه بوده و به نوعی نفی امامت از مهدیین را می رساند، اما این نیازمند نصی است

۱. الأربعون حدیثاً ص ۲۲

۲. الأربعون حدیثاً ص ۲۲

که اثباتش کند؛ یعنی نصی به صراحت امامت را از مهدیین منتفی نکرده است، لذا روایاتی که نص بر امامت مهدیین کرده اند بر این روایت سایه افکنده و آن را تفسیر می نمایند.^۱

اما ای شیخ! برای چه از سخنان قبلیت کوتاه آمدی و نفی امامت را پذیرفتی؟! از کدامین تشابه سخن می گویی ای صاحب عقیل «عقل اندک»؟ و چه نصی، آشکارتر از صدها حدیث شریف که تصریح می کنند تعداد امامان دوازده نفر است؟! و کجاست حتی یک روایتی که بر امامت مهدیان نص نموده و بر حدیث ابو بصیر سایه افکنده باشد؟! نکند مراد تو آن روایات مرسل و ضعیف و مجهولی است که می گوید «و الأئمة من ولده»؟! خوب کجای این روایات نص است؟! و چرا نمی توان ادعا نمود که این روایات، متشابه هستند و مراد آنها اینست که مهدیین از طرف امام زمان علیه السلام امام جماعت شهرها می باشند؟!

شرم کنید ای بندگانِ توهّم! شرم کنید و بیش از این فرموده های آل محمد را بازیچه امیال خود قرار ندهید که بد جور خسارت خواهید کرد!

هـ) وی می گوید: «اینکه امام فرموده: آنان قومی از شیعیان ما هستند، به معنای سلب امامت از مهدیین نیست؛ چرا که وصف شیعه، وصفی بس بزرگ است همچنانکه نبی خدا ابراهیم علیه السلام به این وصف، موصوف شده، در حالیکه خداوند بر امامتش نص نموده است؛ همچنین برای حسن و حسین

علیهما السلام نیز این وصف به کار رفته؛ پس اینکه آنان جزو شیعیان اهل بیت باشند، تناقضی با امام بودن آنان ندارد.

از امام صادق علیه السلام نقل است که: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ» یعنی ابراهیم از پیروان نبی خدا بود پس او شیعه علی است ... و امام رضا علیه السلام فرمود: وای بر شما! شیعیان راستین علی، حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر بودند».^۱

این حد از تعصب احمقانه، شگفت آور است؛ زیرا او در حالیکه این روایت به صراحت امامت مهدیین را نفی می کند، با تمسک به لفظ «شیعه» در صدد اثبات امامت ایشان بر آمده است!! و خود را به غفلت می زند که ذکر تشیع ایشان مسبوق به واژه ی «لکن» استدراکی و نفی امامت مهدیین می باشد.

اما سخن او که واژه شیعه وصفی عظیم است، هر کس می داند که شیعه یعنی پیرو و دنباله رو، و عظمت وصفی ندارد! و به همین سبب در قرآن کریم آن مردی که حضرت موسی علیه السلام توبیخش کرد نیز توصیف به شیعه شده است: «هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ ... قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ».^۲

اما اینکه ابراهیم علیه السلام به عنوان شیعه رسول خدا و امام علی علیهما السلام توصیف شده، هیچ ربطی به بحث ما ندارد؛ چرا که سخن ما پیرامون

۱. الأربعون حديثاً ص ۲۸

۲. القصص: ۱۵-۱۸

عدم اطلاق لفظ «شیعه» توسط برخی از دوازده امام بر همدیگر است. و شما در هیچ حدیثی از احادیث اهل بیت علیهم السلام چنین نمی یابید که بعضی از ائمه همدیگر را شیعه ی هم قلمداد کرده باشند، به غیر از نقلی از امام رضا علیه السلام که عقیلی بدان چنگ زده است که بسیار مخدوش می باشد چون در هیچ کتاب حدیثی شیعه جز تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام نقل نشده و این کتاب نزد محققان بزرگ شیعه از اعتبار ساقط است.

غیر از اینکه محتوای این حدیث نیز مخدوش می باشد؛ به متن روایت بنگرید:

«هنگامی که مأمون ولایت عهدی را بر امام رضا تحمیل کرد، خادم آن حضرت بر ایشان داخل شده و اجازه گرفته و عرض کرد: جمعی از مردم دم در اجازه ملاقات می خواهند و می گویند ما شیعه علی هستیم ... امام به آنان اجازه ملاقات نداد و فرمود: بگو کار دارم؛ آنها روز دوم، سوم و تا دو ماه پشت سر هم هر روز می آمدند و در این مدت حضرت اجازه ملاقات ندادند. روز آخر به خادم گفتند: به امام بگو: اگر ما به دیار خود برگردیم و بگویند دو ماه در توس بودید آیا حضرت را زیارت کردید یا نه؟ اگر بگوییم: اجازه ملاقات ندادند، دیگر آبرو نخواهیم داشت و باید از شهر و دیارمان فراری شویم و از شماتت دشمنان جلای وطن کنیم. خادم، سخن آنها را به حضرت عرض کرد و حضرت اجازه ملاقات دادند.

بعد از ورود، آنان سلام کردند ولی حضرت جواب سلامشان را نداده و اجازه جلوس هم به ایشان نداد، و آنها همین طور ایستاده باقی ماندند و گفتند:

یا بن رسول الله حکمت این ظلم عظیم و این تحقیر پس از آن ممانعت سخت چیست؟ با این کارها دیگر چه چیزی برای ما باقی ماند؟ امام رضا فرمود: ... من در مورد شما تنها به پروردگارم و رسول خدا و امیر المومنین و پدران طاهرم اقتدا کردم، آنها بر شما عتاب کردند و من نیز پیروی نمودم.

آنها عرض کردند: برای چه ای پسر رسول خدا؟ حضرت فرمود: چون شما خود را شیعه امیر المومنین علی می دانید، وای بر شما! شیعه علی، فقط حسن و حسین و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر بودند که ذره ای از فرامین حضرت علی را مخالفت نکرده و ذره ای از اموری را که نهی کرد، مرتکب نشدند؛ در حالیکه شما وقتی می گوید شیعه او هستید در بیشتر اعمالتان با امام مخالفت می کنید و در بسیاری از فرایض و در حقوق بزرگ برادران دینی تان کوتاهی و سستی می نمایید و در جایی که تقیه واجب نیست، تقیه می کنید و جایی که واجب است آن را ترك می نمایید.

آنها عرض کردند: ما توبه می کنیم و می گوئیم آقایمان به ما فرمود بگوئیم: محب شما هستیم و از گفته خودمان توبه می کنیم. وقتی این را گفتند، حضرت فرمود: پس درود بر شما ای برادرانم و دوستانم؛ بالا بیایید بالا بیایید، و آنقدر ایشان را نزدیک داشت که آنان به حضرت رسیدند؛ سپس به پرده دار گفت: چند مرتبه آنان را پشت در نگاه داشته ای؟ گفت: شصت بار!

آن حضرت به پرده دار گفت: شصت بار پشت سر هم به دیدار ایشان برو، و بر

ایشان سلام کن ... و آنان را با هدایا و عطایای بسیار، مورد تقدیر قرار بده».^۱

خوب شما شاهدید که در این نقل ادعا می شود شیعیان امام رضا علیه السلام، شصت روز مداوم، بدون وقفه به دیدار امام می روند و امام دو ماه آنان را رد می کند و با وجود التماس های مکرر و ضجه های بسیار باز ایشان را راه نمی دهد: «دو ماه ایشان را رد می کرد ... فرمود: چند مرتبه ایشان را باز داشتی؟ گفت: شصت مرتبه!»؛ و پس از اینکه آنان وارد شده و به رسم ادب و دین، سلام کردند، حضرت از پاسخ سلام- که شرعاً واجب است- ابا می کند و جواب سلامشان را نمی دهد. و حتی پس از ورودشان به آنان اجازه نشستن نمی دهد و ایشان را همانطور سر پا نگه می دارد؛ به طوری که اعتراض آن شیعیان بلند می شود و آنان این بی توجهی را به عنوان ظلمی بزرگ و تحقیر قلمداد می کنند. اما آن حضرت این عمل غریب و بی سابقه را سیره خدای متعال و رسول خدا و امیر المومنین و دیگر امامان شیعه بر می شمرد!

شما را به خدا قسم! آیا یک عالم پارسا و خداترس را سراغ دارید که با جماعتی از دوستانش که از شهرهای دیگر با آن همه سختی به عشق دیدار او شتافته اند، اینچنین برخورد زشتی کند؟! شصت روز آنان را راه ندهد و واجب شرعی که جواب سلام است را ترک کند و پس از راه دادن آنان، پیر و جوانشان را سر پا نگه دارد و حتی اجازه نشستن ندهد؟! خوب وقتی اینچنین کارهای ناپسندی از یک عالم سر نمی زند، چطور می

توان آن را به امام شیعیان و رسول خدا و امیر المومنین نسبت داد؟!
بماند که این روایت، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را شیعیانی در
ردیف سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابی بکر آورده است در حالیکه آن
اصحاب جلیل القدر، خاک پای حسنین بودند و نمی توان ایشان را در یک
ردیف تصور کرد.

با این توصیف، دیگر کدام عاقل به چنین روایتی تکیه می کند جز آن
کسیکه به جای عقل، عُقِل داشته باشد!
شماره ۴. «قائم از ما بر می خیزد (یعنی مهدی) و پس از او دوازده مهدی
است (یعنی امامان از نسل او)».^۱

پاسخ:

اولاً. این روایت بی سند منحصرأ توسط فرقه اسماعیلیه نقل شده، در
حالیکه در نظر اسماعیلیان، مهدی، یکی از اولاد امام صادق علیه السلام و
نامش عبید الله مهدی بوده که بیش از هزار سال پیش در مصر قیام کرده و
فرزندان او نیز همان مهدیان قائم بوده اند.

این نص کلام قاضی نعمان پیرامون عقیده اش درباره مهدویت است:
«من این کتابم را نوشته ام و بر حضرت ولی امر و صاحب الزمان و
صاحب العصر مولایم المعز لدین الله امیر المومنین - که صلوات خدا بر او و

گذشتگان و جانشینانش باد - ارائه نمودم ... و هر چه او تایید کرد و صحیح دانست و شناخت و از آثار پدران طاهرش انتخاب کرد من هم آن را ثبت کردم ... او که صلوات خداوند بر وی و امامان الهی از پدران و جانشینان بزرگوارش باد، همان کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را قصد کرده ... او صلوات الله علیه مرا با نور خود امداد نمود ... و از علمش بهر مند کرد و توضیحات وی را درباره قسمت های مشکل اخبار یا جاهایی که فهم از آن قاصر است در این کتاب آورده ام»^۱.

و با این سخن صریح قاضی نعمان، آشکارا دانسته می شود: تفسیر مهدیین به امامانی از نسل قائم، حتی از جانب خود قاضی نعمان هم نبوده بلکه تفسیری از جانب امام زمانش: معز الدین فاطمی است که خود را قائم موعود می دانسته و فرزندان خود را امامانی از نسل قائم.

ثانیاً. تفسیر دوازده مهدی به امامانی از نسل قائم، جزء روایت نیست بلکه سخن خود مولف کتاب یعنی قاضی نعمان اسماعیلی است؛ و اگر این روایت عاری از سند را بدون تفسیر قاضی نعمان ببینیم، مضمونش مطابق رجعت امامان شیعه می باشد.

شماره ۵. «از ما، پس از قائم، دوازده مهدی از نسل حسین است»^۲.

۱. شرح الأخبار ج ۱ ص ۸۷-۸۸

۲. منتخب الأنوار المضيئة ص ۲۰۱

پاسخ:

سند این حدیث، مرفوع بوده و بدین قرار می باشد: «احمد بن محمد ایادی سندش را رفع می دهد به علی بن عقبه از پدرش». عقیلی ادعا کرده که مراد از احمد بن محمد ایادی، همان احمد بن علی ایادی است^۱، خوب! به فرض پذیرفتیم! که چه؟! آن هم پس از آنکه نجاشی درباره وی می گوید: «اصحاب ما گفته اند: او چیزی نبود. و گفته شده: متهم به غلو و زیاده روی در دین بوده است»^۲.

همچنانکه شیخ طوسی می گوید: «او به این واسطه ثقه نبوده و متهم به غلو است»^۳.

و جای دیگر نیز می گوید: «ایادی متهم به غلو است»^۴.
و ابن غضائری می گوید: «بعضی احادیث او مورد شناخت و بعضی دیگر مورد انکار می باشد»^۵.

اما با این وجود، عقیلی می نگارد:

الف) «امکان ندارد بر اتهام غلو توسط قمی ها و دیگران، اعتماد کرد؛ زیرا قمی ها و غیر آنها به مجرد نقل فضائل و کرامات اهل بیت علیهم السلام توسط

۱. الأربعون حدیثاً حاشیه ص ۱۷

۲. رجال النجاشی ص ۹۷ رقم ۲۴۰

۳. فهرست الطوسی ص ۷۲ رقم ۹۱

۴. رجال الطوسی ص ۱۶ رقم ۱۰۱

۵. رجال ابن الغضائری ص ۳

یک راوی، او را در زمره راویان غلو کننده و ضعیف الحدیث قرار می دادند»^۱.
 لکن این سخن از جانب فردی صادر می شود که هیچ سر رشته ای در فن رجال ندارد؛ برای همین او مساله غلو نزد قمی ها و غیر قمی ها را یک کاسه کرده است؛ در حالیکه اینگونه نیست و آنچه ادعا شده فقط درباره عملکرد قمی ها نسبت به غلو بوده. خوب ما از عقلی می پرسیم: تواز کجا و با کدامین علم، دانستی که اتهام غلو به «ایادی» تنها از جانب قمی ها صادر شده است؟!
 از طرفی اصل این ادعا که قمی ها به مجرد نقل فضایل توسط یک راوی، او را غالی و ضعیف می دانستند، ادعایی گزاف است؛ چون ما با سلیلی از روایت حدیث روبرو هستیم که راوی فضایل آل محمد علیهم السلام بودند و در عین حال توسط قمی ها، متهم به غلو نشده اند بلکه بسیاری از این راوی ها خودشان از علمای قم بوده اند.

همه اینها فارغ از آن است که غلو دارای چند معنی بوده، حال آنکه عقلی از فهم آنها ناتوان است! یک بار غالی بدین معنی است که نماز نمی خواند و روزه نمی گیرد و حج نمی رود و مرتکب محرمات می شود بدین دستاویز که پذیرفتن ولایت اهل بیت، در رفتن به بهشت کافیست^۲. همچنانکه درباره محمد بن سنان نقل است که حسین بن احمد مالکی می گوید: «به احمد بن هلیل کرخی گفتم: درباره سخنی پیرامون محمد بن سنان که گفته می شود او

۱. الأربعون حدیثاً حاشیه ص ۱۸

۲. مراجعه کنید به: قاموس الرجال ج ۹ ص ۳۱۶

غالی است، مرا مطلع کن! گفت: پناه بر خدا! او بود که طهارت و حبس عیال را به من آموخت و بسیار پارسا و عابد می بود.^۱

برخی از محققان می گویند: اغلب افرادی که در کتب رجالی خصوصاً کتب قدما به عنوان غالی و یا متهم به غلو عنوان شده اند، از همین دسته هستند.^۲ و گواه این ادعا روایتی است که احمد بن حسین غضائری از حسن بن محمد بن بندار قمی نقل می کند که می گوید: «از مشایخم شنیدم: محمد بن ارومه هنگامی که متهم به غلو شد، اشاعره گروهی را گسیل داشتند که او را بکشند؛ اما دیدند که وی شب های متوالی تا صبح به نماز می ایستد پس در باورشان، توقف نمودند».^۳

لذا نمی توان بدین بهانه که نسبت دادن غلو توسط قمی ها، غیر معتبر است، تمام افرادی که متهم به غلو هستند را، در دایره وثاقت در آورد!

ب) وی می گوید: «شیخ، کتاب ایادی را «حَسَن» وصف نموده و از آن در کتاب "غیبت" نقل کرده است؛ لذا این روایت موثق می باشد»!!! و ما نمی دانیم به عقیلی بخندیم یا بر او گریه کنیم!! که از توصیف کتاب ایادی به «حَسَن» و نقل چند خبر از آن در کتاب "غیبت"، چنین نتیجه گرفته که این خبر مرفوع، موثق است! در حالیکه حتی مبتدی ها نیز می دانند موثق، به حدیثی می گویند که اولاً دارای سند متصل بوده و ثانیاً کل راویانش، ثقه باشند ولی در میان آنها،

۱. فلاح السائل ص ۱۳

۲. الفقیه ج ۴ ص ۵۴۵

۳. رجال ابن الغضائری ص ۹۴

یک یا چند راوی، غیر شیعه امامی باشند.

این در حالیست که طریق مرحوم نیلی به ایادی اصلاً ذکر نشده است همچنانکه طریق ایادی به علی بن عقبه نیز به کلی مجهول است؛ اما عقلی در عبارتی فریکارانه می نویسد: «ایادی این روایت را از راوی ثقه = علی بن عقبه نقل می کند که او نیز صاحب کتاب است؛ پس ندانستن واسطه میان ایادی و ابن عقبه، هیچ آسیبی نمی رساند».^۱

و ما از علم والای عقلی و نحوه استنباط او از یک متن بی ربط به نتیجه ای بی ربطتر، در حیرتیم! آیا اینکه علی بن عقبه ثقه بوده و نوشته ای دارد، بدین معنی است که روات مجهول میان ایادی و او، ثقه هستند؟! (ج) وی می گوید: «سید بهاء الدین نجفی وی را در یکی از اسانید روایتش، ثقه دانسته است».^۲

ولی این سخن او یک فریکاری محض است؛ زیرا با وجود تضعیف صریح شیخ طوسی در قرن پنجم، دیگر اساسی برای توثیق سید نیلی در قرن هشتم، باقی نمی ماند.

اینها همه به کنار، این حدیث با حدیث اول در تضاد است؛ چون آن حدیث می گفت: یازده مهدی پس از قائم است و این حدیث می گوید: دوازده مهدی پس از قائم می باشد. و هیچ شاهی مبنی بر اینکه مراد از قائم در

۱. الأربعون حدیثاً حاشیه ص ۱۷

۲. الأربعون حدیثاً حاشیه ص ۱۸

حدیث اول، مهدی اول و در این حدیث، امام دوازدهم است، وجود ندارد تا بخواهیم اعداد را با هم تطبیق دهیم! و اگر از باب تسامح بپذیریم - و هرگز نمی‌پذیریم - خوب چرا روایت اول، امام دوازدهم را قائم قلمداد ننموده در حالیکه آن امام در صدها حدیث توصیف به قائم شده‌اند، و نیز مهدی اول را مهدی نشمرده است حال آنکه تنها صفتی که برای او در حدیث وصیت ذکر شده، وصف مهدی است نه قائم؟! و بر خلاف حدیث اول، در این حدیث، امام دوازدهم قائم قلمداد شده و مهدی اول، قائم قلمداد نشده بلکه مهدی قلمداد گشته است؛ در حالیکه این مدعی، گمان دارد خودش همان قائمی است که خروج خواهد کرد! از طرفی چرا مهدی اول در حدیث نخست، مهدی نامیده نشده - و قائم گفته شده - ولی در این حدیث به عنوان مهدی قلمداد شده است؟! این نکته اول، و اما:

ثانیاً. این حدیث، مهدیین را از اولاد امام حسین علیه السلام قلمداد نموده، حال آنکه متن روایت موسوم به وصیت، آنان را از نسل قائم علیه السلام دانسته است؛ و در صفحات پیشین به طور مبسوط درباره اینکه این دو مطلب با هم نمی‌خوانند بلکه در تعارض با همدیگر هستند، سخن گفتیم. ثالثاً. این روایت تصریح می‌کند که آن مهدی‌ها، پس از حضرت قائم خواهند بود در حالیکه این مدعی پیش از قائم ظهور کرده است، و طرفدارانش نمی‌توانند ادعا کنند مراد از بعدیت در این روایت، بعدیت در رتبه است و یا منظور، پس از غیبت است نه پس از وفات حضرت؛ زیرا اینها توجیهاتی خنک و بی پایه است که هیچ دلیلی ندارد، برای همین قلب سلیم و عقل مستقیم، آنها را نمی‌پذیرد.

خلاصه سخن: این تمام روایاتی بود که درباره موضوع مهدیین وارد شده، که به علاوه روایت موسوم به وصیت، می شوند شش تا، و همگی دارای اسناد ضعیف بوده و در دلالت معارض همدیگر هستند؛ و روی هم حتی در حد یک خبر واحد صحیح السند هم نمی باشند چه رسد به متواتر معنوی! و الحمد لله.

بخش دوم: تواتر سند وصیت

توضیح ادعا: شیخ طوسی در اول سند می گوید: «اخبَرنا جماعة» و این یعنی یک جماعت این روایت را برای شیخ طوسی نقل کرده اند و این خود مصداق تواتر است!^۱

بررسی و نقد:

اولاً لفظ «جماعة» شامل سه نفر به بالا می شود و ما طبق بررسی اسناد شیخ طوسی می دانیم که مشایخ ایشان در نقل حدیث فراتر از شمار انگشتان دست نیستند. و هر کس ذره ای اطلاعات حدیثی داشته باشد می داند این عدد در حد تواتر نیست. بلکه خود شیخ طوسی تصریح نموده: روایاتی که از حسین بن سفیان بزوفری نقل می کنم «احمد بن عبدون و حسین بن عبید الله مرا از آن خبردار نموده اند»^۲، بنا بر این، جماعتی که این روایت را نقل کرده اند - و در نظر عقلی سبب تواتر است - تنها دو نفرند!!

ثانیاً. صرف وجود جماعتی در صدر سند یک روایت، منجر به متواتر بودن آن نمی شود! چون شرط تواتر که موجب قطع ما به صدور روایت از معصوم می شود اینست که در هر طبقه از طبقات روات، شمار راویان بالا باشد. و الا حتی اگر یک میلیون نفر از یک راوی حدیثی را نقل کنند و او نیز آن را فقط از

۱. إلتصاراً للوصية ص ۴۷

۲. تهذيب الأحكام، المشيخة ص ۸۷

۸۴ / شکست وصیت پاسخ به پنج ادعای جریان مدعی یمانی در اعتبار بخشیدن به سند حدیث وصیت

یک نفر شنیده باشد و او نیز فقط از یک نفر، باز این خبری واحد است و برای ما نسبت به صدور آن روایت از جانب معصوم، قطعی حاصل نمی کند. و این مطلب بر انسان عاقل پوشیده نیست چه رسد به انسان فاضل و عالم.

بخش سوم: گواهی شیخ طوسی به تواتر حدیث وصیت

توضیح ادعا: شیخ طوسی پس از ثبت حدیث وصیت و برخی احادیث دیگر، اینچنین می گوید: «اگر بگویند: ابتدا دلیلی بر صحت این اخبار بیاورید؛ چون اینها خبرهای واحد هستند و در چیزی که راه اثباتش علم است نمی توان بر اینها تکیه کرد و این (امامت) مسئله ای علمی است ... می گوئیم: اما آنچه دلالت بر صحت این روایات می کند، این است که شیعه امامیه آنها را به صورت متواتر نسل اندر نسل نقل نموده و طریقه تصحیحش در کتب امامیه موجود است».^۱

و این شهادتی صریح از جانب شیخ بر تواتر حدیث وصیت می باشد.^۲

بررسی و نقد:

گواهی شیخ طوسی درباره حدیث وصیت نیست؛ بلکه نتیجه ای است که از تمام احادیث موجود در آن باب، گرفته است. توضیح آنکه: شیخ طوسی بابتی برای اثبات حصر عدد ائمه در دوازده نفر باز نموده و می گوید:

«دلیلی دیگر: و آنچه بر امامت حضرت صاحب الزمان فرزند حسن بن علی بن محمد بن رضا و راست بودن غیبتش دلالت می کند روایاتی است که

۱. الغیبة للطوسی ص ۱۵۶

۲. دفاعاً عن الوصیة ص ۳۹

دو مذهب مخالف هم و دو فرقه جدا از هم یعنی اهل سنت و شیعه نقل نموده اند که: تعداد امامان پس از رسول خدا، دوازده تن است نه بیشتر می شوند و نه کمتر؛ خوب با اثبات این مهم، هر کس بدین باور اقرار نماید، بایستی دوازده امامی که ما باور به امامتشان داریم را بپذیرد و همین دال بر وجود فرزند حسن عسکری علیه السلام و راست بودن غیبتش می باشد زیرا هر کس در این زمینه مخالفت کند نمی تواند امامت را بر عدد دوازده حصر نماید و از آن بیشتر می شود و چون با اخباری که ذکر می کنیم، آن عدد مخصوص (دوازده امام) ثابت شد، آنچه مد نظر ماست، اثبات می گردد؛ پس ما شماری از آن روایات را نقل می کنیم و ما بقی را به کتب تصنیف شده در این باره حواله می دهیم تا این کتاب طولانی نشود *إن شاء الله تعالی*».^۱

سپس وی احادیثی از اهل سنت و شیعه در این باب ذکر می کند و در میان آن احادیث، روایت موسوم به وصیت را نیز نقل می نماید؛ و پس از ذکر آن روایات، گواهی می دهد احادیثی که بیانگر تعداد ائمه علیهم السلام است، متواتر می باشد؛ نه اینکه خصوص روایت وصیت متواتر است! اصلاً چگونه متواتر است در حالیکه در کل کتاب های حدیثی شیعه حتی یک روایت به مضمون حدیث وصیت وجود ندارد تا تعدادش بشود دو تا!

لازم به تذکر است که اگر روایت موسوم به وصیت نزد شیخ طوسی متواتر بود، آن عالم بزرگوار مضمون آن را در دو کتاب اعتقادیش به نام های «العقائد

الجعفریة» و «الإقتصاد فیما یتعلق بالإعتقاد» به عنوان آموزه ها و عقائد شیعه ثبت می نمود در حالیکه ایشان حتی یک کلمه درباره مهدیین در آن دو کتاب حرف نزده است، و همین خود بالاترین گواه بر اینست که حدیث وصیت به مهدیین نزد شیخ طوسی رحمه الله متواتر و حتی ثابت نبوده است.

شیخ طوسی در «العقائد الجعفریة» می گوید: «امامان پس از علی علیه السلام یازده تن از فرزندان اویند؛ اولین ایشان حسن سپس حسین سپس علی بن الحسین سپس محمد بن علی سپس جعفر بن محمد سپس موسی بن جعفر سپس علی بن موسی سپس محمد بن علی سپس علی بن محمد سپس حسن بن علی سپس خلف حجت قائم مهدی بن حسن صاحب الزمان... امام مهدی منتظر محمد بن الحسن... پیامبر ما و امامان معصوم ما در زمان مهدی، به همراه گروهی از امت های پیشین و پسین، رجعت می کنند».^۱

در پایان، تواتر دیگری را از زبان برخی اتباع احمد بیان می کنیم تا کمال بی سوادی آنها برای شما خواننده عزیز بیش از پیش هویدا شود. آنها می گویند: حدیث وصیت در ۱۷ کتاب حدیثی از شیعه ثبت شده پس متواتر است!

در حالیکه اولاً تمام آن کتابها، حدیث وصیت را از همان غیبت طوسی نقل کرده اند و هیچ طریق دیگری به آن ندارند و کم سوادترین محصل علوم دینی می داند که صرف نقل یک حدیث در کتاب های متعدد، آن تک حدیث را تبدیل به متواتر نمی کند.

و از آنها تعجب است که چطور، نقل حدیث وصیت را در ۱۷ کتاب حدیثی - به ادعای خودشان - موجب تواتر آن می دانند اما نقل توقیع سمري را - که کمر ادعاهای آنها را می شکند - در بیش از ۶۰ کتاب موجب تواتر نمی دانند و اصرار بر واحد بودن آن می کنند!

بماند که ما طبق آنچه گشتیم، تنها ۱۰ کتاب حدیثی پیدا کردیم که حدیث وصیت را نقل کرده اند نه ۱۷ تا.

شاید بگویید: خوب همین که این کتابها حدیث وصیت را نقل کرده اند نشانگر اینست که مضمون آن را قبول داشته اند لذا قبول آنها هم معنا با تواتر معنوی این حدیث می باشد. اما:

اولاً صرف نقل یک روایت در کتاب های حدیثی، به معنای پذیرفتن محتوای آن نیست و این را هر کسی که از وضع نوشتن کتب حدیثی خبر داشته باشد می داند. بر خلاف توقیع سمري که هر عالمی آن را نقل نموده با تلقی به قبول، آن را ثبت کرده است.

ثانیاً بر فرض که نقل حدیثی به خاطر قبول داشتن معنایش باشد، تواتری برای حدیث درست نمی کند و این مطلبی کاملاً روشن است.

ثالثاً در مورد حدیث وصیت، موضوع بر عکس ادعای این اتباع است، یعنی عموم کسانی که آن را نقل کرده اند برای رد آن یا لا اقل بدون اعتنا به قسمت دوازده مهدی بوده است.

به این لیست نگاه کنید:

۱- الصراط المستقیم إلى مستحقي التقديم ج ۲ ص ۱۵۲ حدیث را آورده ورد کرده.

- ۲- نوادر الأخبار ص ۲۹۴ مضمون حدیث را به گونه ای توجیه کرده و تازه اصل کتاب را در موضوع احادیث نادر و شاذ نوشته است.
- ۳- مختصر البصائر ص ۱۴۳ آن را در ضمن احادیث رجعت آورده و مهدیین را حمل بر رجعت ائمه علیهم السلام دانسته است.
- ۴- بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۲۶۱ این حدیث را در باب نصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر دوازده امام علیهم السلام ثبت نموده و هیچ اشاره ای به مهدیین نکرده، و در ج ۵۳ ص ۱۴۸ آورده و مضمونش را شاذ و مخالف روایات مشهور دانسته و به گونه ای توجیه کرده است.
- ۵- عوالم العلوم و المعارف والأحوال-الإمام علي بن أبي طالب علیه السلام ص ۲۳۶ آن را در باب نصوص حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر دوازده امام علیهم السلام آورده و هیچ اعتنایی به مساله مهدیین ننموده است.
- ۶- الفوائد الطوسية ص ۱۱۵ حدیث را فقط برای رد کردن آورده و مضمونش را به شدت رد نموده است.
- ۷- الإيقاظ من الهجعة ص ۳۹۳ حدیث را آورده و در ادامه، مضمونش را به شدت رد کرده است.
- ۸- كشف التعمية في حكم التسمية ص ۲۲ این حدیث را جزء احادیث دال بر جواز تصریح به نام امام دوازدهم علیه السلام ذکر نموده و هیچ اعتنایی به مساله مهدیین نکرده است.
- ۹- الإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشر ص ۱۹۷ این حدیث را در ضمن روایات دال بر دوازده امام ثبت نموده و هیچ وقعی بر مساله مهدیین که در اول و آخر حدیث ذکر شده ننهاده است.

۱۰- غایة المرام ج ۱ ص ۱۹۴ آن را در ضمن نصوص امامت حضرت علی علیه السلام مشتمل بر دوازده امام علیهم السلام ثبت کرده و در ج ۲ ص ۲۴۲ در باب اینکه حضرت علی و یازده فرزند ایشان علیهم السلام وصی رسول خدا بوده و عدد ائمه دوازده نفر است ثبت نموده، و هیچ وقعی بر مساله دوازده مهدی ننهاده است.

به عنوان مثال، این مقدمه "الفوائد الطوسیه" نگاشته شیخ حر عاملی است که حدیث وصیت را در آن ثبت نموده:

«هذه فوائد في حل بعض الأحاديث المشككة ... وجد جواب الشبهات و توجيه المتشابهات و رفع التمويه و المغالطات و رد ما اشتهر من التدليسات و التلبيسات و إبطال ما ظهر في بعض كتب الإمامية من أباطيل العامة المزخرفات و إيقاظ الغافل عن بعض المشهورات المخالفة للروايات المتواترات ما لا يوجد في شيء من المؤلفات».

این متن می رساند که اولاً مساله دوازده مهدی بعد از قائم، چیز جدیدی نیست و ۴۰۰ سال پیش هم مطرح شده و علماء از وجود چنین احادیثی غافل نبودند اما چون محتوای آن را باطل می دیده اند به آنها اعتنا نمی کردند. ثانیاً احادیث دوازده مهدی در ضمن روایات مشکل دارِ متشابه و اباطیل عامه و مخالف احادیث متواتر ثبت شده است؛ و البته در خود متن نیز مرحوم حر به خوبی از پس ابطال این احادیث بر آمده است، از جمله می نگارد:

این روایات، به خاطر کثرت معارضشان، موجب علم و یقین نیست چون احادیث معتبر و روایات صحیح متواتر صریح در حصر ائمه علیهم السلام در

دوازده نفر است و اینکه دوازدهمین نفر از آنها پایان دهنده اوصیا و ائمه و خلفاست ... و در مثل چنین مطلب مهمی تواتر روایات واجب است ... پس چگونه این مضمون از طریق شاذ رسیده و معارضش با این قوت وجود دارد؟!^۱ همچنین درباره حدیث وصیت می نگارد: این حدیث از طریق اهل سنت رسیده و به نقل اهل سنت در جایی که موافق تصریحات ثابت شده از طریق شیعه نباشد اعتنایی نمی شود.^۲

و این کلام علامه نباطی بیاضی است که حدیث وصیت را در کتابش ثبت نموده:

روایت دوازده نفر بعد از دوازده نفر شاذ و مخالف روایات صحیح متواتر مشهور می باشد ... این روایت، خبر واحدی است که موجب ظن است در حالیکه مساله امامت علمی است ...^۳

۱. الفوائد الطوسية ص ۱۱۷

۲. الفوائد الطوسية ص ۱۱۷

۳. الصراط المستقیم ج ۲ ص ۱۵۲

ادعای دوم: صحت رجالی سند وصیت

بخش اول: گواهی شیخ طوسی به صحت سند وصیت

توضیح ادعا: شیخ طوسی سند روایت وصیت را تصحیح نموده؛ چون وی این روایت را در ضمن احادیثی ذکر کرده که گواهی داده: آنان را از طریق خاصه نقل نموده است؛ و این شهادتی بر صحت این روایت می باشد.^۱

بررسی و نقد:

اولاً. شیخ طوسی این روایت را تصحیح نکرده- بلکه اساساً شیخ طوسی هیچ روایتی را تصحیح نکرده است و مرام و منش محدث بر این نیست که بنخواهد آورده های حدیثی اش را تصحیح کند؛ مگر اینکه کتابی استدلالی نوشته باشد؛ در حالیکه غیبت شیخ طوسی، کتابی جدلی است - و به همین سبب ایشان مضمون این روایت را در هیچ یک از دو کتابی که برای بیان

۱. إنبصاراً للوصیة ص ۳۶

اعتقادات صحیح شیعه نگاشته یعنی «العقائد الجعفرية» و «الإقتصاد فیما يتعلق بالإعتقاد»، ثبت نکرده است.

همچنین ایشان گواهی نداده که: «روایات این روایات، همگی از خاصه هستند»؛ بلکه گفته: «و اما آنچه از طرف خاصه روایت شده»^۱ نه از طریق خاصه؛ و از این تعبیر فهمیده نمی شود که یکایک روایات این باب، همگی از شیعیان بوده اند. همچنانکه شیخ هنگام شروع به نقل روایات اهل سنت می گوید: «پس از جمله روایاتی که در این باره از طرف مخالفین شیعه نقل شده است»^۲، اما با این حال در ابتدای تمام روایاتی که از غیر شیعه نقل می کند لا اقل سه تن از روایات شیعه وجود دارند، بلکه در سرآغاز برخی از روایات عامه، همان لفظ «جماعة» را به کار برده^۳ که در اول سند حدیث وصیت هم وجود دارد. و این خود بهترین گواه است که مراد شیخ از تعبیر «از طرف خاصه» غیر از معنای «از طریق خاصه» است.

آنچه ما پس از بررسی تک تک اسناد شیخ طوسی در این باب دریافتیم اینست که: مقصود شیخ از تعبیر: «از طرف عامه» روایاتی است که راوی سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله یا اصحاب یا تابعین نقل نموده است؛ هر چند در اسناد آن، راوی شیعه هم وجود داشته باشد؛ لذا در روایات این بخش

۱. الغیبة للطوسی ص ۱۳۷

۲. الغیبة للطوسی ص ۱۲۷

۳. الغیبة للطوسی ص ۱۳۴

پنج حدیث از جابر بن سمره از رسول خدا، دو روایت از عبد الله بن عمر، یک روایت از ابن مسعود، یک روایت از ابن عباس و یک روایت هم از شیخ سنی مجهول آورده است؛ در حالیکه مرادش از تعبیر «از طرف خاصه» یعنی روایاتی که به نقل از امامان معصوم علیهم السلام می باشد؛ هر چند در اسناد آن روایات، راویان سنی هم وجود داشته باشد. لذا تمام روایات موجود در این بخش، به نقل از امامان معصوم است جز یک روایت از ابو سلمی چوپان رسول خدا صلی الله علیه و آله.^۱

اینها همگی فارغ از آن است که اساساً چه ربطی میان گواهی دادن بر خاصه بودن طریق یک روایت، با گواهی دادن بر صحت طریق آن هست؟! مگر هر روایتی که خاصه نقل کند صحیح است؟! هرگز چنین نیست و مدعی نیز خودش به خوبی این را می داند.

بخش دوم: گواهی شیخ بر صحت تمام روایات کتابهایش

شیخ حر ادعا دارد که شیخ طوسی بیان داشته: «اخبار کتابهای مورد اعتماد ما یا متواتر هستند یا محفوف به قرائن مفید به علم در مضمونش و یا مفید به وجوب عمل بدان؛ و هر حدیثی که در دو کتاب اخبار و غیر آن مورد عمل واقع شده، از این دسته بندی خارج نیست».^۱

و این سخن دلالت دارد که شیخ طوسی رحمه الله به روایت ضعیف غیر قابل اعتماد در کتب استدلالی فقهی یا عقیدتی اش، استدلال نمی کند؛ در حالیکه وی در کتاب غیبت به روایت وصیت استدلال نموده و این به خودی خود در صحت اعتماد بر وصیت، کفایت می کند.^۲

بررسی و نقد:

اولاً. ما این کلام منسوب به شیخ را در هیچ یک از آثار وی نیافتیم؛ پس ابتدا اصل کلام را اثبات کنید سپس از آن نتیجه گیری نمایید!

ثانیاً. کلام شیخ پیرامون عمل به اخبار است و عمل مرتبط با مسائل فقهی است نه عقائدی؛ زیرا حدیث اعتقادی، مورد اعتقاد واقع می شود نه عمل. لذا این کلام منسوب به شیخ، به کلی از دامنه بحث ما خارج است.

ثالثاً. شیخ طوسی بارها روایاتی فقهی یا تاریخی یا عقیدتی در کتب حدیثی

۱. هدایة الأمة ج ۸ ص ۵۶۶

۲. دفاعاً عن الوصیة ص ۱۰-۱۱

اش آورده که مضمون آنها را قبول نداشته و به آنها عمل نکرده است؛ و سببی جز این نداشته که آن روایات را نه متواتر می دانسته و نه محفوف به قرآنی که مفید علم یا وجوب عمل باشد، که از جمله آنها، همین حدیث وصیت به مهدیین است که شیخ نه در کتاب «العقائد الجعفریة» و نه در کتاب «الإقتصاد فیما يتعلق بالإعتقاد»، مضمون آن را جزء عقائد شیعه ذکر نکرده است.

رابعاً. کتاب غیبت، کتابی استدلالی نیست؛ بلکه کتابیست جدلی که شیخ آن را در قبال واقفی ها نوشته و در سرفصل «سخنی با واقفیان» روایت وصیت را آورده است؛ همچنانکه در این کتاب احادیثی متعارض ثبت نموده که اعتقاد به هر دوی آنها ممکن نیست. مطالبی همانند کیفیت ولادت حضرت مهدی علیه السلام و ... که دو جور ثبت کرده؛ پس چطور می توان ادعا نمود تمام روایات کتاب غیبت نزد وی صحیح و مورد اعتماد است؟!

خامساً. و از همه مهمتر، اصلاً شیخ طوسی به خصوص حدیث وصیت استدلال ننموده و این قضیه سالبه به انتفای موضوع است؛ بلکه وی به مجموعه ای از روایات استناد کرده تا تواتر مضمون حصر عدد ائمه علیهم السلام را در دوازده نفر ثابت کند و حدیث وصیت را نیز در خلال این دسته از روایات ذکر کرده است.

بخش سوم: صحت سند وصیت طبق بعضی مبانی علم رجال^۱

توضیح ادعا: ما با رجوع به راویان حدیث وصیت، می بینیم که آنان: یا تصریح شده که ثقه اند و یا بنا به گواهی شیخ طوسی، شیعه اند آنجا که گفته وصیت «از طریق خاصه» نقل شده، و طبق نظر علامه حلی اصل در هر شیعه ای عادل بودن اوست.

پس «جماعة» ثقه هستند؛ حسین بن علی بن سفیان ثقه است، علی بن سنان موصلی، به گواهی شیخ، عادل است؛ علی بن حسین همان پدر شیخ صدوق است و ثقه جلیل القدر؛ جعفر بن احمد به گواهی اهل تسنن، رافضی است؛ احمد بن محمد بن خلیل و حسن بن علی و علی بن بیان هم همگی به گواهی شیخ، شیعه اند و علامه حلی هم بر هر راوی که شیعه بوده و مدح و ذمی نداشته، اعتماد می کرده و این را محقق خویی چندبار در معجم رجالش بیان نموده است. لذا وقتی شیخ طوسی گواهی داده که وصیت «از طریق خاصه» یعنی شیعه روایت شده، پس همه راویان وصیت طبق مبنای علامه حلی، مورد اعتماد هستند حتی اگر قائل باشیم درباره هیچکدام از ایشان مدحی وارد نشده؛ چون درباره آنها ذمی هم وارد نشده است.

۱. إِنْصَارًا لِلْوَصِيَّةِ ص ۴۷-۶۰

بررسی و نقد:

مطلب اول. بررسی مبنای علامه

علامه حلی رحمه الله درباره شمار اندکی از راویان، کلماتی دارد که فقها در فهم آن اختلاف دارند؛ بعضی مثل محقق خویی رحمه الله از کلام علامه چنین برداشت نموده اند که وی هر راوی امامی که فسقش ثابت نشده باشد را مورد اعتماد می داند^۱، اما برخی دیگر چنین برداشتی را رد کرده اند و می گویند: علامه به صورت یک قاعده کلی نگفته بر هر شیعه امامی که فسقش احراز نشده اعتماد می کند؛ بلکه تنها بر شمار اندکی از روات که مدح های مهمی داشته اند و از سویی ذمی هم در مورد آنان وارد نشده اعتماد کرده است؛ و این معنایش این نیست که علامه حلی به چنین چیزی به عنوان یک قاعده کلی اعتقاد داشته است. برای همین می بینید علامه حلی بسیاری از راویان امامی را که نه در حقشان تعدیل و نه جرحی وارد نشده را توثیق نمی کند و آنان را در قسمت دوم کتابش یعنی افراد غیر مورد اعتماد، ثبت نموده است.^۲

نص کلام علامه رحمه الله در رجالش اینچنین است:

«احمد بن اسماعیل بن سمکة بن عبد الله ابو علي بجلي عربي از اهل قم است، او از اهل فضل و ادب و علم بود و ابو الفضل محمد بن حسین بن عمید

۱. معجم رجال الحديث ج ۲ ص ۵۷

۲. بحوث فی مبانی علم الرجال ص ۱۰۳

نزد وی تلمذ کرده بود و دارای کتب متعددی است که مثلش نوشته نشده، و پدرش اسماعیل بن عبد الله از اصحاب محمد بن ابی عبد الله برقی بود که توسط او تربیت شده بود، یکی از کتاب های وی کتاب عباسی است کتابی بزرگ نزدیک به ده هزار ورق درباره تاریخ خلفا و دولت عباسی که به همه چیز پرداخته و مثلش نوشته نشده. این خلاصه چیزی است که در مورد وی به دست ما رسیده و علمای ما بر عدالت او نص نکرده اند و ذمی هم درباره او وارد نشده است، پس اقوی قبول روایت اوست اگر معارضی نداشته باشد»^۱.

خوب شما شاهدید که علامه ابتدا ۵ گواه بر وثاقت اسماعیل ذکر می کند که: (۱) او درجه بالایی از فضل و ادب و علم داشته و (۲) ابن عمید که از وزرای دولت بویه بوده و خودش ادیب می بوده نزد وی شاگردی کرده، و (۳) کتاب های متعددی نوشته که نظیر نداشته، و (۴) پدرش جزء یاران خاص مرحوم برقی بوده، و (۵) کتاب سترگ عباسی را نوشته که نظیر نداشته. خوب همه این موارد بر وجاهت و جلالت و مورد وثوق بودن اسماعیل دلالت دارند بدون هیچ معارضی^۲، اما با این وجود علامه حلی روایت او را با تعبیر «اقوی» قبول می کند - یعنی قول قوی همان است که روایتش قبول نشود - و باز با این شرط که روایتش معارض نداشته باشد.

۱. خلاصة الأقوال ص ۱۶-۱۷

۲. بحوث فی مبانى علم الرجال ص ۱۰۲

و این نص دیگری از علامه است:

«اسماعیل بن عمار برادر اسحاق. کسی در مورد او حدیثی نقل کرده که در سندش ضعف وجود دارد که: امام صادق علیه السلام وقتی این دو برادر را می دید می فرمود: گاهی خدا آن دو - یعنی دنیا و آخرت - را برای گروهی جمع می کند. و ما سند حدیث را در کتاب بزرگ خود ذکر کرده ایم، و اقوی نزد من توقف در روایت اوست تا عدالتش ثابت شود».^۱

خوب ای خواننده عزیز، شما از کنار هم گذاشتن این دو کلام علامه حلی چه می فهمید؟ آیا چنین می فهمید که «روش علامه حلی اعتماد به هر راوی شیعه ای است که در مورد او مدح و ذمی وارد نشده است» همانگونه که عقلی ادعا می کند؟!

غیر از اینکه علامه در کتاب های اصولیش و غیر آنها به اشتراط احراز عدالت راوی تصریح کرده و بدان قطع نموده است.^۲

و اساساً اگر ادعای اینها درباره علامه حلی درست بود، اصل تقسیم روایات به حسن و صحیح نزد علامه چه معنایی داشت؟ بلکه او می بایست هر چه شیعه روایت کرده را صحیح قلمداد می نمود.

حال به فرض بپذیریم - و نپذیرفتیم - که علامه بر هر راوی امامی که ذمی در موردش وارد نشده، اعتماد داشته، اما شهید ثانی رحمه الله تصریح نموده

۱. خلاصة الأقوال ص ۲۰۰ رقم ۸

۲. الفوائد الرجالية (الخواجویی) ص ۱۷۰

که اکثر علمای شیعه چنین مبانی را مطلقاً رد کرده اند^۱، خوب آیا عاقل غیر متخصص، به گفته ی یکی از متخصصین اعتماد می کند و نظر اکثریت متخصصین که مخالف وی هستند را کنار می گذارد؟!

اصلاً به فرض مثال روش علامه را بپذیریم- و هرگز نمی پذیریم- لکن ثابت نشده که همه راویان حدیث وصیت امامی هستند تا ادعای عقلی بر آنها منطبق شود، و ما قبلاً عرض کردیم شیخ طوسی گواهی نداده که راویان این حدیث امامی هستند و حتی نگفته که این حدیث از طریق خاصه وارد شده بلکه گفته «از طرف خاصه» رسیده و "طریق" با "طرف" فرق دارد، و با این بیان، دیگر چه ارزشی برای این ادعا وجود دارد که: «شیخ طوسی گواهی داده این وصیت از طریق خاصه نقل شده؛ یعنی شیعه»!

اصلاً قبول - و جایی برای قبول کردن نیست - ولی در مورد یکی از راویان این حدیث - یعنی احمد بن محمد بن خلیل یا خلیلی^۲ - ذم بزرگی از طرف خود علامه حلّی وارد شده است: «احمد بن محمد ابو عبد الله خلیلی که به او غلام خلیل گفته می شده آملی طبري است جداً ضعیف است مورد اعتنا نیست بسیار دروغگو و جعل کننده حدیث بوده و فاسد المذهب است»^۳.

۱. بحوث فی مبانی علم الرجال ص ۱۰۰ به نقل از کتاب درایه شهید ص ۲۶

۲. شیخ او را در سند حدیث وصیت اینگونه ذکر کرده: «احمد بن محمد بن خلیل»: الغیبة

ص ۱۵۰، و در سند حدیث قبل از آن اینگونه: «احمد بن محمد خلیلی»: الغیبة ص ۱۴۷.

۳. خلاصة الأقوال ص ۲۰۵ رقم ۲۰

همچنانکه نجاشی درباره او نگاشته: «احمد بن محمد ابو عبد الله آملی طبری جداً ضعیف است، به او اعتنا نمی شود».^۱

نیز سیوطی در کتاب احادیث جعلی، خبری از عدوی و ابو عبد الله غلام خلیل در مورد حبّ ابو بکر نقل کرده و گفته: «عدوی و غلام خلیل هر دو جعل کننده حدیث بودند».^۲

همچنانکه علمای سنی در کذاب بودن راوی دیگرِ وصیت یعنی جعفر بن احمد مصری^۳ و اینکه اغلب روایاتش ساختگی است، اتفاق نظر دارند.^۴ آنها او را انسان کم حیایی معرفی کرده اند که از افرادی ادعای شنیدن حدیث می کرده که شاید اصلاً در عمرش آنها را ندیده بوده است.^۵ حال با این وجود، چه ارزشی برای این کلام مدعی وجود دارد که: «بنا بر این تمام راویان وصیت، طبق روش علامه حلی، مورد اعتماد هستند حتی اگر بگوییم هیچ مدحی در حقشان صادر نشده؛ بدین سبب که ذمی هم درباره آنها وارد نشده است»؟! آخر چقدر دروغ؟ چقدر فریب؟ چقدر وارونه نشان دادن حق؟ آیا انصار

۱. رجال النجاشی ص ۹۶ رقم ۲۳۸

۲. اللآلی المصنوعة في الأحادیث الموضوعة ج ۱ ص ۴۵۸

۳. تاریخ الإسلام ج ۲۳ ص ۱۳۹

۴. تذکرة الخواص ص ۴۷. در این باره مراجعه شود به: الکامل فی ضعفاء الرجال لابن عدی ج ۲ ص ۵۷۸-۵۸۱، الضعفاء و المتروکین لابن الجوزی ج ۱ ص ۱۷۰، رقم ۶۶۰، المغنی فی الضعفاء ج ۱ ص ۱۳۱ رقم ۱۱۳۱، میزان الاعتدال ج ۱ ص ۴۰۰-۴۰۱ رقم ۱۴۸۵، الكشف الحثیث ص ۱۲۴-۱۲۵ رقم ۱۹۲، ولسان المیزان ج ۲ ص ۱۰۸-۱۰۹ رقم ۴۴۲.

۵. الکامل فی ضعفاء الرجال ج ۲ ص ۵۸۱

قائم موعود چنین صفاتی دارند؟!

در پایان عرض می کنیم: یک بار عدم ورود ذم در مورد کسی به این خاطر است که ذمی درباره او گفته نشده و یک بار بدین خاطر می باشد که او مطلقاً مجهول است و حتی یک نفر از طائفه شیعه وی را نمی شناسد و به همین جهت حتی اسمش هم در کتب رجالی ذکر نشده است چه برسد به توصیف او به مدح یا ذم، خوب آیا ممکن است درباره چنین شخص مجهولی گفته شود: ابداً ذمی درباره وی وارد نشده پس او مورد اعتماد است؟ کسی که اصلاً نمی دانیم کیست!!!

مطلب دوم. بررسی رجالی تک تک راویان حدیث وصیت:

الف) جماعت

ما نمی دانیم مراد شیخ از «جماعت» در کتاب غیبت چه کسانی هستند؛ و دلیلی نداریم که این جماعت، همان جماعت مذکور در کتاب «تهذیب الأحکام» می باشد که توضیح داده چه کسانی هستند؛ اما از این اشکال چشم پوشی می کنیم.

ب) حسین بن علی بن سفیان

او ثقة است؛ اما ثقة بودن یک راوی، بدین معنی نیست که هر چه روایت می کند نزد ما بلکه حتی نزد خودش، مورد قبول می باشد؛ و این مسئله بر هر کسی که از تاریخ حدیث و رجال مطلع است، پوشیده نیست؛ زیرا چه بسا

راویان ثقه، روایتی نقل می کنند که خودشان آن را قبول ندارند و صرفاً چون آن را شنیده اند، نقلش می نمایند.

ج) علی بن سنان موصلی عدل

کلمه عدل که در دنباله اسم علی بن سنان آمده ممکن است وصف او باشد و ممکن است صرفاً لقبش باشد؛ اگر وصف او باشد، به معنی عدالت اوست؛ اما لازم به ذکر است که عدالت، مرتبه ای فروتر از وثاقت است؛ چون می شود کسی عادل باشد اما در ضبط و حفظ حدیث، غیر قابل اعتماد باشد در نتیجه به روایات او اعتماد نشود. و اگر کلمه عدل، لقب او باشد، دلالتی بر عدالت علی بن سنان ندارد.

ما ادله متعددی داریم که ثابت می کند کلمه عدل در اینجا لقب علی موصلی است نه توصیفش:

اولاً. نام او در نسخه «مقتضب الأثر» علی بن سنان موصلی معدّل است^۱ نه عدل؛ و معدّل لقبی برای کسی بوده که شغلش در دستگاه قضاوت، تایید عدالت شاهدان پرونده قضایی بوده است، و هرکس که نام او را از «مقتضب الأثر» نقل نموده نیز معدّل ثبت کرده نه عدل، همانند «مأة منقبه»^۲ و «عوالم العلوم»^۳؛ همچنانکه مرحوم محدث بحرانی نام وی را به نقل از کتاب غیبت

۱. مقتضب الأثر ص ۱۰

۲. مأة منقبه من مناقب أمير المومنین و الأئمة ص ۳۷

۳. عوالم العلوم و المعارف والأحوال - الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام ص ۳۵ ح ۱

طوسی معدّل ثبت نموده است.^۱

ثانیاً. اگر واقعاً علی بن سنان موصلی، نزد شیخ طوسی عادل بود، وی را در کتاب رجالش با وصف عادل یا ثقه ذکر می نمود در حالیکه او حتی نام وی را هم در کتاب رجالش نیاورده و این دلالت می کند که کلمه عدل، وصف رجالی او نبوده است.

ثالثاً. توصیف رجالی در خلال بیان سند، امری غیر مرسوم است؛ لذا هیچگاه مثلاً گفته نمی شود که: «حدیث کرد ما را ابو بصیر ثقه از حسن بن زید مجهول از سعد بن طریف که درباره وثاقتش اختلاف است از اصبع بن نباته عدل امامی از معصوم»! شما هرگز حتی یک حدیث که سندش اینچنین ذکر شده باشد نخواهید یافت.

رابعاً. نام علی بن سنان موصلی عدل، در تمام کتاب های حدیثی شیعه که مشتمل بر هزاران هزار حدیث است تنها در سند دو روایت آمده است؛ یکی همین حدیث وصیت و دیگری روایتی پیش از وصیت که تصریح می کند تعداد امامان دوازده تن می باشد^۲، پس این راوی فردی کاملاً ناشناخته و کنار گذاشته شده نزد جامعه شیعی می باشد و چطور ممکن است چنین مطرود مجهولی را فردی شناخته شده به عدالت دانست؟!

خامساً. لفظ عدل، در پی نام راویان متعددی آمده است که همگی یا مجهولند

۱. الإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشر عليهم السلام ص ۱۰۳

۲. الغيبة للطوسي ص ۱۴۷-۱۴۸

یا ضعیف و یا از فقهای عامه؛ و این خود گواهی گویاست که کلمه عدل، لقب است نه توصیف، و هیچ کارایی رجالی ندارد؛ به راویان زیر توجه کنید:

۱. ابو القاسم الشاهد العدل البغار^۱
۲. محمد بن جعفر النُمیری العدل^۲
۳. احمد بن حسن القطان الرازي العدل^۳ که مذهبش معلوم نیست و احتمال دارد سنی باشد^۴ و ظاهراً خود شیخ صدوق که ناقل از اوست هم وی را نمی شناخته چون اینگونه از او نقل می نماید: «این حدیث را شیخی از اهل حدیث برای ما نقل کرد که به او احمد بن حسن قطان می گفتند معروف به ابو علی عدل: حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ شَيْخٌ لِأَهْلِ الْحَدِيثِ يُقَالُ لَهُ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ [عَبْدَوَيْهِ] الْعَدْلُ»^۵، و جالب اینکه تمام کسانی که این شیخ مجهول از آنها حدیث نقل می کند نیز مانند خود او مجهولند و این موید همین مطلب است که این شیخ و کسانی که او از آنها نقل می کند جزو جماعت شیعه نبوده اند.
۴. احمد بن محمد بن الصقر الصائغ العدل^۶، و ظاهراً او نیز نزد

۱. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام ج ۱ ص ۷

۲. وسائل الشيعة ج ۱۵ ص ۸۲ ح ۸

۳. الأمالي (للسدوق) ص ۵۶۶ ذیل ح ۵

۴. معجم رجال الحديث ج ۲ ص ۹۳ رقم ۵۱۱

۵. الأمالي (للسدوق) ص ۵۶۶ ذیل ح ۵

۶. الأمالي (للسدوق) ص ۵۶۶ ح ۵

شیخ صدوق مجهول بوده است چون درباره او می گوید: «این حدیث را شیخی از اهل ری برای ما نقل کرد که به او احمد بن محمد عدل گفته می شود: حَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ شَيْخٌ لِأَهْلِ الرَّيِّ يُقَالُ لَهُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الصَّقْرِ الصَّائِغِ الْعَدْلُ»^۱، و جالب اینکه کل کسانی که این شیخ مجهول از آنها نقل می کند مانند خود او مجهول می باشند و این موید همین مطلب است که این شیخ و کسانی که او از آنها نقل می کند جزو جماعت شیعه نبوده اند.

۵. محمد بن عبد الله بن محمد بن الحجاج العدل^۲، و جالب اینکه تمام کسانی که او از آنها نقل حدیث می کند مانند خودش مجهولند.

۶. ابو عبد الله الحسين بن محمد الأشنانی الرازی العدل^۳ که با این نام هم از او یاد شده: ابو عبد الله الحسين بن أحمد الأسترآبادي العدل^۴، و هر دو عنوان مجهول است.

۷. محمد بن موسی بن الولید العدل^۵، و خودش و کسی که از محمد نقل می کند و کسی که محمد از وی نقل می کند هر سه مجهولند.

۱. همان

۲. الأمالی (للسدوق) ص ۶۱۹ ح ۶

۳. التوحید (للسدوق) ص ۶۸ ح ۲۴

۴. الخصال ج ۱ ص ۳۱۱ ح ۸۷

۵. الخصال ج ۱ ص ۲۵۴ ح ۱۲۹

۸. الحسن بن علي النخاس العدل^۱ و خودش و کسی که این از او نقل حدیث می کند مجهول است.

۹. ابو محمد الحسین بن وسیف العدل^۲ و خودش و کسی که از حسین نقل می کند و کسی که حسین از وی نقل می کند هر سه مجهولند.

۱۰. ابو اسحاق ابراهیم بن احمد المقری العدل الطبري که فقیهی مالکی مذهب بوده^۳ و همان کسی است که درباره اش گفته شده: «رئیس شاهدان معدّل در بغداد بوده: کان شیخ الشهود المعدّلین ببغداد»^۴.

و معدّل همانطور که گفتیم یعنی کسی که کارش احراز عدالتِ شاهدان پرونده قضایی است؛ و این شغلی حکومتی برای سنی مذهبان بوده نه شیعیان. و این نقل، از ماهیت لقب عدل پرده بر می دارد که هر کس در دستگاه قضایی آن دوران، وظیفه احراز عدالت شاهدان پرونده قضایی را بر عهده داشته، به وی لقب عدل می دادند؛ دوباره به عبارت نگاه کنید: «ابو اسحاق ابراهیم بن احمد المقری العدل الطبري همان کسی است که درباره اش گفته شده: «رئیس

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۲۷ ح ۲۲

۲. فضائل الأشهر الثلاثة ج ۱ ص ۳۲ ح ۱۴

۳. موسوعة طبقات الفقهاء ج ۴ ص ۷

۴. منتهی المقال فی أحوال الرجال ج ۱ ص ۱۵۴ به نقل از شرح نهج البلاغة لابن أبی الحديد ج ۱ ص ۳۴

شاهدان معدّل در بغداد بوده».

و بنابر همین شواهد و ادله است که محقق خویی درباره علی بن سنان موصلی عدل می گوید: «واژه عدل بنا بر آنچه از ذکر شدنش برای مشایخ صدوق- قدس سره- به دست می آید، کلمه ای بوده که برای توصیف علمای عامه به کار می رفته است، پس بُعدی ندارد که این فرد -علی بن سنان- یکی از عامه - سنی مذهبان - باشد».^۱

و محقق شوشتری می نگارد: «به هر حال، از توصیف او به "عدل" بوی این می آید که وی از سنی هاست».^۲

و باز به همین سبب شیخ حر عاملی رحمه الله می گوید: «پوشیده نیست حدیث منقول از کتاب غیبت اولاً از طرق عامه -سنی مذهبان- است و در این معنی، حجیتی ندارد؛ و تنها محل حجیتش، نص بر دوازده امام است آن هم بدین سبب که با روایات شیعه موافق است و شیخ پس از آن و چند حدیث دیگر ذکر کرده که آن از روایات عامه است».^۳

۱ . معجم رجال الحديث ج ۱۳ ص ۵۰

۲ . قاموس الرجال ج ۷ ص ۴۷۸

۳ . الإيقاظ من الهجعة ص ۴۰۲ . لازم به ذکر است که نسخه های موجود از کتاب غیبت در نزد ما خالی از نکته ای است که شیخ حر فرموده، لذا یا نسخه ایشان واجد این نکته بوده و یا مرادشان این سخن شیخ طوسی است که فرموده: «این تنها قسمتی از روایات بود که ما آوردیم و اگر شروع به آوردن روایاتی کنیم که از طرف خاصه در این معنی رسیده بدین واسطه کتاب طولانی خواهد شد». الغیبة للطوسی ص ۱۵۶ . و این کلام به ما می فهماند روایاتی که شیخ طوسی با عنوان «از طرف خاصه» ذکر نموده دارای سلسله خالص شیعی نبوده است.

نیز می نگارد: «این روایت از طریق عامه است لذا در جایی که موافق تصریحات ثابت شده از طریق خاصه نیست اعتنایی به آن نمی شود»^۱، و باز می نگارد: «این از طریق عامه است پس حجتی در آن نیست»^۲ و باز می نگارد: «دانستی که این از روایات عامه است»^۳.

و صریح تر از همه اینها گواهی شیخ احمد جوهری متوفی ۴۰۱ ق بر سنی مذهب بودن علی بن سنان موصلی عدل است؛ زیرا ایشان روایتی از وی در بخش اول کتابش «مقتضب الأثر»^۴ ثبت کرده، در حالیکه در مقدمه اش نگاشته: «من در این کتابم، بخشی از روایاتی را ذکر نموده ام که راویان حدیث مخالف شیعه درباره نص بر امامت ائمه ما علیهم السلام به دست ما رسانده اند»^۵.

و اگر بگویند: مایه تعجب است که یک راوی سنی، حدیثی درباره امامت دوازده امام نقل کند، می گوییم: نه تعجبی ندارد چون احادیث فراوانی درباره امامت دوازده امام از اشخاصی مثل عایشه و پسر عمر و ابو هریره و عمرو عاص و نظائر آنها در کتاب هایی مثل «کفایة الأثر» و «مقتضب الأثر» و غیر آن دو، ثبت شده است، و ما در اینجا چند نمونه می آوریم:

۱. الفوائد الطوسية ص ۱۱۷

۲. الفوائد الطوسية ص ۱۱۸

۳. الفوائد الطوسية ص ۱۲۰

۴. مقتضب الأثر ص ۱۰

۵. مقتضب الأثر ص ۱

احادیث اهل سنت در نص بر امامان دوازده گانه:

حدیث ابوهریره درباره امامان دوازده گانه:

ابوهریره می گوید: نزد پیامبر بودم و ابو بکر، عمر، فضل بن عباس، زید بن حارثه و عبد الله بن مسعود نیز حضور داشتند که حسین بن علی وارد شد. پیامبر فرمود: ... ای حسین! تو امام و فرزند امام و پدر نه امام نیکوکار هستی. عبد الله بن مسعود گفت: این امامانی که فرمودید از صلب حسین هستند، چه کسانی می باشند؟ ... فرمود: ... از صلب او - حسین - مردی همنام پدر بزرگش علی بیرون می آید که مسمی به عابد و نور الزهاد است؛ از صلب علی، فرزندی خارج می شود که نام او نام من و شبیه ترین مردمان به من می باشد و علم را می شکافد و به حق نطق می کند ... خداوند از صلب او کلمه حق را بیرون می آورد ... جعفر صادق

سپس حسان بن ثابت آمد و شروع به سرودن شعری در وصف نبی خدا کرد و حدیث نبوی، نیمه کاره ماند. فردا روز ... گفتم: ای رسول خدا آیا باقی حدیث را نمی فرمایید؟ فرمود: از صلب جعفر، مولودی پاک ... همنام موسی بن عمران بیرون آید ... از موسی، فرزندی به نام علی که او را رضا نامند برآید که موضع علم و معدن حلم است ... از صلب علی، فرزندش محمد که پاکترین مردمان در خلقت است، برآید ... از صلب محمد، علی طاهر ... برون آید ... و از صلب علی، حسن پر میمنت و پارسا و طاهر و ناطق از طرف الله برآید که پدر حجت است، ... و از صلب حسن، قائم ما اهل بیت بر آید

که زمین را از عدل و داد پر نماید همچنانکه آکنده از ظلم و ستم شده است ...
علی بن ابی طالب پرسید: پدر و مادرم فدایتان ای رسول خدا این اسامی
که فرمودید، نام چه کسانی بود؟ فرمود: نام اوصایی که پس از تو خواهند بود،
و عترت طاهره و ذریه مبارکه؛ به خدا قسم اگر کسی هزار سال و باز هزار سال
بین رکن و مقام عبادت کند اما در حال انکار ولایت آنها به محشر بیاید،
خداوند او را با صورت در آتش افکند.

ابو علی بن همام می گوید: هزار شگفت از ابوهیره که چنین روایاتی نقل
نموده سپس فضایل اهل بیت را منکر می شود.^۱

حدیث عمر بن خطاب درباره امامان دوازده گانه:

از رسول خدا شنیدم که فرمود: ای مردم! من از نزد شما خواهم رفت و شما نیز
بر سر حوض کوثر حاضر خواهید شد ... هنگامی که بخواهید از پیشاپیشم عبور
کنید درباره ثقلین از شما می پرسم پس بنگرید چگونه بعد از من در مورد ایشان
رفتار می کنید؟ کتاب خداوند ... و عترتم اهل بیتم ... گفتم: ای رسول خدا! عترت
تو چه کسانی هستند؟! فرمود: اهل بیتم از فرزندان علی و فاطمه، و نه تن از فرزندان
حسین، امامانی نیکوکار، آنها عترتم و گوشت و خون من هستند.^۲

۱. کفایة الأثر ص ۸۱-۸۴

۲. کفایة الأثر ص ۹۱-۹۲

حدیث عثمان بن عفان درباره امامان دوازده گانه:

از رسول خدا شنیدم می فرمود: امامان پس از من دوازده تن هستند؛ نه تن از ایشان از صلب حسین می باشند، مهدی این امت از ماست پس هر که به ایشان چنگ زند، به حبل الله چنگ زده و هر که دست از ایشان بردارد، دست از خدا برداشته است.^۱

حدیث عایشه درباره امامان دوازده گانه:

ما اتا فکی داشتیم که هر گاه آن حضرت می خواست با جبرئیل ملاقات کند در آنجا دیدار می کرد، یک بار رسول خدا در آنجا با جبرئیل ملاقات نمود و به من دستور داد احدی به آنجا بالا نرود. اما حسین بن علی از آنجا بالا رفت، ... جبرئیل گفت: زود باشد که او را شهید کنند، ... رسول خدا گریست؛ جبرئیل گفت: ای رسول خدا! گریه مکن که خداوند با قائم شما اهل بیت، انتقام خون او را می گیرد. رسول خدا پرسید: قائم ما اهل بیت کیست؟ جبرئیل گفت: او نهمین فرزند از نسل حسین است ... پس از حسین، علی فرزندش ... پس از او محمد فرزندش ... جعفر ... موسی ... علی ... محمد ... علی ... حسن که مومن به خدا است ... و از صلب او، کلمه حق و لسان صدق و اظهار کننده حق، حجت خدا بر بندگانش را بیرون خواهد آورد که غیبتی طولانی دارد و خداوند به واسطه او

اسلام و اهلش را بر همه پیروز نموده و کفر و اهلش را فرو خواهد برد.^۱

حدیث عبد الله بن عمر درباره امامان دوازده گانه:

رسول خدا فرمود: خدای تعالی در شبی که (به معراج) برده شدم به من وحی کرد: ای محمد چه کسی را در زمین میان امتت به جای خود گذاشتی؟ - در حالیکه خدا خود بدان آگاه‌تر بود - عرض کردم: پروردگارا برادرم را، فرمود: ای محمد، علی بن ابی طالب را؟ عرض کردم: بلی ای پروردگار من، فرمود: ای محمد، من نظری بر زمین افکندم و تو را از آن اختیار کردم، هیچ گاه یادی از من نمی شود مگر اینکه تو نیز با من یاد می شوی، من محمودم و تو محمد، سپس نظر دیگری بر زمین افکندم و از آن علی بن ابی طالب را برگزیدم و او را وصی تو قرار دادم، پس تو سرور پیامبران و علی سرور اوصیاست، سپس از اسمهای خویش نامی گرفته بر او نهادم، من اعلی هستم و او علی است، ای محمد، من علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از یک نور آفریدم سپس ولایت ایشان را بر فرشتگان عرضه داشتم، ... سپس فرمود: ای محمد آیا مایلی آنان را ببینی؟ عرض کردم: بلی، فرمود: قدمی پیش گذار، من قدمی جلو نهادم، ناگاه دیدم: علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی، و حجت قائم که

همانند ستاره ای درخشان در میان آنان بود. عرض کردم: پروردگار من اینان چه کسانی اند؟ فرمود: اینان امامان هستند و این يك نیز قائم است ...^۱

گفته نشود: گواهی شیخ جوهری در تعارض با گواهی شیخ طوسی است، چون می گوئیم: در صفحات پیشین پیرامون عبارت شیخ که گفته بود: «از طرف خاصه» توضیح دادیم و اثبات کردیم که مراد شیخ طوسی این نیست که تک تک راویان حدیث وصیت شیعه هستند لذا گواهی شیخ جوهری بی رقیب و بدون تعارض است. حال بر فرض که سخن این دو بزرگوار با هم تعارض داشته باشند! خوب چه چیزی پس از تعارض میان دو رأی، جز تساقط باقی می ماند؟!

یاری رساندن های پوچ و خنک:

مبلغان این مدعی، کمک هایی برای اثبات وثاقت علی بن سنان موصلی کرده اند که عبارتند از:

کمک اول) اعتماد حسین بن علی بزوفری به روایت علی بن سنان:

آنها می گویند: شیخ حسین بزوفری بر روایت علی بن سنان اعتماد کرده و آن را نقل نموده، و این دلیل وثاقت ابن سنان و عدالت اوست.

پاسخ:

اولاً. صرف اینکه راوی ثقه از فردی روایتی نقل کند به معنی وثاقت آن فرد

نیست. چون هر محققى مى داند که چه بسیار راویان ثقه از افراد ضعیف بلکه اشخاص معروف به دروغگویی و فسق و حتی دشمنی با اهل بیت علیهم السلام روایت نقل نمایند؛ و هر کس در علم حدیث سر رشته داشته باشد، این مطلب نزد او هویدا و روشن است.

اما چه مى شود که راوی ثقه، روایتی از یک دروغگو یا فاسق و یا ضعیف نقل مى کند؟! چند سبب دارد:

۱. گاهی دلیل نقل حدیث از کسی، مقبولیت مضمون آن نزد ناقل است نه مقبولیت کسی که ناقل از او نقل مى کند؛ به عنوان مثال شیخ ابن قولویه قمی در مقدمه کتاب «کامل الزیارات» تصریح مى کند که روایات را از ثقات نقل کرده است^۱، ولی با این حال روایاتی از مثل محمد بن مهران ثبت نموده^۲ که کذاب و جعال مى باشد^۳، و این معنایش آن نیست که ابن مهران در نظر ابن قولویه ثقه و مورد اعتماد بوده است.

۲. گاهی دلیل نقل یک روایت، مضمون عجیب و غریب آن است که باعث مى شود راوی آن را از روی تعجب نقل کند یا اینکه دیگر حدیث شناسان نیز بدان دست یابند و درباره اش نظر دهند.

۳. گاهی نقل حدیث صرفاً برای جلوگیری از نابودی میراث علمی شیعه است بدون اینکه به راست یا دروغ بودن احادیث یا ضعف و وثاقت روات، نگاهی

۱. کامل الزیارات ص ۴

۲. کامل الزیارات ص ۱۷۲، ۳۱۹

۳. رجال النجاشی ص ۳۵۰ رقم ۹۴۲

داشته باشد، لذا وظیفه تحقیق و تفحص و شناخت سره از ناسره را بر عهده محققان و حدیث شناسان وا می نهد. همان کاری که علامه سید هاشم بحرانی و محدث حویزی در دو تفسیر «البرهان» و «نور الثقلین» انجام داده اند که هر دو علی رغم نقل هزاران روایت در تفسیرشان، تصریح می کنند که صحت هیچکدام از روایات را عهده دار نمی شوند و تنها هدفشان، گردآوری احادیث تفسیری بوده است.^۱

۴. و گاهی اینچنین است که بخشی از مضمون روایت نزد راوی مورد قبول می باشد نه تمام آن.

و با وجود اینچنین علل و اسبابی، احدی نمی تواند ادعا کند: نقل روایتی توسط فلان راوی ثقه از فردی، به معنی مورد اعتماد بودن آن فرد نزد اوست؛ بله! اگر شیخ حسین بزوفری روایات فراوانی از ابن سنان موصلی نقل می نمود، مجالی برای چنین ادعایی بود که حسین بزوفری، به علت اعتمادش به ابن سنان، این همه روایت از او نقل کرده؛ اما در کمال تأسف حسین بزوفری در میان تمام کتاب های حدیثی شیعه فقط دو حدیث از ابن سنان نقل نموده است! و اگر قرار باشد این مطلب بر چیزی دلالت کند، بر این دلالت دارد که حسین بزوفری به ابن سنان اعتماد نداشته و به همین دلیل به شدت از او کم حدیث نقل کرده است.

بنا بر این بالاترین چیزی که می توان در مورد نقل حدیث وصیت توسط

شیخ حسین بزوفری ادعا کرد اینست که او به مضمون حدیث وصیت، اعتماد نموده است نه راوی آن؛ که حتی اگر این را هم بپذیریم باز این سوال مطرح است که آیا او تمام بخشهای وصیت را قبول داشته یا فقط بخش وصیت به دوازده امام را؟! طبیعتاً ما نمی دانیم! لذا این احتمال هست که بزوفری تنها بر همان بخشی از روایت که بر امامت دوازده امام تصریح نموده، باور داشته و هیچ اعتنایی به مهدی های دوازده گانه که در این روایت مطرح شده، نداشته است؛ همچنانکه شیخ طوسی نیز به عنوان تنها نقل کننده این وصیت، هیچ باوری به مضمون مهدیین از فرزندان قائم ندارد لذا در دو کتاب اعتقادیش یعنی «العقائد الجعفریة» و «الإقتصاد فیما یتعلق بالإعتقاد» کوچکترین سخنی از مهدیین به میان نیاورده است.

حال اصلاً بر فرض که حسین بزوفری به تمام مفاد این روایت، اعتماد داشته است، اما:

اولاً. اعتماد او بر مضمون یک روایت، باوری فردی و شخصی است و حجیتی برای ما ندارد.

ثانیاً. ممکن است علت اعتماد وی، این بوده که او از حدیث وصیت، وحدت مهدیین و ائمه رجعت را فهمیده است. همچنانکه شیخ حر عاملی و شیخ حسن حلی همین را فهمیده و دوازده مهدی را همان یازده امام به علاوه نبی خدا صلی الله علیه و آله قلمداد می کنند^۱؛ و این را علامه مجلسی رحمه

۱. الإیقاظ من الهجعة ص ۴۰۳-۴۰۴، مختصر البصائر ص ۱۴۳

الله نیز بیان نموده است^۱، و جالب اینکه متن وصیت در نسخه ای از غیبت طوسی در قرن یازدهم اینچنین آمده: «فلیسلمها إلی أویه: پس امام زمان علیه السلام وصایت را به پدرش تسلیم می کند»، یعنی آن را به پدرش امام حسین علیه السلام می دهد. و اگر پیروان احمد اشکال کنند که نام امام حسین علیه السلام احمد و عبد الله و مهدی نیست می گوییم: اولاً نام احمد بصری هم عبد الله و مهدی نیست، ثانیاً طبق ده حدیثی که قبلاً ذکر نمودیم یکی از نام های امام حسین علیه السلام «مهدی» می باشد و «عبد الله» هم که با همان توجیه اتباع احمد، به معنای عبد خداست و امام حسین علیه السلام عبد الله نیز بوده اند بلکه ابا عبد الله بوده اند و «احمد» هم که هیچ اشکالی ندارد نام ایشان در هنگام رجعت، احمد نیز باشد.

کمک دوم) نقل حدیثی ارزشمند توسط شیخ صدوق از علی بن سنان:

آنان می گویند: شیخ صدوق در کتاب "کمال الدین"، حدیثی از علی بن سنان در اثبات امامت امام دوازدهم و معجزه ای از ایشان نقل نموده که از خلال آن دانسته می شود علی بن سنان، از شیعیان راسخ اهل بیت بوده است: «ابن مهران آبی از ابو الحسین بغدادی از علی بن سنان موصلی گوید: پدرم برای من باز گفت که: چون سید ما ابو محمد حسن بن علی عسکری

وفات کرد کاروانی از قم و بلاد کوهستان راه افتادند که معمولاً اموال و وجوهات را می آوردند و خبری از وفات امام یازدهم نداشتند. چون به سامراء رسیدند و به آنها گفته شد: امام وفات کرده، گفتند: وارث او کیست؟ جواب شنیدند: جعفر بن علی برادرش. از حال او خبر گرفتند، گفته شد: او امروز برای خوشگذرانی بیرون رفته و در دجله سوار قایقی شده شراب می خورد و با او آوازه خوانان هستند. آن گروه با هم مشورت کردند و گفتند: این وصف امام نیست و بعضی گفتند: ما را برگردانید این اموال را به دست صاحبانش برسانیم. ابو العباس محمد بن جعفر حمیری گفت: بمانید تا این مرد برگردد و او را به درستی امتحان کنیم. چون برگشت نزد او رفتند و بر او سلام کرده و گفتند: ای سرور ما، ما از قم آمدیم و جمعی شیعه و دیگران با ما هستند، و ما خدمت سید خود ابو محمد حسن بن علی اموالی می آوردیم. گفت: آن اموال کجاست؟ گفتند: همراه ما است. گفت: آنها را نزد من بیاورید. گفتند: نه! این اموال داستان خاصی دارد. گفت: آن داستان چیست؟ گفتند: این اموال از عموم شیعه جمع آوری می شود، بسا يك دينار یا دو دينار از کسی در میان آنهاست، همه را در یک کیسه می کنند و بر آن مهر می زنند و هر گاه این مال را خدمت سید خود ابو محمد می آوردیم می فرمود همه آن این قدر دينار است و چند دينار از کیست و چند دينار از فلانیست تا نام همه صاحبان آن ها را می گفت و نقش مهرها را هم بر می شمرد.

جعفر گفت: شما دروغگوئید به برادرم چیزی می بندید که انجام نمی دهد این علم غیب است و جز خدا آن را نمی داند. چون آن جماعت سخن جعفر

را شنیدند به یکدیگر نگاه کردند و جعفر گفت: این مال را نزد من بیاورید. گفتند: ما مردمی اجیر و وکیل صاحبان این مال هستیم و آن را به کسی تسلیم نمی کنیم جز به همان علامات و نشانه هایی که از سید خود حسن بن علی می دانیم، اگر تو امامی برای ما دلیلی بیاور و گر نه اموال را به صاحبانش بر می گردانیم تا درباره آن نظر دهند.

در آن موقع خلیفه در سامراء بود، لذا جعفر نزد او از دست آنان شکایت کرد و آنها را احضار کردند؛ چون آنها حضور خلیفه رسیدند، به ایشان گفت: این اموال را به جعفر بدهید. گفتند: اصلح الله امیر المومنین ما مردمی اجیر و وکیل صاحبان این اموال هستیم و این اموال نزد ما امانت است و ماموریم که جز با علامت و نشانه معین به کسی ندهیم و با ابو محمد هم همین عادت جاری بود و او به ما نشانی می داد. خلیفه گفت: ابو محمد به شما چه علامت و نشانی می داد؟ آن جمع گفتند: دینارها و صاحبانش و مقدارش را برای ما شرح می داد و می گفت چه اندازه است و چون این کار را برای ما می کرد همه دارایی را به وی تسلیم می کردیم، ما بارها خدمت او آمدیم و این نشانه و علامت میان ما بود، اکنون وی فوت کرده است و اگر این مرد صاحب امر امامت می باشد همان دلیلی را که برادرش برای ما می آورد، بیاورد و گر نه باید این اموال را به صاحبانش برگردانیم.

جعفر گفت: یا امیر المومنین این مردم قومی کذابند و بر برادرم دروغ می بندند، این علم غیب است. خلیفه گفت: اینها فرستاده شده اند و بر رسول وظیفه ای جز ابلاغ آشکار نیست، جعفر مبهوت شد و نتوانست جوابی بگوید.

آن گروه گفتند: خوب است امیر المومنین اظهار لطف کند و بدرقه خود را با ما بفرستد تا از این شهر بیرون رویم. خلیفه نماینده ای را با آنها روانه کرد و چون از شهر خارج شدند جوانی که از همه مردم خوشروتر و به صورت خادمی بود، آمد و ندا زد: ای فلان و ای فلان مولای خود را اجابت کنید...»^۱.

پاسخ:

صرف تشابه اسمی میان علی بن سنان موجود در این روایت با علی بن سنان موصلی عدل در روایت وصیت، نمی تواند دلیل آن باشد که این دو یک نفر هستند. چون کسی که شیخ صدوق این خبر را از او نقل کرده علی بن سنان بدون لقب عدل است؛ از طرفی ناقل و منقول از علی بن سنان در سند شیخ صدوق غیر از ناقل و منقول از او در سند وصیت هستند، در حالیکه هر دوی شان در هر دو سند منفرد می باشند.

از طرف دیگر شیخ صدوق با دو واسطه این روایت را از علی بن سنان نقل کرده: «ابن مهران آبی از ابو الحسین بغدادی از علی بن سنان»، در حالیکه علی بن سنان موصلی موجود در سند حدیث وصیت معاصر شیخ صدوق است، پس چطور شیخ صدوق از همدوره ای خود با دو واسطه نسلی، نقل روایت نموده است؟! زیرا شیخ جوهری مولف کتاب "مقتضب الأثر" متوفی ۴۰۱ قمری از علی بن سنان بدون واسطه روایت نقل کرده، و این به معنی آن

است که علی بن سنان موصلی عدل همدوره و معاصر شیخ صدوق متوفی ۳۸۱ قمری است؛ لذا روشن می شود که میان این ابن سنان و علی بن سنان موصلی عدل، حد اقل پنجاه سال اختلاف نسل است.

بماند که از سنان، پدر علی بن سنان هیچ حدیثی در میان تمام کتب روایی شیعه ثبت نشده الا همین داستان منفرد که شیخ صدوق آن را با سندی که تمام رجالش، ناشناس و مجهول اند، ثبت نموده است؛ لذا این فرد کاملاً نزد جماعت شیعه و یارانِ امام هادی و امام عسکری علیهما السلام و نواب خاصه امام زمان، مطرود و کنار گذاشته بوده است.

این از سند این روایت، اما با نگاهی به مفاد آن نیز می بینیم که از چندین جهت، ساختگی بنظر می رسد؛ از جمله:

۱. هنگامی که آن جماعت می شنوند امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته است، از وصی ایشان سوال نمی پرسند بلکه از وارث او سوال می کنند: «گفتند: وارث او کیست؟!» و چنین تعبیری از شیعیانی که در پی یافتن جانشین امام متوفی بوده اند، سابقه ندارد؛ چون آنان از وصی امام سوال می کردند نه وارثش.

۲. آنان وقتی شنیدند وارث امام عسکری علیه السلام برادرش جعفر است که الآن مشغول خوشگذرانی و شرابخواری و غنا بازی است، یقین نکردند او امام نیست! بلکه با هم مشورت کرده و گفتند صبر می کنیم تا او را دیده و او را با علم غیش، بیازماییم: «به ایشان گفته شد: او برای خوشگذرانی بیرون رفته و در دجله سوار قایقی شده شراب می

خورد و با او آوازه خوانان هستند. آن جمع با هم مشورت کردند ...
بمانید تا این مرد برگردد و او را به درستی امتحان کنیم».

۳. وقتی آنان دیدند جعفر علم ائمه علیهم السلام را به امور غیبی
انکار کرد و نشانه ای از علم امام را دارا نیست و نمی تواند از امور
غیبی سخن کند، باز یقین نکردند که او امام نیست بلکه از وی دلیلی
بر امامتش طلبیده و گفتند: «اگر تو امامی برای ما دلیلی بیاور».

۴. وقتی خلیفه عباسی شنید این گروه ادعا دارند امام عسکری علیه
السلام غیب می دانسته، آنان را از دم تیغ نگذرانید و اموالشان را
مصادره ننمود و حتی ایشان را توییح و سرزنش هم نکرد، بلکه آنان را
مورد لطف نیز قرار داد و: «نماینده ای با آنان روانه نمود».

و موارد دیگری که شخص مراجعه کننده در می یابد این حدیث منفرد
مجهول، ساختگی است؛ لذا به واسطه این داستان وثاقت یا عدالت راوی آن
ثابت نمی شود.

(د) علی بن حسین

این مدعیان، به دروغ ادعا دارند که مراد از علی بن حسین در این سند،
علی بن حسین بن بابویه قمی پدر شیخ صدوق است.

حال آنکه علی بن حسین بن بابویه قمی کتابی دارد تحت عنوان "الإمامة و
التبصرة من الحيرة" و در آن احادیث فراوانی درباره شمار امامان و اشخاص و
اسامی آنان، تعیین شخص قائم موعود و مهدی منتظر، ثبت نموده؛ و با این
حال در این کتاب ارزشمند، حدیث وصیت را ثبت نکرده است؛ همچنین

بزرگ شاگرد او فرزندش جناب شیخ صدوق نیز - که پدرش احادیث بسیار زیادی در باب امامت و ولایت و مهدویت به وی تعلیم داده، و او هم آن احادیث را در کتاب ارزشمند "کمال الدین"، ثبت نموده - این حدیث را از پدرش نقل نکرده است. لذا دانسته می شود که علی بن حسین موجود در سند این وصیت، هیچ ربطی به علی بن حسین بن بابویه قمی ندارد.

بماند که این علی بن الحسین حدیث وصیت را از احمد بن محمد بن خلیل نقل کرده، در حالیکه حتی یک حدیث از پدر شیخ صدوق از نوه خلیل در هیچ کتابی ثبت نشده است، همانگونه که حتی یک حدیث از علی بن سنان موصلی از پدر شیخ صدوق در کتب شیعه وجود ندارد.

هـ) احمد بن محمد بن خلیل:

از احمد بن محمد بن خلیل، هیچ روایتی در تمام مصادر حدیثی شیعه به غیر از همین وصیت ثبت نشده است؛ پس این راوی نزد طایفه شیعه به کلی مجهول و مطرود می باشد. البته اگر نگوییم که مراد از او همان احمد بن محمد خلیلی است که شیخ طوسی در کتاب غیبت، قبل از روایت وصیت، یک حدیث از او ثبت کرده است؛ چون اگر احمد بن محمد بن خلیل، همان احمد بن محمد خلیلی باشد که همین گونه است - زیرا خلیلی در واقع انتساب جدی احمد بن محمد بن خلیل می باشد^۱ - او معروف به دروغگویی

۱. علامه شوشتري می نگارد: تبدیل کردن "ابن فلان" به "الفلانی" در جایی که موجب تشابه نشود صحیح است، مثل "ابن قتیبة" به "القتیبي"، برای همین در روایات، گاهی از احمد بن

و جعل روایات دروغین و فساد در مذهب بوده است؛ و مراد از فساد در مذهب یعنی یا سنی بوده و یا غالی.

شیخ نجاشی درباره وی می گوید: «او بسیار ضعیف است و به او التفات نمی شود»^۱ و علامه حلی درباره اش می گوید: «احمد بن محمد ابو عبد الله خلیلی که به او غلام خلیل می گویند آملی طبری؛ جداً ضعیف است و به او التفات نمی شود؛ او دروغگو و حدیث ساز و فاسد المذهب است»^۲.

خوب کدام عاقلی دین خود را از چنین راوی و چنین سندی می گیرد؟!

و) جعفر بن احمد مصری:

این شخص نیز در هیچ یک از آثار روایی شیعه نام و نشانی ندارد جز همین خبر موسوم به وصیت. و این مطلب گواه بر اینست که این شخص، نزد جامعه شیعه، کاملاً مطرود و مجهول بوده است.

بله! سنی مذهببان ادعا داشته اند که او یک راوی دروغگو و بی حیا و حدیث ساز است؛ و اینکه وی نزد ایشان، رافضی بوده معنایش اینست که قطعاً شیعه دوازده امامی بوده است. چرا که سنی مذهببان خیلی ها را به عنوان رافضی قلمداد کرده اند بدین بهانه که احادیثی در فضیلت اهل بیت یا بدی های خلفا

محمد بن مطهر، تعبیر به "أبي علي بن المطهر" شده و بار دیگر به "أبي علي المطهری". قاموس

الرجال ج ۱ ص ۱۴

۱. رجال النجاشی ص ۹۶

۲. خلاصة الأقوال ص ۲۰۵ رقم ۲۰

نقل می کرده اند؛ لذا می بینیم برخی از آنان، رهبرِ اهل سنت در تاریخ و تفسیر یعنی ابن جریر طبری را و برخی دیگر امام اهل سنت در حدیث، احمد نسائی - صاحب یکی از صحاح سته - را و برخی دیگر حاکم نیشابوری، امام اهل سنت در حدیث و صاحب "المستدرک علی الصحیحین" را^۱، و برخی دیگر حافظ گنجی شافعی امام الحرمین را شیعه دانسته اند.

لذا اولاً اینچنین انتسابی از سوی سنی مذهب‌ان دال بر تشیع وی نیست و ثانیاً جعفر اهل مصر است و اغلب شیعیان مصر در آن زمان، اسماعیلی مذهب بوده اند نه دوازده امامی، و شاید چرایی مطرود بودن این راوی نزد شیعیان همین بوده است و ای بسا قاضی نعمان اسماعیلی مصری، روایتی که درباره مهدیین به صورت مرسل نقل کرده را از همین جعفر بن احمد مصری گرفته باشد. و الحمد لله.

افزون بر اینکه جعفر مصری در سال ۳۰۴ قمری از دنیا رفته است^۲ پس چطور تنها با دو واسطه از امام صادق علیه السلام که در سال ۱۴۸ قمری به شهادت رسیده اند - حدوداً ۱۵۰ سال فاصله زمانی - حدیث نقل کرده است؟ و مسأله قرب اسناد، اگر چه در دایره امکان می گنجد اما اثباتش نیازمند دلیلی قاطع است که در اینجا دلیلی وجود ندارد.

۱. تاریخ الإسلام، الذهبی، ج ۲۸ ص ۱۳۱، ذهبی در این کتاب درباره حاکم نیشابوری از برخی چنین توصیفی نقل نموده: رافضی خبیث!

۲. قاموس الرجال ج ۲ ص ۶۰۸

ز) حسن بن علی:

این راوی نیز نزد ما مجهول است و هیچ حدیثی از وی در تمام کتب حدیثی شیعه جز همین خبر موسوم به وصیت وجود ندارد؛ و این روشن می کند که او نیز نزد جماعت شیعه و اصحاب ائمه علیهم السلام کاملاً مجهول و مطرود بوده است، به گونه ای که نه احدی از اصحاب ائمه علیهم السلام از وی حدیثی نقل کرده و نه وی هیچ روایتی از احدی از اصحاب ائمه علیهم السلام، نقل نموده است.

اما ناظم عقلی ادعا دارد که در سند شیخ طوسی تصحیف رخ داده و اسم حقیقی این راوی، حسین بن علی است که شیخ نجاشی او را توثیق نموده است؛ آنجا که می گوید: «عالم کلامی، ثقه، ساکن مصر بود»^۱. ولی این ادعایی دروغ و بدون دلیل است چون تمام نسخه های کتاب "غیبت طوسی" و همچنین تمام کتب حدیثی که این وصیت را از "غیبت طوسی" نقل کرده اند، جمیعاً نام راوی را حسن بن علی ثبت کرده اند، جز یک نسخه از "بحار الأنوار"^۲ که آن نیز با خودش تناقض دارد چون همان "بحار الأنوار" نام وی را در جلد دیگری «حسن بن علی» آورده است^۳. و حتی اگر ادعای پوچ عقلی را بپذیریم که نام حقیقی او حسین بن علی است، لکن او از کجا دانسته که وی همان کسی است که شیخ نجاشی

۱. إلتصاراً للوصية ص ۴۱

۲. بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۵۷

۳. بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۲۶۰

توثیقش نموده؟! چون شیخ نجاشی هیچ سخنی در این باره نگفته که وی عموی جعفر بن احمد مصری بوده یا نام پدرش علی بن بیان است؛ خوب چه دلیلی بر اتحاد این دو نفر - جز ادعای بی دلیل - وجود دارد؟!

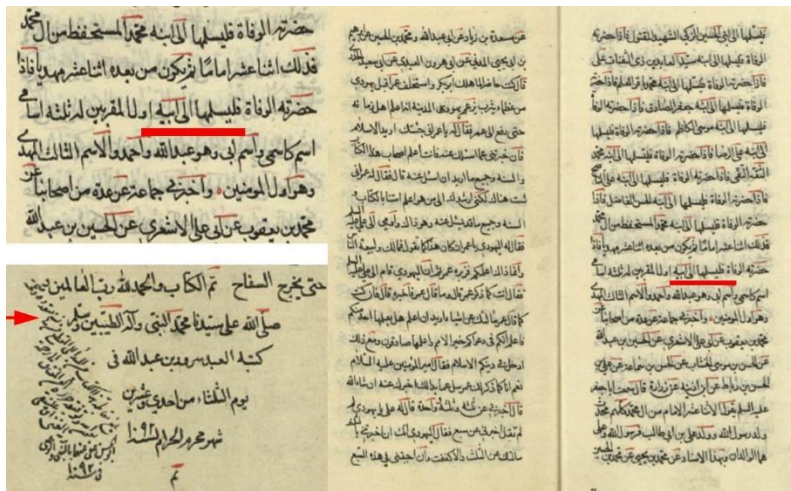
از طرفی! علامه حلی سخن شیخ نجاشی را اینگونه ثبت نموده: «فقیه عالم کلامی، ساکن مصر بود»^۱ که اصلاً فاقد توثیق وی هست؛ و متعین همان است که علامه حلی ثبت نموده است؛ مرحوم محقق شوشتری در توضیح این مطلب می گوید: «در مقدمه دانستید نسخه هایی که از کتاب نجاشی در دست داریم بدون تصدیق علامه حلی که نسخه صحیح کتاب در دست او بوده، اعتباری ندارد؛ و چون او عین عبارات نجاشی را ثبت می نماید دانسته می شود که نجاشی نیز (درباره حسین بن علی) همان تعبیری را کرده که علامه آورده (یعنی سخنش خالی از توثیق است) و عبارتش در نسخه های ما دچار تصحیف شده است»^۲.

حال اگر عقلی ادعا می کند در سند وصیت، تصحیف رخ داده، ما نیز این مجال را داریم که مدعی وقوع تصحیف در متن وصیت شویم و بگوییم واژه «إِبنه» در عبارت: «فَلْيُسَلِّمَهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلَ الْمُقَرَّرِينَ»، تصحیف شده و درست آن: «أُبیّه» بوده است؛ همچنانکه در نسخه ای خطی از غیبت شیخ طوسی، همینگونه آمده است:

۱ خلاصة الأقوال ص ۵۳

۲. قاموس الرجال ج ۳ ص ۴۸۹

ادعای دوم: صحت رجالی سند وصیت / ۱۳۱



و همین مسئله را شیخ حر عاملی نیز احتمال داده است، و همین نسخه موافق روایات متعدد مبنی بر رجعت امام حسین علیه السلام بعد از قائم صلوات الله علیه می باشد. ما این وجه را در کتاب مان "لوح و قلم" به روشنی توضیح داده و اشکالات وارده را پاسخ گفته ایم. لذا طبق این نسخه، حضرت مهدی علیه السلام وصایت را به پدرش امام حسین علیه السلام به هنگام رجعت ایشان تقدیم خواهد نمود که در آن هنگام سه نام دارند: عبد الله؛ احمد و مهدی؛ و با این بیان، بنیاد ادعاهای احمد اسماعیل بصری، فرو می پاشد. و الحمد لله.

ح) علی بن بیان بن زید بن سیابه:

او نیز همانند فرزندش «حسن بن علی»، حتی یک حدیث از یکی از ائمه علیهم السلام یا اصحاب آنها نقل ننموده است جز همین خبر وصیت؛ پس

این فرد نیز به کلی نزد اصحاب ائمه بلکه خود امام صادق علیه السلام، طرد شده بوده است. و شگفت و هزاران شگفت که امام صادق علیه السلام از میان صدها شاگرد و صحابی بزرگ و جلیل القدر خود، وصیت نبوی را تنها برای یک راوی مطرود و ناشناس و بی هویت، بازگو کرده و آن را از بزرگترین نگاهبانان سنت محمدی و اصحاب مورد اعتماد و امانت دار و خداتریش، مخفی نگه داشته است! بزرگانی همانند ابو بصیر که از امام صادق علیه السلام شنیده بوده مهدیین امام نیستند و صرفاً گروهی از شیعیان اهل بیت هستند؛ اما از ایشان نشنیده بود که آن مهدیین در وصیت نبوی ذکر شده اند! بزرگانی همانند محمد بن مسلم که شانزده هزار حدیث از امام صادق علیه السلام شنیده بود ولی این وصیت را نشنیده بود! و یا دیگر یاران وفادار امام، همانند برید عجلی و هشام بن حکم و هشام بن سالم و زراره و سایر اصحاب نامدار فراوان امام صادق علیه السلام.

و اصلاً احتمال دارد که این فرد جزو سنی مذهب و مخالفان امام بوده و به همین جهت امام از سر تقیه، رجعت امامان را با لفظ «مهدیین» تعبیر نموده است؛ شیخ حر عاملی می گوید: «احتمال دارد این روایت بر تقیه حمل شود؛ بدین تقدیر که از این خبر، نفی رجعت اراده شده بوده».^۱

حال با این همه، عقلی در اثبات وثاقت علی بن بیان می گوید: او جزو اصحاب امام صادق علیه السلام است و می توان همه اصحاب آن امام را ثقه

دانست بجز آن کسی که به دلیلی از این گستره خارج شده است.^۱

این در حالی است که هیچ ترجمه و شرح حالی برای علی بن بیان در کتب رجالی وجود ندارد تا از خلال آن متوجه شویم آیا وی از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است یا خیر؟! تا بعد نوبت بدین بحث برسد که آیا تمام اصحاب امام صادق علیه السلام یا راویان ایشان، ثقه هستند یا نه؟! غیر از اینکه بطلان ادعای وثاقت تمام اصحاب امام صادق علیه السلام چون خورشید سر ظهر روشن و آفتابی است و هر کس در علم رجال پژوهش کرده باشد، این حقیقت بر او پوشیده نیست.

گفته نشود که: نقل خبر وصیت توسط علی بن بیان از امام صادق علیه السلام، نشانگر اینست که او از اصحاب آن حضرت بوده است؛ چون می‌گوییم: علی بن بیان در تمام کتاب‌های حدیثی شیعه تنها و تنها همین تک خبر را از امام صادق علیه السلام روایت کرده؛ از طرفی چون این فرد نزد شیعه مطرود بوده و نزد ما کاملاً ناشناس و مجهول است، و هیچ شرح حالی در کتب رجالی ندارد، نمی‌دانیم این روایت را به دروغ بر امام بسته یا نه؟! و باز نمی‌دانیم این خبر را خودش از امام شنیده یا کسی برایش نقل کرده و واسطه را نام نبرده. پس هیچ عاقلی بنا بر نقل تک خبر او از امام صادق علیه السلام نمی‌تواند حکم قطعی بدهد که وی از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است.

بخش چهارم: تصریح برخی رجالیها به صحت سند وصیت

توضیح ادعا: میرزای نوری در جلد دوم از نجم ثاقب، جلد ۲ صفحه ۷۱ سند روایت وصیت را معتبر دانسته است.^۱

این مدعی می گوید: «میرزای نوری از بزرگان علماست و مهارتی طولانی در علم حدیث و رجال دارد، پس ممکن نیست که در صادر کردن این احکام بدون علم و درایت سهل انگاری کرده باشد، و این چنین شهادتی از چنین عالمی که بر علم و تقوایش اتفاق نظر وجود دارد، کلام را کوتاه نموده و در بحث ما کافی است.

ما وقتی احوال رجال سند یک روایت را بررسی می کنیم، هدف آن است که ببینیم آیا معتبر است و هنگامی که توسط خبره ای فهمیدیم سند معتبر است، بررسی رجال سند، به دست آوردن چیزی است که خودش موجود بوده و طولانی کردن کلام است بدون فایده؛ چرا که غرض از بررسی احوال رجال سند قبلاً محقق شده و همان مطلوب و مراد بوده است».^۲

بررسی و نقد:

اولاً. طلاب مبتدی حوزه نیز می دانند برخی مبانی رجالی نزد علمای رجال اختلافی است لذا نمی توان با حدیثی بر همه شیعیان احتجاج نمود جز

۱. الوصیة و الوصی ص ۱۹۱

۲. عقائد الإسلام حاشیه ص ۱۴۹-۱۵۰

اینکه آن حدیث طبق همه مبانی رجالی یا لا اقل مبانی مشهور رجالی صحیح باشد. خصوصاً جایی که پای عقیده در میان است؛ اما این مدعی از این مطلب ابتدایی مطلع نیست یا خود را به نادانی زده و ادعا می کند: «هنگامی که می بینیم یک انسان خبره و آگاه سند را معتبر قلمداد می کند، تتبع در رجال آن سند، تحصیل حاصل و زیاده کاری بی ثمر است»!

ثانیاً. هر چند میرزای نوری، یکی از محدثان بزرگ شیعه است اما مبانی رجالی او نزد طایفه شیعه، متروک و بی پیرو می باشد؛ چون ایشان عالمی اخباری و مشهور به ضعف مبانی رجالی بوده است؛ برای همین شما احدی از طایفه شیعه را نمی بینید که در تصحیح یک روایت به سخن میرزای نوری، استناد کند. در نتیجه کسی که درباره معتبر بودن روایتی به گفته ایشان تکیه نماید، یا نسبت به این واقعیت جاهل است و یا حيله گری است که می خواهد مخاطب را به غلط بیندازد. و با این بیان، شما ارزش کلام این مدعی را در می یابید، که می گوید: «این چنین شهادتی از چنین عالمی که بر علم و تقوایش اتفاق نظر وجود دارد، کلام را کوتاه نموده و در بحث ما کافی است».

ثالثاً. میرزای نوری نگفته سند این حدیث صحیح است بلکه گفته معتبر است و هر کس که با اصطلاحات رجالی آشنایی داشته باشد می داند لفظ «معتبر» نزد اخباری ها بر روایتی اطلاق می شود که نه صحیح است و نه موثق و نه حتی حسن. این علامه مجلسی رحمه الله است که در کتاب "حياة القلوب" که پیرامون تاریخ پیامبران علیهم السلام نوشته شده، نسبت به حدیثی

که عباس بن عمرو فقیمی روایت کرده می گوید: «به سند معتبر»^۱، در حالیکه خود ایشان در کتاب رجالی خویش همین حدیث را اینگونه توصیف نموده: «مجهول است»^۲. و نیز نسبت به حدیثی که از مرد مجهولی روایت شده نگاشته: «به سند معتبر»^۳، و نسبت به روایتی که تمام راویانش مجهول می باشند گفته: «به سند معتبر»^۴، و باز نسبت به حدیثی که راویش مجهول می باشد فرموده: «به سند معتبر»^۵، و مواردی از این دست.

خوب مراد اخباری ها از اینکه می گویند «معتبر» چیست؟ ظاهراً مراد آنها معتبر در معناست نه معتبر از نظر سند، یعنی معنای حدیث را صحیح می دانند نه اینکه رجال سندش را ثقه می شمروند، و این را همه می دانند که میرزای نوری اعتقاد داشته که امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و دارای فرزندانی هستند^۶، در نتیجه محتوای حدیث وصیت را صحیح می داند و اصلاً در کتاب "نجم ثاقب" همین حدیث را یکی از دلیلهای اثبات فرزند برای امام زمان علیه السلام قرار داده است.^۷

و جالب است بدانید: اینکه میرزای نوری محتوای حدیث وصیت را درست

۱. حیات القلوب ج ۱ ص ۳۷

۲. مرآة العقول ج ۲ ص ۲۵۶

۳. حیات القلوب ج ۱ ص ۴۱

۴. حیات القلوب ج ۱ ص ۴۳

۵. حیات القلوب ج ۱ ص ۴۴

۶. نجم ثاقب ج ۲ ص ۴۷۴-۴۷۸

۷. نجم ثاقب ج ۲ ص ۴۷۶

دانسته، نه به معنای قبول مهدیین و امامت آنها بوده، بلکه ایشان تنها و تنها فرزند داشتن امام زمان علیه السلام را از این حدیث قبول داشته، لذا بعد از گذشت دو صفحه از نقل حدیث وصیت، تصریح می کند: امام زمان فرزندی که امام باشد ندارد و ایشان خاتم الاوصیاست.^۱

البته اخباری ها اصطلاح دیگری هم درباره حدیث معتبر دارند و آن اینکه حدیث مذکور در یکی از کتاب های مشهور برای مولفی مشهور ثبت شده باشد، لذا هر حدیثی در کتاب «کافی» یا «تهذیب» یا «غیبت طوسی» هست نزد آنها معتبر شمرده یا نامیده می شود.

به علاوه اگر مراد میرزای نوری، معتبر رجالی بود خوب راویان مجهول این وصیت را در کتاب رجالیث توثیق می نمود حال آنکه این کار را نکرده است و این روشن ترین دلیل بر اینست که مراد ایشان از «سند معتبر» در اینجا، طبق اصطلاح رجالی نبوده است.

ادعای سوم: در مسائل اعتقادی، صحت سندی نقشی ندارد

توضیح ادعا: «رکن اساسی در مسائل اعتقادی، کسب یقین است؛ در حالیکه نهایت چیزی که با سند صحیح، ثابت می شود، ظن و گمان می باشد که جای حق را پر نمی کند پس بحث از سند حدیث وصیت که با اعتقاد در ارتباط است، سفاهت محض و یک نادانی بزرگ است».^۱

به عبارت دیگر: «اثبات سند هر روایتی به معنی اثبات قطعیت صدور آن نیست؛ بلکه نهایت چیزی که سند صحیح افاده می کند ظنی بودن صدور است که در فقه کاربرد دارد نه عقائد. بلکه گاهی علی رغم صحت سند یک روایت، بدان عمل نمی شود چرا که متنش ناشناس یا شاذ است ... پس مسئله صحت سند، امری اساسی در عقائد نیست؛ چون شرط در عقائد، به دست آوردن علم یعنی قطع و جزم است که این مهم از صحت سند فراهم نمی شود».^۲

۱. دفاعاً عن الوصیة ص ۳۲

۲. الوصیة المقدسة الكتاب العاصم من الضلال ص ۳-۴

بررسی و نقد:

بله! شرط اعتقاد، یقین است؛ همچنانکه امیر المومنین علیه السلام فرمود: «بدانید ایمان بر چهار پایه نهاده شده است؛ بر یقین و ...»^۱، و مراد از یقین شرط شده، یقین نوعی عقلایی است که برای نوع انسان ها حاصل می شود نه یقین شخصی، که ای بسا ثمره یکسری موهومات و روایات ضعیف از راویان دروغگو و فاسق و حدیث ساز یا مجهول باشد.

دلیل اعتبار این شرط نیز واضح است؛ چون دین خدا برای تمام مردم ارسال شده؛ پس باید راه های رسیدن به آن هم عرفی و عمومی باشد. و این همان معنای یقین نوعی عقلایی است که بالاتر گفتیم.

البته مسائل عقیدتی، بر دو بخش هستند: اصول و اعتقادات پایه ای؛ فروع و اعتقادات خُرد و شاخه ای. در اعتقادات پایه ای، صرفِ صحت سند کافی نیست؛ چون پایه اصل اعتقادی، کسب یقین است و حدیث واحد هر چند سندش صحیح باشد برای ما یقین حاصل نمی کند. اما این سخن بدین معنی نیست که صحت سندی، هیچ دخالتی در اعتقاد ندارد؛ بلکه معنایش اینست که صرفِ صحت سند کافی نیست و لازم است حدیث بگونه ای باشد که یقین کنیم از جانب معصوم صادر شده است. و این حد از ایجاد یقین زمانی است که افزون بر صحت سندی، دارای شواهد قطعی بر صدورش از جانب معصوم

ادعای سوم: در مسائل اعتقادی، صحت سندی نقشی ندارد/ ۱۴۱

باشد؛ همانند متواتر یا متضافر بودن و یا تثبش در چندین اصل معتبر حدیثی (کتاب های مهمی که توسط راویان ائمه علیهم السلام نوشته شده) و مواردی از این قبیل.

و علت تقید ما به صحیح بودن سند آن است که: عقلانی نیست امامان علیهم السلام مسئله ای عقیدتی را به یک راوی مجهول الهویه یا ضعیف یا غیر شیعه و یا دروغگو بیان کنند اما به احادی از اصحاب مورد اطمینان و شناخته شده و پرهیزکار خود نگویند. و این سخن نسبت به راویان طبقات بعدی نیز جریان دارد.

خلاصه اینکه: صحت سند، جزئی از علت حصول یقین نسبت به صدور حدیث از جانب معصوم است نه تمام علت، نه اینکه صحت سند اساساً هیچ نقشی در مسائل عقیدتی ندارد.

آنچه گفتیم نسبت به اصول عقائد بود، اما فروع عقیدتی در آن حد از اهمیت نیست که صاحب دین بخواهد آن را به تمام مومنان بیاموزاند - مثل اینکه میزان پس از صراط است یا در میانه ی صراط- . در اینگونه مسائل وجود تک حدیثی صحیح السند به عنوان حجت شرعی میان عبد مکلف و خداوند متعال، کفایت می کند.^۱

ادعای چهارم: وجوب قبول این وصیت هر چند ضعیف السند باشد

توضیح ادعا: بر فرض که سند حدیث وصیت دارای ضعیف ترین سلسله باشد باز پذیرفتن آن بر یکایک مسلمانان شرعاً واجب است؛ چون نپذیرفتنش مستلزم نسبت دادن عملی حرام به رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود؛ زیرا قرآن کریم تک تک مسلمانان را به نوشتن وصیت در هنگام وفات، مامور نموده است: «بر شما مقرر شده چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر خیری به جا می گذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کند حقی است بر گردن متقین»^۱، حال می بینیم که هیچ وصیت مکتوبی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالت احتضارش جز همین روایت وصیت مذکور در کتاب غیبت طوسی، وجود ندارد؛ پس رد این حدیث مساوی با چنین باوری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از دستور قرآن تخطی نموده، و این باور در حد کفر است.

و به عبارت دیگر: «این آیه شریفه، صراحتاً وصیت کردن به هنگام مرگ را واجب می داند؛ تکرار می کنم: «به هنگام مرگ»؛ یعنی زمانی که آدمی در حال مردن است. و هیچ نص وصیتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب وفاتش، جز همان روایتی که شیخ طوسی نقل کرده، وجود ندارد؛ وصیتی که هم بر امامان معصوم نص نموده و هم بر مهدیین؛ پس هر که این وصیت را رد کند یا در آن تشکیک نماید، حکم نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله با کلام خداوند مخالفت کرده است ... و اینچنین سخنی را جز انسانی کافر به زبان نمی آورد».^۱

بررسی و نقد:

مطلب اول: موضوع آیه

اولاً. موضوع این آیه وصیت به اموال است زیرا مرادش از خیر به قرینه: «اگر خیری به جا می گذارد: **إِنْ تَرَكَ خَيْرًا**» فقط مال می باشد چون خیر مطلق را که همه متقین دارند، لذا این آیه هیچ ارتباطی با وصیت بر سلسله خلفای الهی و امامان ندارد، و چندین روایت به همین معنا گواهی می دهد، از جمله: الف. «عمار بن مروان گوید: از امام صادق علیه السلام از سخن خدا پرسیدم "اگر خیری به جا گذارد" فرمود: **حقى است که خداوند در اموال مردم برای صاحب این امر قرار داده است. عرض کردم: آیا برای آن حد معینی هست؟**

ادعای چهارم. وجوب قبول این وصیت هر چند ضعیف السند باشد/ ۱۴۵

فرمود: بله. گفتم: چقدر است؟ فرمود: کمترینش یک ششم و بیشترینش یک سوم^۱.

ب. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه با استناد به همین آیه میراث مالی خود را مطالبه نموده و فرمودند: «و خیال کرده اید که حقی و ارثی برای من از پدرم نیست»^۲.

ج. «سماعه گوید امام صادق علیه السلام درباره سخن خدا "اگر خیری بر جا می گذارد ..." فرمود: چیزی است که خدا برای صاحب این امر قرار داده است. پرسیدم: آیا برای آن حد معینی هست؟ فرمود: بله. گفتم: چقدر است؟ فرمود: کمترینش یک ششم»^۳.

و به همین خاطر امام باقر علیه السلام وصیت نمودن پیامبر صلی الله علیه و آله را در ردیف عموم مردم قرار داده و فرمودند: «وصیت حق است و رسول خدا وصیت نمود پس برای مسلمان سزاوار است که وصیت کند»^۴.

گفته نشود که: واژه «خیر» منحصر در اموال و دارایی نیست؛ چون کلام ما درباره معنای خیری است که در این آیه مبارکه آمده نه «خیر» در اصل لغت؛ و هیچ دلیلی وجود ندارد که مراد این آیه مطلق خیر باشد؛ بلکه بر خلافش دلیل

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۷۶ ح ۱۶۳

۲. بلاغات النساء ص ۲۹، و نزدیک به آن: الإحتجاج ج ۱ ص ۱۰۲ و شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۷

۳. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۷۷ ح ۱۶۸، الفقیه ج ۴ ص ۲۳۵-۲۳۶ ح ۵۵۶۲

۴. الفقیه ج ۴ ص ۱۸۱ ح ۵۴۱۲

وجود دارد که همین روایات مذکور است.

غیر از اینکه امام صادق علیه السلام در روایتی تصریح کرده اند این آیه به واسطه آیه طبقات ارث نسخ شده، پس «خیر» به هر معنایی باشد وجوب وصیت به آن نسخ شده است، و همین روایت روشن می کند که خیر در آیه به معنای مال است و الا چگونه این آیه با اطلاقش به واسطه آیه طبقات ارث نسخ شده است؟ و البته ما دلیل های دیگری هم داریم که مراد آیه از خیر، مال است نه غیر آن:

الف. موضوع این وصیت فقط درباره پدر و مادر و نزدیکان است و اصلاً نگاهی به غیر اینها ندارد و آیه میراث که ناسخ این آیه شمرده شده نیز طبقات ارث را بیان کرده که مربوط به سهم الارث همین پدر و مادر و نزدیکان است، لذا روشن می شود که مراد از خیر همان مال می باشد.

ب. کل روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده از مال سخن گفته و هیچ نگاهی به غیر مال ندارد.

و صریح ترین روایت در این باره، حدیث امیر المومنین علیه السلام است که: «ایشان نزد مرد فقیری رفت و آن مرد گفت: ای امیر المومنین آیا وصیت نکنم؟ فرمودند: به تقوی وصیت کن اما مال را برای ورثه ات رها کن چون ناچیز و کم است و خدای عز وجل فرموده: "اگر خیری به جا می گذارد" و تو خیری به جا نگذاشته ای که بخواهی به آن وصیت کنی».^۱

ادعای چهارم. وجوب قبول این وصیت هر چند ضعیف السند باشد/ ۱۴۷

و صریحتر از آن، روایت امام باقر و امام صادق علیهما السلام است که فرمودند: «خیر در اینجا مال است خدا عز و جل فرموده: اگر خیری به جا می گذارد ... یعنی مالی».^۱

ج. اگر مراد از «خیر» هر نوع خیری بود که تمام متقین دارای بخشی از خیر هستند در حالیکه آیه، وصیت را قید زده به اینکه اگر خیری باقی می گذارد. ثانیاً. این آیه قبل از نزول طبقات میراث نازل شده است یعنی اوائل اسلام که هنوز در صد سهم الارث فرزند و همسر و والدین از میراث معین نشده بود، که این آیه آمد و گفت: اگر شما مالی دارید آن را بدون وصیت درباره سهم هر یک از نزدیکان تان رها نکنید، اما بعد از نزول آیه میراث، لزوم چنین وصیتی برداشته شد، و به همین خاطر بعضی روایات گواهی می دهند که این آیه نسخ شده است، از جمله:

امام صادق علیه السلام فرمودند: «این آیه نسخ شده است آیه مواریث آن را نسخ کرد»^۲، و در "تفسیر قمی" آمده: «این آیه بی شک با این آیه نسخ شده است: خدا شما را درباره فرزندان توصیه می کند برای پسر به اندازه دو دختر سهم است»^۳.

از طرفی این آیه تنها اصل وصیت را واجب کرده نه نوشتنش را، بلکه صریح

۱. دعائم الإسلام ج ۲ ص ۳۱۰ ح ۱۱۶۹

۲. تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۷۷ ح ۱۶۷

۳. تفسیر القمی ج ۱ ص ۶۵

آیه بعدی شنیدن وصیت است نه دیدن آن: «هر کس آن را بعد از اینکه شنید عوض کند گنااهش بر همانهاست که عوضش کرده اند خداوند شنونده داناست».^۱

این در حالیکه که روایات متواتر تصریح کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات حیاتشان هر چه می خواستند به صورت شفاهی به حضرت علی علیه السلام وصیت نمودند.

از طرفی مدعی اعتراف دارد که آیه گفته: «هنگام فرا رسیدن مرگ: عند حضور الموت» وصیت واجب است، یعنی لحظاتی قبل از وفات: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ»، حال آنکه در حدیث وصیتی که او به آن استناد می کند تصریح شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب وصیت کرده اند و همه این را می دانند که ایشان صلی الله علیه و آله در روز وفات نموده اند^۲، و این مورد اتفاق نظر شیعه و سنی است^۳، و نتیجه این می شود که وصیت ایشان یک روز

۱. البقرة: ۱۸۱

۲. «رسول خدا در روزی که وفات نمود ...» کتاب سلیم ج ۲ ص ۸۶۲؛ «در روز دوشنبه که روح رسول خدا قبض شد» همان ج ۲ ص ۷۹۴؛ «روز دوشنبه، روز نحسی بود که در آن روز خداوند پیامبرش را قبض روح نمود» الکافی ج ۴ ص ۱۴۶؛ «چه روزی شوم تر از روز دوشنبه که رسول خدا را در آن روز از دست دادیم» الکافی ج ۸ ص ۳۱۴؛ «روزی شوم تر از روز دوشنبه نداریم روزی که رسول خدا دست از این جهان شست» الخصال ج ۲ ص ۳۸۵؛ «رسول خدا در روز دوشنبه مسموم چشم از دنیا بست» تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۲؛ «رسول خدا در روز دوشنبه روح از تنشان خارج شد» اعلام الوری ج ۱ ص ۵۳.

۳. در منهاج البراعة ج ۱ ص ۱۰۶ آمده است: «این باور، مورد اتفاق است؛ طبرسی می گوید:

قبل از وفاتشان بوده است، پس در هر حال - طبق آموزه های این فرقه - پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور خدای متعال عمل نکرده اند. ولی اینگونه نیست و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام حضور وفات به حضرت علی علیه السلام وصیت نمودند و کلمه ای درباره مهدیین نگفتند.

در کتاب "علل الشرائع" شیخ صدوق روایت است:

«چون وفات رسول خدا فرا رسید ... فرمود: ای علی آیا وصیت مرا قبول می کنی و قرض مرا ادا می نمایی و وعده مرا وفا می نمایی ... علی به ایشان فرمود: بله ای رسول خدا پدر و مادرم فدایتان باد. پیامبر فرمود: ای بلال برو زره رسول خدا را بیاور ... ای بلال برو پرچم رسول خدا را بیاور ... ای بلال برو قاطر رسول خدا را با دهانه و افسارش بیاور. چون آورد فرمود: ای علی بلند شو و اینها را در حضور مهاجران و انصاری که در افاق هستند بگیر تا احدی بعد از من درباره آنها با تو منازعه نکند. علی بلند شد و همه آنها را در خانه اش گذاشت و بازگشت»^۱.

(رسول خدا در روز دوشنبه؛ دو شب مانده از ربیع الاول در میانه روز که خورشید فروزش می کرد، چشم از دنیا بست)». و فروزش کردن یعنی: تأییدن و نور افکندن: التحقيق فی کلمات القرآن ج ۱ ص ۲۶۵، لسان العرب ج ۸ ص ۴۱۸؛ در تاریخ طبری آمده: رسول خدا در نیمه روز از روز دوشنبه، چشم از دنیا بست. تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۰؛ و در المسترشد ص ۱۱۵ آمده است: «رسول خدا در آن روز و هنگامی که خورشید، فروزان بود، چشم از دنیا بست» و فروزان بودن خورشید یعنی: بالا آمدن و رسیدن به بالاترین مکان در آسمان؛ مجمع البحرین ج ۵ ص ۱۰.

مطلب دوم: وصیت رسول خدا، چیزی غیر از حدیث وصیت است.

این مدعی به دروغ ادعا می کند که هیچ وصیت مکتوبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از روایت وصیت مذکور در کتاب غیبت طوسی، وجود ندارد؛ لذا رد آن مساوی با کفر می باشد. در حالیکه روایات دیگری درباره وصیت مکتوب رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد که امامت را تنها در دوازده تن منحصر نموده و حتی یک کلمه درباره مهدیین، سخن نگفته است؛ از جمله:

الف) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برایم صحیفه ای بیاور. (علی) آن را آورد و پیامبر بر او اسامی امامان هدایتگر بعد از خود را یکی یکی املا نمود و علی علیه السلام با دست خودش می نوشت. پیامبر فرمود: من شما را شاهد می گیرم که برادرم و وزیرم و وارثم و خلیفه ام در اتمم علی بن ابی طالب است سپس حسن سپس حسین سپس بعد از آنها نه تن از فرزندان حسین».^۱

ب) حضرت علی علیه السلام فرمود: «رسول خدا صحیفه ای طلب نمود و بر من آنچه می خواست در کتف بنویسد را املا کرد و سه نفر را بر آن شاهد گرفت: سلمان و ابوذر و مقداد، و امامان هدایتگری که خدا به اطاعت از آنها امر کرده را تا روز قیامت نام برد و من را اولین نفر نام برد سپس این پسر حسن سپس حسین سپس نه تن از فرزندان این پسر یعنی حسین».^۲

گفته نشود: معلوم نیست این دو حدیث اشاره به وصیت هنگام وفات دارند،

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۸۷۷

۲. کتاب سلیم ج ۲ ص ۶۵۸

ادعای چهارم. وجوب قبول این وصیت هر چند ضعیف السند باشد/ ۱۵۱

چون می‌گوییم: در صدر هر دو حدیث شریف تصریح شده که این وصیت پس از هتک حرمت آن شخص به رسول خدا صلی الله علیه و آله و بیرون رفتنشان از محضر آن حضرت، رخ داده است، و در همان کتاب روایتی وجود دارد که تصریح می‌کند این هتک حرمت در روز دوشنبه اتفاق افتاده است.^۱ و همه می‌دانند که وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در روز دوشنبه رخ داده است؛ در نتیجه مفاد این دو حدیث، همان وصیت روز وفات می‌باشد و من إن شاء الله به زودی این مطلب را، به تفصیل بیان خواهم داد.

(ج) امام صادق علیه السلام فرمود: «ما صحیفه ای به املائی رسول خدا و خط امیر المومنین یافتیم که در آن آمده است: بسم الله الرحمن الرحیم این نوشته ای است از جانب خدای عزیز حکیم ... وصی تو را بر تمام اوصیا برتری دادم؛ و تو را به دو نوه ات پس از او تکریم نمودم؛ دو نواده ات حسن و حسین ... و علی سرور عابدان ... و پسرش محمد ... و جعفر ... پس از او موسی را برگزیدم ... علی ... چشم علی را به جمال محمد پسرش و خلیفه پس از او روشن نمودم ... و سعادت را برای پسرش علی رقم زدم ... از او ... حسن بر آید ... سپس آن را به فرزند حسن که رحمت برای عالمین است کامل می‌کنم ... اینها صاحبان ولایت من هستند و به واسطه اینها هر فتنه ای را دفع می‌نمایم ... اینها هستند که بر آنها صلوات و رحمت پروردگارشان می‌باشد و اینها همان هدایت یافتگانند».^۲

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۷۹۴

۲. کمال الدین ج ۱ ص ۳۱۲، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۴۵ ح ۳. البته باید دانست

خوب ای خواننده عزیز! شما می بینید که امام صادق علیه السلام به متن وصیت مکتوب تصریح نموده و بیان داشته اند که آن وصیت نزد ایشان است، یعنی آخرین وصیت نبوی است که در آن نام تک تک اوصیای نبی خدا و امامان دوازده گانه، ثبت شده است و حتی یک کلمه درباره مهدیان پس از قائم در آن نیست بلکه تصریح کرده که وصایت با دوازدهمین نفر آنها صلوات الله علیهم اجمعین کامل می شود.

بلکه در حدیثی شریف بیان شده که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته ای نازل شده از آسمان بوده، اما در آن هم هیچ سخنی از مهدیین نیست: امام صادق علیه السلام فرمود: «خدای عز و جل قبل از اینکه مرگ سراغ پیامبرش بیاید نوشته ای از آسمان بر ایشان نازل کرد و فرمود: ای محمد این وصیت توست به نجیبت از اهلت. پیامبر فرمود: نجیب از اهل من کیست ای جبرئیل؟ فرمود: علی بن ابی طالب. و بر این نوشته مُهرهایی از طلا بود و پیامبر آن را به علی داد و امر نمود مُهری از آن را باز کند و به آنچه در آن می باشد عمل نماید. سپس آن را به فرزندش حسن داد و او مُهری از آن را باز نمود و به آنچه در آن بود عمل کرد سپس آن را به حسین داد و وی مُهری را باز نمود و دید نوشته: با گروهی به سوی شهادت خروج کن که شهادتی برای آنها جز به همراه تو نیست و جانّت را به خدا عز و جل بفروش. او نیز همین کار را کرد.

که شیخ صدوق متن این وصیت را در کتابش در روایت قبل از این روایت ثبت کرده و در این روایت به همان ارجاع داده است.

سپس - قبل از شهادت - آن را به علی بن حسین داد و او مَهْری را باز نمود و دید نوشته: سکوت کن و ملازم خانه ات باش و خدا را عبادت نما تا وفاتت برسد، و وی همین کار را کرد. سپس آن را به محمد بن علی داد و او مَهْری را باز کرد و دید نوشته: برای مردم حدیث بگو و فتوایشان بده و هرگز به جز از خدا نترس که خطری بر تو از طرف کسی نخواهد بود، و او همین کار را کرد. و سپس آن را به من داد و مَهْری را باز کردم و دیدیم در آن نوشته: برای مردم حدیث بگو و فتوایشان بده و علوم اهل بیت خود را نشر بده و پدران صالح خویش را تصدیق نما و جز خدا از احدی نترس که تو در حرز و امان خواهی بود، و من این کار را کردم سپس آن را به موسی بن جعفر می دهم و موسی نیز آن را به نفر بعدی می دهد و همینگونه ادامه دارد تا قیام مهدی^۱.

شاید کسی بگوید: این روایت از تعداد ائمه سخن نگفته و نام همه آنها را نیز ذکر نکرده تا ما بفهمیم چیزی از مهدیین گفته بوده یا نه؛ اما این سخن به جایی نمی رسد چون در روایات متعدد دیگری تصریح شده که تعداد این مَهْرها دوازده تا بوده، لذا نه صحیفه ای برای مهدیین بوده و نه مَهْری و به تبع: نه وصیتی:

الف) «همراه مهدی صحیفه سر به مَهْری است که در آن تعداد اصحابش و سهمای آنها و نسب آنها و شهر آنها و شغل آنها و سخن آنها و کنیه آنها وجود دارد ... خوشا به حال کسانی که قائل به مهدی باشند که خدا آنها را به واسطه اقرار به او و به رسول خدا و جمیع ائمه از هلاکت نجات می دهد ... اُبی به رسول خدا

گفت: حالِ این امامان منصوب از طرف خدای عز و جل چگونه خواهد بود؟ فرمودند: خدای تبارک و تعالی دوازده مُهر و دوازده صحیفه بر من نازل فرموده که اسم هر امامی بر مُهرش هست و وظیفه اش هم در صحیفه اش».^۱

ب) «رسول خدا صحیفه سربسته به دوازده مُهر را به علی داد و فرمود: نخستین مهر را بشکن و به آن عمل کن و آن را به حسن بده تا مهر دوم را بشکن و بدان عمل کند، و حسن آن را به حسین بدهد تا او نیز مهر سوم را شکسته و به آنچه در آن است عمل کند و سپس به ترتیب به یکایک از فرزندان حسین داده شود».^۲

ج) «شیعه روایت کرده اند ... خدای تبارک و تعالی بر پیامبرش نوشته ی سر به مهری نازل فرمود که دوازده مهر داشت ...».^۳

د) «جبرئیل صحیفه ای از طرف خدا بر رسول الله نازل نمود که در آن دوازده مهر بود ...».^۴

و با این روایات کاملاً روشن می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر چند وصیتی مکتوب داشته اند که یا از آسمان نازل شده و یا به دست امیر المومنین علیه السلام نوشته شده، اما هیچ ربطی بین آیه مورد استناد مدعی و بین وجوب وصیت در مورد سلسله خلفا وجود ندارد، و در روایات متعددی که از مضمون وصیت مکتوب پرده برداشته شده نیز هیچ سخنی از مهدیین زده نشده است.

۱. کمال الدین ج ۱ ص ۲۶۸-۲۶۹ ح ۱۱، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۶۳-۶۴ ح ۲۹

۲. الغیبة للنعمانی ص ۵۴-۵۵ ح ۴

۳. الإرشاد ج ۲ ص ۱۵۹-۱۶۰

۴. الغیبة للطوسی ص ۱۳۵

مطلب سوم: نقش وصیت و انگیزه نبی خدا صلی الله علیه و آله از نوشتن آن

آیا انگیزه پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که وصیتی برای شخص امیر المومنین علیه السلام بنویسد یا برای تک تک امت اسلامی تا گمراه نشوند؟ روایات تصریح دارند که هدف پیامبر صلی الله علیه و آله این بوده که وصیتی بنویسد تا امتش هرگز گمراه نشوند و عموم مردم را نیز بر آن گواه بگیرد؛ نه اینکه وصیتی بنویسد که از همگان مخفی بماند و دست امت به آن نرسد! همچنانکه حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«... هنگامی که شما بیرون رفتید؛ رسول خدا مرا از آن و به آن نوشته ای که می خواست بنویسد و عموم مردم را بر آن گواه بگیرد با خبر نمود».^۱

و: «... رسول خدا فرمود: من می خواستم این وصیت را بنویسم و سپس آن را به مسجد ببرم و عموم مردم را فرا بخوانم و آن را بر ایشان قرائت کنم و از ایشان برای آن گواهی بگیرم».^۲

در این صورت فائده وصیت مکتوبی که احدی از امت آن را ندیده باشد چیست؟!

غیر از اینکه صریح هر دو روایت سلیم اینست که کتابت وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در همان روزی اتفاق افتاده که هتک حرمت اتفاق افتاده است:

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۶۵۸

۲. کتاب سلیم ج ۲ ص ۸۷۸

«سلمان می‌گوید: پس از آنکه آن مرد، آن سخن زشت را گفت و رسول خدا خشمگین شد و استخوان کتف را رها کرد، علی گفت: آیا از رسول خدا از آنچه می‌خواست بر استخوان کتف بنویسد نپرسیم که اگر می‌نوشت احدی گمراه نمی‌شد و حتی دو نفر هم اختلاف پیدا نمی‌کردند؟ ... که رسول خدا خود ابتدا فرمود: ... برایم برگه‌ای بیاور. علی کاغذی آورد و پیامبر بر او نام امامان هدی را پس از خود، یکی یکی املا فرمود».^۱

شایسته توجه است که سلیم بن قیس به صراحت روایت می‌کند ماجرای هتک حرمت و نوشتن وصیت، هر دو در روز دوشنبه رخ داده است:

«ابن عباس گریست و گفت: روزی که رسول خدا در آن روز درگذشت و آن روز دوشنبه بود، پیرامون ایشان خاندانش و سی نفر از اصحابش نشسته بودند که فرمود: برایم استخوان کتفی بیاورید تا برای شما بر روی آن نامه‌ای بنویسم که پس از من هرگز گمراه نشوید و هرگز دچار اختلاف نگردید. اما فرعون این امت آنان را از آوردن استخوان کتف مانع شد و گفت: رسول خدا دارد هذیان می‌گوید».^۲

اما این مدعی نگون بخت این روایت را ندیده و مطابق روایات اهل سنت معتقد گشته که هتک حرمت به رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز پنجشنبه رخ داده و وصیت در دوشنبه شب نوشته شده است!

با این مطالب، روشن شد که رد کردن سند و متن و دلالت حدیث وصیت

۱. کتاب سلیم ج ۲ ص ۸۷۷

۲. کتاب سلیم ج ۲ ص ۷۹۴

ادعای چهارم. وجوب قبول این وصیت هر چند ضعیف السند باشد / ۱۵۷

هیچ اشکالی ایجاد نمی کند و با عدم پذیرش آن، پیامبر صلی الله علیه و آله متهم به ترک دستور قرآن نمی گردد و کسی که به مهدیین باور نداشته باشد نیز خللی در عقیده اش پدیدار نمی شود؛ و الحمد لله.

ادعای پنجم: بدعت بودن علم رجال!

توضیح ادعا: «علم رجال، دانشی است که قرن ها پس از وفات امامان معصوم علیهم السلام پدیدار شده و در زمان امامان ما نام و نشانی از چنین دانشی نبوده. پس این علم، بدعتی است که در دوران پس از امامان معصوم رخ داده است؛ بماند که این علم از اساس حدسی و گمان مآب است نه حسی، و پایش از گلیم حدس و گمان، فراتر نمی رود در حالیکه ظن و گمان جای حق را نمی گیرد؛ به علاوه، علم رجال بسیاری از راویان روایات را بلا تکلیف رها کرده و هیچ سخن مشخصی درباره ایشان ندارد؛ پس با تکیه بر علم رجال، اکثر روایات از حد اعتبار بیرون می روند و این جز ظلم به احادیث اهل بیت علیهم السلام نیست».^۱

۱. دفاعاً عن الوصیة ص ۱۰-۱۲

بررسی و نقد:

مطلب اول: وجود افراد دروغگو در بین راوی ها

بایستی در نظر داشت که میان راویان اخبار و احادیث، افراد دروغگو و منافق و حدیث ساز متعددی وجود داشتند که بسیاری از دروغها و حدیث سازی هایشان مربوط به مباحث عقیدتی و تغییر عقائد مردم بود نه احکام و مسائل شرعی. لذا پذیرفتن حدیث بدون تحقیق درباره مورد اعتماد بودن و نبودن راویان آن، به هیچ عنوان عقلانی نیست بلکه اتفاقاً مصداق بارز ظلم به احادیث اهل بیت علیهم السلام است.

امیر المومنین علیه السلام در این باره می فرماید: «در زمان خود رسول خدا چندان دروغ به ایشان بسته شد که به ایراد خطابه برخاست و فرمود: ای مردم دروغ بستن به من بسیار شایع شده است، هر که از روی عمد بر من دروغ ببندد جایگاهش را در آتش برگزیند. و بعد از ایشان هم به آن حضرت دروغ بستند. جز این نیست که حدیث را چهارگونه شخص برای تو نقل می کند و گونه پنجمی وجود ندارد:

اول: منافقی که تظاهر به ایمان می کند، و به طور ساختگی اسلام را به زبان دارد، از آلودگی به گناه خودداری نمی کند، و از این عمل ناروا که عمداً به رسول خدا دروغ ببندد پروا ندارد، اگر مردم بدانند چنین کسی منافق و دروغگوست از او حدیثی نمی پذیرند و تصدیقش نمی کنند ولی آنان با خود می گویند: این شخص با رسول خدا سابقه صحبت داشته و آن حضرت را دیده و از او حدیث شنیده [پس

حدیثش را از او می‌پذیرند، در صورتی که از چگونگی حال او خبر ندارند] و خدای تعالی از وجود منافقین به تو خبر داده و آنها را توصیف نموده است ... این منافقان پس از رسول خدا همچنان باقی بودند و خود را به سردمداران گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش دوزخ از راه نادرستی و نیرنگ و دروغ و بهتان نزدیک ساختند تا اینکه مقام فرمانداریها را به آنان سپردند، و آنها را بر گروه مردم سوار کردند، و به وسیله آنان دنیا را به کام خود کشیدند و چپاول کردند، مردم نیز پیوسته دنباله رو فرمانروایان خود و دنیا طلبان هستند مگر کسی که خدای عزّ و جلّ او را ننگه دارد؛ این یکی از آن چهار نفر است.

دوم: کسی که از رسول خدا چیزی شنیده ولی آن را به همان صورت که بیان شده درست به خاطر نسپرده، لا جرم دچار خیال و گمان شده ولی قصد دروغ گفتن ندارد، پس آن چیزی را که توهّم کرده، همان را به یاد دارد و همان را می‌گوید و همان را عمل می‌نماید و همان را روایت می‌کند و مدعی است که: من آن را از رسول خدا شنیده‌ام. خوب اگر مسلمانان بدانند او در این حدیث دچار گمان و پندار شده از او نمی‌پذیرند و اگر خود او نیز بداند که آن ناشی از پندار و گمان است مسلماً آن را کنار خواهد گذاشت.

سوم: شخصی که شنیده است رسول خدا به چیزی امر فرموده، و سپس از همان چیز نهی فرموده اند، و او از این (نسخ و تغییر حکم) آگاهی ندارد. یا شنیده که پیامبر از چیزی نهی فرموده، و بعداً دستور به انجام همان چیز داده اند، ولی او از این امر بی اطلاع است، بنا بر این منسوخ را به خاطر دارد و از ناسخ اطلاع ندارد، چنین کسی اگر بداند آنچه به یاد دارد منسوخ شده است

حتماً آن را کنار می‌گذارد، و مردم نیز وقتی آن را از او می‌شنوند اگر بدانند نسخ شده مسلماً آن را کنار خواهند گذاشت...»^۱

نیز امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «لعنت خدا بر مغیره بن سعید، او کتب اصحاب پدرم را می‌گرفت و در آنها احادیثی وارد می‌کرد که پدرم آن سخنان را نگفته بود، پس از خدا بترسید و حدیث مخالف قول خدا و سنت پیامبر را بر ما نپذیرید»^۲

همچنین یونس بن عبد الرحمان می‌گوید: «احادیث زیادی که از اصحاب امام باقر و امام صادق شنیده بودم به امام رضا عرضه کردم بخش زیادی از احادیث منسوب به امام صادق را انکار نموده، فرمود: «خدا ابو الخطاب را لعنت کند او بر امام صادق دروغ می‌بست و اصحابش آن دروغ‌ها را لا به لای کتب اصحاب امام صادق جا دادند پس احادیث مخالف قرآن را بر ما نپذیرید»^۳

برای همین حضرت علی علیه السلام فرمودند: «زمانیکه حدیثی نقل می‌کنید سندش را بگویید تا اگر دروغ است گناهش به گردن راویش باشد»^۴

مطلب دوم. تاریخچه علم رجال در اسلام

قرآن کریم نخستین منبع اسلامی است که از وجود راویان فاسق و غیر قابل

۱. الکافی ج ۱ ص ۶۲-۶۳ ح ۱

۲. رجال الکشی ص ۲۲۴ رقم ۴۰۱

۳. رجال الکشی ص ۲۲۴

۴. الکافی ج ۱ ص ۵۲ ح ۷

اعتماد، سخن به میان آورده است؛ آنجا که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید؛ اگر فاسقی برایتان خبری آورد، تحقیق کنید»^۱، و اولین قدم جهت امثال این امر قرآنی، تحقیق درباره اینست که آیا آورنده حدیث آدم فاسقی هست یا نه.

همچنانکه امامان طاهرين عليهم السلام نیز از وجود راویانی غیر قابل اعتماد، بیم داده و اصحاب قابل اعتماد خود را به شیعیان معرفی می نمودند تا مردم دینشان را از آنان بگیرند و در احادیث به ایشان تکیه و اعتماد کنند. همانند تایید وثاقت زراره و ابو بصیر و محمد بن مسلم و برید عجل^۲ و یونس بن عبد الرحمن^۳ و عثمان بن سعید و فرزندش دو نائب حضرت مهدی علیه السلام.^۴

و بر همین اساس از دوران خود اهل بیت عليهم السلام، علمای شیعه کتاب هایی در شناخت راویان اخبار و احادیث نگاشتند تا راوی قابل اعتماد از راوی غیر مطمئن، تشخیص داده شود. کاری که مطابق با عقل و منطق بود و با سکوت معصومین عليهم السلام به امضای ایشان رسید. این مرام و روش در طول دوران

۱. الحجرات: ۶

۲. امام صادق علیه السلام فرمود: «جز زراره و ابو بصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجل^۲، کس دیگری امر ما را زنده و پا بر جا ننمود». رجال الکشی ص ۱۳۶-۱۳۷

۳. از حضرت رضا پرسیدم: «من شما را همیشه نمی بینم و نمی توانم هر لحظه به دیدارتان بیایم؛ پس از چه کسی معالم دینم را بگیرم؟ فرمود: از یونس بن عبد الرحمن بگیر». رجال الکشی ص ۴۸۳

۴. امام هادی علیه السلام فرمود: «عمری و پسرش هردو مورد اعتماد هستند؛ پس هرچه به تو ادا نمودند، از جانب من بوده و هرچه برایت گفتند، از جانب من گفته اند پس از آنان حرف شنوی داشته و فرمانبردارشان باش چه آنان ثقة و مورد اعتماد و اطمینان هستند». الکافی ج ۱ ص ۳۳۰

۱۶۴ / شکست وصیت پاسخ به پنج ادعای جریان مدعی یمانی در اعتبار بخشیدن به سند حدیث وصیت

غیبت صغری و کبری نیز استمرار یافته و پاینده بود و علمای بزرگ شیعه کتبی در این باره به رشته تحریر درآوردند که تحت عنوان: «رجال» و «فهرست» شهرت یافت؛ عنوان اول عهده دار بیان احوال راوی از این جهت بود که راوی است و عنوان دوم متکفل بیان احوال راوی از این جهت که دارای تالیف است.

مطلب سوم: راههای شناخت راویان

مهمترین راه شناخت حال راوی از این بابت که آیا قابل اعتماد است یا نه، رجوع به کتب رجال و فهرستی اولیه است. چرا که گفتار آنان به عنوان خبره و اهل فن یا از بابت گواهی انسانهای عادل و پارسا مورد اعتماد و عمل می باشد. بلکه! گاهی اشکالاتی مطرح می شود که هدف از آن خدشه در اعتبار گفته های علمای رجال است، از جمله:

اشکال اول: گفته های رجالی، حدسی است پس حجت نیست

گفته های علمای رجال تنها زمانی معتبر است که به دست آمده از حس و درک باشد نه حدس و گمان؛ و ما نمی دانیم سخن ایشان از سر حس بوده یا حدس؟

بررسی و نقد:

گفته های علمای رجال نسبت به راویان، پنج حالت دارد:

حالت اول. اعتماد بر شهرت موجود میان شیعیان نسبت به برخی روات همانند سلمان و ابوذر و مقداد و ابو خالد کابلی و ابو حمزه ثمالی و زراره و ابو بصیر و محمد بن مسلم و هشام بن حکم و هشام بن سالم و یونس بن عبد

ادعای پنجم. بدعت بودن علم رجال! / ۱۶۵

الرحمن و حسن بن محبوب و فضل بن شاذان؛ این افراد همگی از بزرگان شیعه و مشهور به وثاقت و عدالت بوده اند؛ لذا ثبت اسامی ایشان در کتب رجالی، برای آیندگانی بوده که در قرن های پس از ایشان به دنیا می آمدند و با این بزرگ مردان فاصله زمانی زیادی داشته اند.

حالت دوم. ثبت شفاهی؛ به معنای ثبت سینه به سینه احوال روات، که نقل آن از زمان معصومین علیهم السلام شروع می شده تا اینکه به سمع یکی از علمای رجالی برسد؛ به عنوان مثال شیخ طوسی از شیخ مفید، و او از شیخ صدوق و ایشان از پدرش شنیده که احمد بن یحیی عطار، شخصی ثقه و مورد اعتماد بوده است.

حالت سوم. ثبت کتابی؛ به عنوان مثال: علی بن حسن بن فضال که فردی ثقه و از یاران امام رضا علیه السلام بوده، در کتابش گواهی می دهد که فلان راوی، قابل اعتماد است؛ و شیخ عیاشی، آن مطلب را از کتاب ابن فضال می گیرد و شیخ کَشّی نیز آن مطلب را از کتاب عیاشی می گیرد و شیخ طوسی نیز آن مطلب را از کتاب شیخ کَشّی می گیرد.

حالت چهارم. ثبت شهودی؛ بدین معنی که آن راوی، همدوره و معاصر عالم رجالی بوده و آن عالم رجالی هر آنچه از آن راوی درباره صداقت و وثاقت و عدالت یا ضد آن را دیده و یا مشهور بوده در کتابش ثبت می کند.

حالت پنجم. استنباط عالم رجالی بر مبنای قرائن و شواهدی که به دست ایشان رسیده است. این استنباط ها و برداشتها، اغلب در مسائل عقیدتی و مرتبط با فساد عقیده و غلو بوده و برای دیگر علما حجت نیست؛ مگر اینکه آن

قرائن و شواهد به دست آنان نیز برسد و خود در آن نظر کنند و به همان نتیجه ای برسند که عالم رجالی پیشین استنباط نموده است.

بعد از این توضیح اجمالی، می گوییم: اغلب گفته های علمای رجالی برگرفته از حالت اول تا چهارم بوده که حسی می باشند و تنها حالت پنجم است که حدس محور می باشد. لذا در عموم گفته های ایشان خدشه ای وارد نیست؛ و الحمد لله.

اشکال دوم: گفته های علمای رجال، سند ندارد!

گفتار علمای رجالی، یا سند دارد و یا سند ندارد؛ اگر گفته ایشان، سند دارد، باید ابتدا وثاقت روات آن سند، احراز شود تا گفتارشان درباره وثاقت فلان راوی یا عدم آن حجت باشد؛ و این مستلزم تسلسل است؛ و اگر گفته هایشان سند ندارد که سخن بی سند اعتباری ندارد؛ این در حالیکه اغلب گفته های علمای رجال، از همین دسته دوم است؛ یعنی سندی ندارند.

بررسی و نقد:

ما توضیح دادیم که گفته های علمای رجالی در توثیق و تضعیف راویان، پنج حالت داشته است؛ حال در این باره می گوییم:

حالت اول نیازی به سند ندارد؛ چون آن راویان چنان مشهور به وثاقت و صداقت بوده اند که این موجب اطمینان بوده و سندی لازم نداشته است.

در حالت دوم و سوم نیز سلسله سندی قابل اعتماد نزد عالم رجالی موجود

ادعای پنجم. بدعت بودن علم رجال! / ۱۶۷

بوده؛ و بسیار بعید است که علمای رجالی شیعه همانند شیخ طوسی و شیخ نجاشی و شیخ عیاشی که از بزرگترین شخصیت‌های شیعه و در بالاترین حد تقوا و عدالت بوده اند، در حکم کردن به فاسق یا دروغگو یا ضعیف بودن یک راوی، به مطلبی بی سند یا سندی غیر قابل اعتماد بسنده کرده باشند.

در حالت چهارم هم نیازی به سند نیست؛ چون بین عالم رجالی با آن راوی واسطه‌ای در توثیق یا تضعیف وجود ندارد.

در حالت پنجم نیز مطلب به کلی بی ارتباط با سند است؛ زیرا نظریه عالم رجالی برخاسته از استنباط او بر اساس قرائن و شواهد است و مادامی که آن قرائن و شواهد برای ما کشف نشود، این نظریات حجیتی ندارد؛ همچنانکه پیشتر گفتیم.

اشکال سوم: میان علمای رجال اختلاف وجود دارد

اگر گفته‌های علمای رجال واقعاً از روی حس بود، چرا درباره وثاقت یک راوی اختلاف نظر وجود دارد؛ بلکه گاهی کلام یک عالم رجالی با کلام دیگرش اختلاف دارد؛ همچنانکه شیخ طوسی سهل بن زیاد را یک جا توثیق کرده و جای دیگر تضعیف!

بررسی و نقد:

اولاً. چنین مواردی بسیار نادر است و اساساً به قدری نیست که بتواند در اصل علم رجال و اعتبارش، خدشه‌ای وارد کند.

ثانیاً. در هر علم و فنی، خطا و اشتباه، رخ می دهد؛ پس این مستلزم آن نیست که آن علم را از اساس منکر شده و اشتباهش انگاریم؟! ثالثاً. این اختلافات نوعاً مربوط به همان حالت پنجم است؛ یعنی استنباط های شخصی که درباره فساد عقیده یا انتساب غلو به یک راوی مطرح بوده نه حالات چهارگانه مذکور.

اشکال چهارم: علم رجال، ناقص است!

شمار راویانی که در کتب رجالی نامشان ذکر نشده بیشتر از راویانی است که نام برده شده اند؛ لذا تکیه کردن بر علم رجال مساوی است با کنار گذاشتن بسیاری از روایات اهل بیت علیهم السلام؛ چرا که راویان آن روایات، در کتب رجالی افرادی مجهول یا مهمل هستند.

بررسی و نقد:

ما نیز قبول داریم که علم رجال، به شرح احوال تمام راویان اخبار نپرداخته است؛ اما عدم کفایت این علم در گردآوری تمام روات، به معنی عدم صحت و بطلان علم رجال نیست. بنا بر این هر کجا که علم رجال وافی و کافی بود، بدان تکیه می کنیم و هر جا کفایت نمی کرد، به راه های دیگری متوسل می شویم که به واسطه آنها از احوال شمار فراوانی از روات مجهول یا مهمل خبردار می گردیم، و فقط افرادی طرد می شوند که هیچ راهی برای شناخت ایشان وجود ندارد. لازم به تذکر است که علت مجهول بودن بسیاری از روات این است که

آنان جزو فرقه های باطل و غیر مورد اعتنای مذهب شیعه بودند؛ مذاهبی همانند زیدیه و اسماعیلیه و فطحیه و خطابییه و مغیرییه و سنی که همگی از جامعه شیعی، به دور بوده اند. و کنار گذاشتن روایات اینچنین افرادی نه تنها خدشه ای بر مذهب شیعه وارد نمی سازد که بر عکس، اعتماد کردن به برخی از همین راویان، باعث ورود احادیث زیادی به کتاب های حدیثی شیعه شده که مخالف عقل و مذهب و گاهی حتی قرآن است. و این خود منشأیی برای رخداد انحرافات فراوان عقیدتی یا فقهی یا اخلاقی گشته، همانگونه که ملعبه ای برای دشمنان شیعه در طعنه زدن به مذهب تشیع شده است.

تمام آنچه تا اینجا گفتیم درباره راه اول شناخت راویان ثقه از غیر ثقه بود. اما راه دوم، مراجعه به روایاتی است که از ائمه علیهم السلام درباره توثیق یا تضعیف بعضی راویان وارد شده است.

و اگر کسی پرسد: چرا سخن علمای رجالی را بر احادیث اهل بیت علیهم السلام در توثیق و تضعیف، مقدم می دارید و مراجعه به احادیث را به عنوان راه دوم معرفی می کنید؟ در پاسخ می گوئیم: زیرا خود این روایات نیازمند معیاری برای پذیرش اند؛ لذا تا با توثیقات رجالی، اعتبار سند همین روایات ثابت نشود، نمی توان به توثیقات و تضعیفات روایی استناد کرد، در نتیجه: راه اول، مراجعه به گفتار علمای رجالی است و راه دوم مراجعه به روایات رجالی. در پایان عرض می کنیم: بسیاری از روایات رجالی در کتاب «رجال کُشی» ثبت شده است و مقداری دیگر هم به صورت پراکنده در دیگر کتاب ها وجود دارد که شیخ کُشی آنها را ذکر نکرده است.

راه سوم کشف و استعمال قواعد رجالی است که بر مبنای آن، احوال راویان روایات از نظر وثاقت و عدم آن، تشخیص داده می شود. قوانینی همانند: کثرت نقل راوی ثقه از یک شخص، قانون نقل بزنطی، قانون نقل ابن ابی عمیر، شیخ الإجازة بودن و بله در این میان اخباریانی هستند که در به دست آوردن چنین قوانینی افراط کرده و هر ریز و درشت و تر و خشکی را جزو قرائن وثاقت شخص یا قواعد آن قرار داده اند، لکن اشتباه آنان بر انسان منصف آگاه از وضع راویان و روایات، پوشیده نیست.

و بعد از استفاده از این سه راه، آنچه باقی می ماند شمار اندکی راویان غیر مورد اعتنا در جامعه شیعی است که در تمام کتاب های حدیثی شیعه جز یک یا دو یا چند حدیث از آنها نقل نشده است؛ لذا نه روایتشان آنچنان ارزشی دارد و نه به باورهای آنان، اعتماد می شود. و مصداق بارز این حالت درباره راویان حدیث وصیت وجود دارد؛ چون علی بن سنان موصلی عدل تنها دو روایت در تمام کتب شیعی از او ثبت شده است، و احمد خلیلی نیز همچنین، و از جعفر مصری تنها همین یک روایت نقل شده، و عمویش حسن و پدرش علی بن بیان نیز فقط همین یک روایت را نقل کرده اند.

آنچه در خاتمه این نوشته، شایسته بیان است اینکه: روایات فراوانی داریم که از سر تقیه صادر شده و با عقائد شیعه در مخالفت است؛ لذا استناد به چنین اخباری درست نیست و اینچنین احادیثی را جز عالم متخصص در علوم حدیث نمی شناسد؛ و به همین خاطر و البته علت های دیگر، حدیث به صورت علمی تخصصی گشته که هر کس تخصص کافی ندارد، مجوز رجوع

بدان و استنباط از آن را نیز ندارد.

و غفلت از چنین احادیثی، خود یکی از اصلی ترین عوامل انحراف افراد غیر متخصصی است که خودسرانه به روایات و احادیث رجوع می کنند؛ همچنانکه بی توجهی به این حقیقت، بستری برای کسانی فراهم نموده که از در غرض ورزی و کجروی در مذهب شیعه امامیه، بر می آیند.

خاتمه: با توجه به همه آنچه تا اینجا گفته شد، حدیث وصیتی که احمد بصری و پیروان او برای اثبات امامت مهدیین و مهدی اول بدان تمسک می کنند، فاقد هر گونه اعتبار بوده و از نوع ضعیف ترین احادیثی است که حتی اثبات یک امر مستحب در دین به واسطه آن امکان پذیر نمی باشد.

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد و آله الطاهرین سیما بقیة الله فی الارضین عجل الله تعالی له الفرج.